

● د تیتر تاریخ ●

● ماجراجویانیکه ۶۰ روز دختری یازده ساله‌ای را

مخفی کرده بودند ...

ستاره زیبای فرانسه



شماره ۴۹



Ketabton.com

مساعده تهای که برای بیش از یکصد هزار نفر بعمل آمده بود و مجانی حساب میگردد

بنیاد علی رئیس دولت و صدراعظم مدیونیت بیش از یکصد هزار نفر کسانی را که تحت پروگرام کار در مقابل گندم، گندم معاونت گرفته بودند معاف نموده است. يك منبع ریاست آمادگی ضد حوادث صدارت عظمی خبر داد. کار توزیع شده بود قرار بود که در اثر قحطی سالهای ۴۹ بعداً از این اشخاص در تطبیق ۵۰ برای مردمان آسیب دیده پروژه های مختلف کار گرفته ولایات هرات، بادغیس، غور، شود. فاریاب، ارزگان و بدخشان منبع افزود پس از بررسی کمک هایی توسط کمیته عملیات دولت جمهوری افغانستان از امداد تجویز و برای تعداد احوال این اشخاص، که تعداد کثیر این اهالی گندم در مقابل شان بالغ بر یکصد و چهار

هزار و دویست و هشتاد و چهار کردند. تا ایشان بامور شخصی نفر میشود و مقدار هفت هزار و نهصد و سیزده تن گندم ذمت ایشان قابل تحصیل در مقابل کار بود. بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اشخاص مذکور را از اجرای کار معاف

رئیس دولت و صدراعظم بنیاد علی فریلنگ هوسن را پذیرفتند

منسوب به حزب جمهوریخواه یعنی حزب بر سر اقتدار امریکا میباشد. بنا ریخ ۱۷ جنوری تولد گردیده و اولین بار در سال ۱۹۵۲ در دوره هشتاد و سوم کانگرس امریکا عضو مجلس نمایندگان آنکشور گردید. و از آن تاریخ به بعد در هر دوره انتخاباتی مجدداً عضویت مجلس مذکور انتخاب شده است.

بنیاد علی فریلنگ هوسن متاهل بوده سه پسر و دو دختر دارد.

بنیاد علی جی جی پمن چستر که به همراهی بنیاد علی فریلنگ هوسن بکابل آمده یکی از مامورین کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان امریکا میباشد.

بنیاد علی چستر در سال ۱۹۳۰ در ایالت وسکا تنسن تولد

متحد امریکا که بر روز ۳۰ دلو برای باز دید از افغانستان وارد کابل مامور وزارت امور خارجه امریکا شده نماینده ایالت نیو جرسی بود و از سال های ۱۹۵۷ تا در مجلس نمایندگان امریکا ۱۹۷۱ بحیث دیپلمات امریکایی بوده و عضو کمیته خارجی در جرمنی، یوگوسلاویا و مجلس مذکور نیز می باشد ملاوی اجرای وظیفه کرده است.



بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه بنیاد علی فریلنگ هوسن را در قصر گلخانه ریاست جمهوری پذیرفتند.

بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت ۴ و نیم عصر اول حوت بنیاد علی پیترو فریلنگ هوسن عضو مجلس نمایندگان امریکا را در قصر گلخانه ارگ ریاست جمهوری پذیرفتند. درین موقع بنیاد علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه و بنیاد علی تیودور ایلویوت سفیر کبیر امریکا در کابل نیز حاضر بودند.

بنیاد علی فریلنگ هوسن روز ۳۰ دلو برای بازدید مختصری از افغانستان وارد کابل شده است.

قرار يك خبر دیگر بنیاد علی فریلنگ هوسن ساعت ۳ و نیم بعد از ظهر اول حوت با دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت ملاقات کرد.

همچنان بنیاد علی فریلنگ هوسن ساعت ۱۱ قبل از ظهر اول حوت با بنیاد علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه ملاقات نمود.

بنیاد علی فریلنگ هوسن ساعت يك بعد از ظهر اول حوت در دعوت تجارت، بنیاد علی علی احمد خرم

چاشتی شرکت کرد که بافتخارش از طرف بنیاد علی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه در آن شرکت کرده بودند. بنیاد علی پیترو بی اچ فریلنگ هوسن نماینده کانگرس ایالات

بنیاد علی فریلنگ هوسن که

افغانستان به کنفرانس سران دول اسلامی اهمیت زیاد قابل است

رئیس دولت و صدراعظم نمونه
سنگ مہتاب را به پوهنځی
سیانس اهدا نمودند .

به تاسی از توجهات خاصی
که بنیاد علی محمد داؤد رئیس
دولت و صدراعظم به امور علمی
و عرفانی کشور دارند نمونه
سنگ گره مہتاب را که اخیراً
از طرف رئیس جمهور امریکا
توسط سفیر کبیر آنکشور ،

به ایشان تقدیم شده بود ،
جهت استفاده علمی از طریق
وزارت معارف به پوهنځی
سیانس پوهنتون کابل اهدا
نموده اند تا سنگ ، تذکره که
از لحاظ علمی دارای ارزش
خاصی است ، در آن پوهنځی
نگهداری و مورد مطالعه حلقه
های علمی قرار گیرد .

کمیو گفت که کشورش نه تنها برای آن به حل
معضله شرق میانه اهمیت زیاد میدهد که
علاقه بسیار نزدیک با کشور های عربی دارد
بلکه در عین حال عقیده دارد که یافتن راهی
برای این معضله با حفظ صلح و امنیت در
جهان ارتباط مستقیم دارد .

در پاکستان تایمز علاوه شده که بنیاد علی
پژواک در جواب سوال دیگری گفت که گرچه
این آرزوی هر کشور اسلامی است تا نتواند

مسلمانان جهان تقویت بیشتریابد اما منظوری
که این کنفرانس برای آن دایر گردیده محدود
به مطالعه طرق و وسایل پشتیبانی از اعراب
در موضوع شرق میانه میباشد وی افزود که
فهم کشوری این است که کنفرانس فقط برای
بحث بر موضوع شرق میانه دعوت شده و
هیچ معضله دیگری هنوز در آندای آن
شامل نمیشد .

بنیاد علی پژواک در لاهور گفت :

باید موضوعاتی که همه بر آن اتفاق نظر
دارند در کنفرانس سران کشور های اسلامی
مورد بحث قرار گیرد .

بنیاد علی عبدالرحمن پژواک سفیر کبیر
افغانستان در دہلی جدید و رئیس هیات
افغانستان در کنفرانس کشور های اسلامی
روز دوشنبه هنگام مواظبت به لاهور
گفت که افغانستان به کنفرانس کشورهای
اسلامی اهمیت بزرگی قابل است .
وی افزود که هیات افغانی برای کامیابی
کنفرانس که به مقصد حل مسأله شرق
میانه دایر گردیده است ، بدون استثناء
همکاری خواهد کرد . این مطالب در شماره
۱۹ فیروزی پاکستان تایمز نقل گردیده
است .

روزنامه علاوه می کند که مطابق
گفته بنیاد علی پژواک انگیزه عمده اشتراک
افغانستان در کنفرانس لاهور ، علی الرغم
یک اختلاف سیاسی که با پاکستان دارد ،
این بود که کشورش با کشورهای عربی
و سایر کشورهای مسلمان علاقه بسیار
نزدیک دارد و لهذا از کنفرانس خارج باقی
مانده نمی تواند .
بنیاد علی پژواک افزود که خو شیخنا به علاوه
دعوتنامه ای که از طرق عادی واصل شده بود
(دعوتنامه ای از حکومت پاکستان نیز دریافت
گردید و با خوشی و از روی عین روحیه به آن
جواب مثبت دادیم) .

پاکستان تایمز مینویسد که بنیاد علی سفیر

معاون کمیسیون ملی جاپان با وزیر اطلاعات و کلتور ملاقات کرد

چین جی یانگ - سفیر کبیر
جاپان در کابل نیز حاضر بود .
بقیه در صفحه ۶۳

با پوهاند دو کتور نوین وزیر
اطلاعات و کلتور ملاقات نمود .
درین ملاقات که بنیاد علی

بنیاد علی سوگو وارا مینورو
معاون کمیسیون ملی یونسکو
جاپان ساعت ۴ عصر اول حوت



معاون کمیسیون ملی یونسکو جاپان، حین ملاقات با پوهاند دو کتور نوین وزیر اطلاعات و کلتور .

دبیرایت پودر تولید پوری

دبیرایت پودر تولید پوره ژرند دغوری
سمتو دقاییکی به شنگ کی به کارجو له
کیری .

دغوری سمتو دریاست پوی متبع وویل
دله ژرند له خارج شخه راوړل شوی اود
هغی شینی ضروریات دنگلو دسا ختما نسی
پروزی له سامان او تخنیکي وسایلو شخه
برابری .

متبع وویل بدغه ژرند کی به کال کسی
له لاسونه تر پنځلس زره تنو پوری بیرایت
دبری جته دجاردھی غوربند له کان شخه ویستلی
کیری پودر کیری او دپترولو دپلټنی ریاست
نه سیارل کیری .

بیرایت دپلټنی دبرمه کاری په چارو کی
پوه ضروری ماده ده .

متبع زیاته کړه دبیرایت پودر دژرند ی
په کار لوړیدو سره به دپود په اسیارو کی
زیاته سیما وشي ، شکه بخوادبرمه کاری د
چارو دپاره په کال کی زیاته اندازه بیرایت
له خارج شخه راوړل کیدل .



۴ حوت ۱۳۵۲ برابر ۲ صفر المظفر مطابق ۲۳ فبرور ی ۱۹۷۴

استفاده از معادن بیرایت

دراثر مطالعاتیکه از چندی باین سو در قسمت معادن صورت گرفته معلوم گردیده است که کشور ما سرشار از منابع طبیعی میباشد. معادن در يك کشور به مثابه بزرگترین منبع عایداتی و پشتهوانه اقتصادی میتوانند بشمار آید. منابع طبیعی در رشد و تقویت صنایع و اقتصاد نقش بسیار دارد زیرا از یکطرف زمینه برای بکار افتادن صنایع مساعد میگرد و از طرف دیگر در تقویه بنیه مالی کشور کمک بسزایی مینماید.

معادن بیرایت که در چارده غوربند و منطقه سنگیلان هرات کشف گردیده است از جمله معادن است که در صنعت مورد استفاده زیاد میتواند قرار گیرد.

در امور برمه کاری تفحصاتی از پودر بیرایت کار گرفته میشود که درین صورت صرفه جویی قابل ملاحظه در اسعار بوجود می آید چه برای امور برمه کاری مقدار زیاد پودر بیرایت از خارج وارد میشود.

وزارت معدن و صنایع چندی قبل اعلام کرد که در نظر است تفحصات نفت و گاز در سالهای آینده به پیمانه وسیع صورت گیرد تا زمینه کشف و استخراج بیشتر معادن نفت و گاز در کشور آماده شود.

برای استخراج هر چه بیشتر نفت و گاز، در امور برمه کاری از پودر بیرایت استفاده بیشتر بعمل می آید روی همین ملحوظ یک آسیاب تولید پودر بیرایت بکار انداخته میشود تا بیرایت چارده غوربند بصورت پودر در آمده و به ریاست تفحصات تسلیم داده شود.

از قرار معلوم فیصدی بریم سلفیت بیرایت که در منطقه سنگیلان و چارده غوربند کشف گردیده بسیار زیاد است که نه تنها در امور برمه کاری بلکه در صنعت رنگ سازی و عکاسی نیز از پودر آن کار گرفته میشود.

برای استخراج هر چه بیشتر معادن باید زمینه استفاده از آن نیز مهیا ساخته شود تا از معادن کشف شده به پیمانه وسیع کار گرفته شود. باین اساس اگر فابریکات در کشور بکار انداخته میشود که مواد خام آن در داخل کشور موجود میباشد زمینه رشد صنایع بیشتر مساعد میگردد.

بیرایت که از منطقه سنگیلان هرات و چارده غوربند بدست آمده است هم زمینه استفاده آن در داخل کشور برای امور برمه کاری و رنگ سازی میسر است و هم امکان صدور آن به ممالک خارجی موجود میباشد.

برای تسریع آهنگ رشد اقتصادی در شرایط موجود منابع طبیعی و معادن منحیث بزرگترین پشتوانه است که استفاده زیادی باید از آن صورت گیرد.

صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
و اجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت افغانستان

درد فتره دیر

را بفرست .
گفتم :
- خوب ؟
- منم شعر گفتم . از هفته
پیش شروع کردم به شعر گفتن...
آ نوقت دوسیه اش را باز کرد و
گفت :
- اینهم اشعارم ...
دوسیه انباشته بود از کاغذ ،
که پشت و روی صفحات کاغذ سیاه
شده بود از نوشته ، بخشید
از شعر .
برای اینکه این همکار شاعرما
عصبانی نشود .
پرسیدم :
- از کی شروع به شعر گفتن
کردید ؟
- از هفته پیش .
باتعجب پرسیدم :
- از هفته پیش ؟
- بلی ! و این دوسیه محصول
کار يك هفته من است .
باور کنید مغزم تیر کشید .
پرسیدم :
- حالا میخواهید آنها را چاپ
کنید ؟
بقیه در صفحه ۵۹

ساعت یازده قبل از ظهر بود یا
شاید هم در حدود یازده قبل از ظهر
که چند ضربه به در خورد و متعاقب
آن ، جوانکی قدم به درون گذاشت .
سلام کرد و راهش را از میان
چند نفری که در دفتر بودند بطرف
میز باز کرد و بی توجه به خبرنگار
مجله که در مورد راپورشن توضیح
میداد ، دوسیه اش را روی میز
گذازد ، حرف خبر نگار را قطع
کرد و گفت :
- مقاله هایم را که چاپ نکردید .
کنایه آمیز افزود :
- شاید آن مقاله ها ارزش چاپ در
مجله شما را نداشت ، بهر حال
اینبار عوض مقاله برای تان شعر
آورده ام .
گفتم :
- مقاله های تان ارزش داشت ،
خوب بود ، ولی ... خوب حالا که
شعر آورده اید ، بنظرم کار خوبی
کرده اید .
- بلی شعر آورده ام . من شاعر
نیستم ، اما یکی از دوستها نم
توصیه کرد ، اگر مقاله هایت چاپ
نمی شود ، شعر بگو و شعر هایت

در زمینہ فرهنگ و علوم

شماره ۴۹

انتخابات بریتانیا چه نتیجه خواهد داد

میشود چه از يك طرف گفته است که با احراز موفقیت راجع به عضویت انگلستان جامعه اقتصادی اروپا تجدید نظر میکند که این امر خود بالای اعضای کارگر و یکسره از محافظه کاران مخالف عضویت تأثیر خود را دارد. همچنان این حزب از همان آغاز بحران کارگران معادن حمایت کامل خود را مبنی بر تقاضای آنها ابراز کرده است که این هم به حزب مذکور موقف خوب میدهد.

در سیاست انگلستان حزب لیبرال که يك حزب اقلیت بوده و در انتخابات گذشته محض هفت فیصد آراء را بدست آورده بود يك موقف خاص دارد. اکثر دیده شده است که این حزب يك موقف توازن دهنده را بین دو حزب بزرگ دارا میباشد به این معنی که هر وقت طرفداران يك حزب دل خوشی از حزب خویش نداشته باشند با لیبرال می پیوندند و بنا بر همین علت است که طی سالهای اخیر تعداد اعضاء و فیصدی رأی دهندگان آن رو به تزاید میباشد و گفته می شود که در انتخابات فعلی هم شاید لیبرال ها بیشتر منفعت ببرند.

بهر حال چه کارگر موافق شود و چه محافظه کار و چه هم لیبرال ها از اختلافات این حزب سود ببرند موضوعات عمده و مهم در قبال حکومت آنکشور این خواهد بود که نخست از همه چطور بحران فعلی کارگری و اقتصادی را حل کند و هم به چه اساس با حل این موضوع در برابر بحران انرژی موقف بگیرد و اگر هم کارگر بمیان بیاید چطور پیش آمد را در برابر جامعه اقتصادی اروپا با احراز خواهد کرد جواب از این سوالات و شاید هم سوالات دیگری بعد از انتخابات نهم حوت جسته جسته معلوم خواهد شد.

وقتی ادوارد هیت به تاریخ ۱۸ جون ۱۹۷۰ حکومت شش ساله کارگر را تحت ریاست هرالد ویلسن خاتمه داده و زمام مملکت را بدست گرفت در آنوقت هیت اندکی بیشتر از ۴۶ فیصد آراء عامه را بدست آورده بود در حالیکه حزب کارگر ۴۳ فیصد آراء را حاصل کرده بود. بقیه آراء عامه را حزب لیبرال و سایر احزاب گرفته بودند.

نظری به فیصدی آراء در انتخابات گذشته نشان میدهد که حزب کارگر محض سه فیصد از حزب محافظه کار عقب بود که يك فیصدی ناچیز و اندک میباشد. هر گاه بحران نات مربوط به آنکشور را که هنگام



حکومت محافظه کار ظهور نمود با این فیصدی کم دوره گذشتۀ انتخابات در نظر بگیریم غالباً باین نتیجه خواهیم رسید که تا تیرات بحرانات فعلی بدون شك فكر عده از رأی دهندگان را اگر به جانب حزب کارگر معطوف نسازد حداقل از حزب محافظه کار که دور خواهد ساخت. ازین تخمین که بگذریم آراء عامه ایکه توسط موسسه گالپ اخذ شده و پروژ پنجمینبه ۱۸ دلو در روز نامه دیلی تلگراف نشر گردیده است حزب کارگر را پیشقدم نشان میدهد.

همچنان موقف حزب کارگر در برابر اعتصاب کارگران معادن به تناسب محافظه کار ملایم تر معلوم

نحوی از انجا حل نماید چه معضلات کارگران معادن خسارات زیاده اقتصادی برای حکومت بریتانیا ایجاد میکند. چنانچه به عقیده مبصرین دوام بحران کارگران نه تنها آنکشور را در حال حاضر به يك انفلاسیون مواجه می سازد بلکه امکان آن موجود است که طی چند سال آینده هم درجه این انفلاسیون خیلی بلند شود.

ازجانبی هم توام با انفلاسیون بیکاری به حد اعلاي خود رسیده و این امر نه تنها زیانهای شدیدی به صنایع بریتانیا وارد می آورد بلکه به ذات خود پرو بلم بزرگ اجتماعی در آنکشور خواهد بود.

حقیقت این است که انگلستان تنها به معضله بحران کارگری فعلی

در حالیکه انتخابات پارلمان انگلستان بروز ۲۸ فبروری (مطابق ۹ حوت) آغاز میشود هنوز حکومت انگلستان با کارگران معادن بکدام نتیجه مثبتی نرسیده است. حقیقت این است که با تراعتصا بات و بحران دوامدار کارگران معادن انگلستان حکومت آنکشور پارلمان را منحل کرده و اعلان تجدید انتخابات را نمود.

در سیاست انگلستان معمول است که در حالات اضطراری پارلمان از طرف حکومت منحل شده و انتخابات از سر گرفته میشود.

مجله اکو نومست در یکی از شماره های اخیر خود نوشته است که بحران فعلی در انگلستان از جنگ عمومی دوم جهانی باینطرف به ملاحظه نرسیده است و همچنان از سال ۱۹۳۱ باینطرف مدتی که برای مبارزات انتخاباتی درین دوره مد نظر گرفته شده است کوتاه ترین مدت است.

بهر حال این بحران و قتی حل خواهد شد که حکومت بتواند با کارگران معادن بیک موافقه برسد چه به عقیده بعضی از ناظرین چه حزب کارگر رو یکار شود و چه حزب محافظه کار اما شرط اساسی حل معضله کارگران است.

بقرار نوشته اکو نومست کارگران معادن از سه سال باینطرف متوجه آن بودند که حکومت حزب محافظه کار را از پا در آورند و طی دو سال گذشته باین امر توفیق نیافتند در حالیکه امسال موافق شدند.

حالا که این موفقیت حاصل شد هر حزبی که بتواند در انتخابات اکثریت را بدست بیاورد و حکومت را تشکیل دهد باید تدابیری اتخاذ نماید که این معضله و بحران را به

صدا های مدهش طیارات چگونه تشکیل میشود

نظریه دلایل فیزیکی و اقتصادی طیارات جت باید به ارتفاعی بلند پرواز کنند چون اندازه گیری سرعت طیاره تابع درجه حرارت و کثافت هوا است و این دو عامل نظریه ارتفاع تغییر میکنند پس برای اندازه گیری دقیق تر از نسبت بین سرعت طیاره در همان ارتفاع و سرعت صوت استفاده می شود یعنی سرعت طیاره رابه سرعت صوت تقسیم کرده و حاصل آنرا که (ماک) یاد میشود مورد نظر میگیرند این مقدار در سطح بالای بال در نقاط مختلف متفاوت است هرگاه جریان هوا را بالای مقطع عمودی بال که نمایندگی از یک قسمت بال طیاره میکند مطالعه کنیم دیده میشود که در یک نقطه بال سرعت مایکول های هوا حتی از سرعت صوت هم سریعتر میشود بدون آنکه با سرعت طیاره را مساوی به سرعت صوت ساخته باشیم ، نظریه خصوصیات ساختمان بال های طیاره مایکول های هوا بعد از طی نمودن سطح فوقانی بال که انحنا بیشتر دارد از سرعت خود کاسته بالاخره به سرعت اولی خود (—) تنزل مینماید .

ناگفته نماند که تراکم و هم بستگی بین مایکول های هوا که بالای بال جریان دارند نظریه به هوای مجاور آن خیلی زیاد است در این صورت هرگاه سرعت جریان بالای بال طیاره سرعت صوت برسد مایکول های سریعتر از صوت پیش از اینکه ساختمان بال باعث تقلیل سرعت شان شود بالای هم به صورت عمودی قرار گرفته و این قرار عمودی ادا می دهد که باعث بی نظمی جریان هوا بالای بال می شود به نام موج ضربتی و یا «شاک وئیف» یاد میکنند و آن عبارت از میلیون ها مایکول متراکم شده هوا در حال گریز میباشد . موقعیت شاک وئیف نظریه سرعت طیاره تغییر پذیر است یعنی هر اندازه که سرعت طیاره اضافه شود شاک وئیف بطرف عقب بال حرکت میکند .

طوریکه مشاهده شده در یک قسمت بال سرعت جریان بالای بال از دوچند سرعت صوت هم چیزی زیاد می شود در این صورت شاک وئیف بالای بال تشکیل شده و از قسمت عقبی بال خارج میشود .

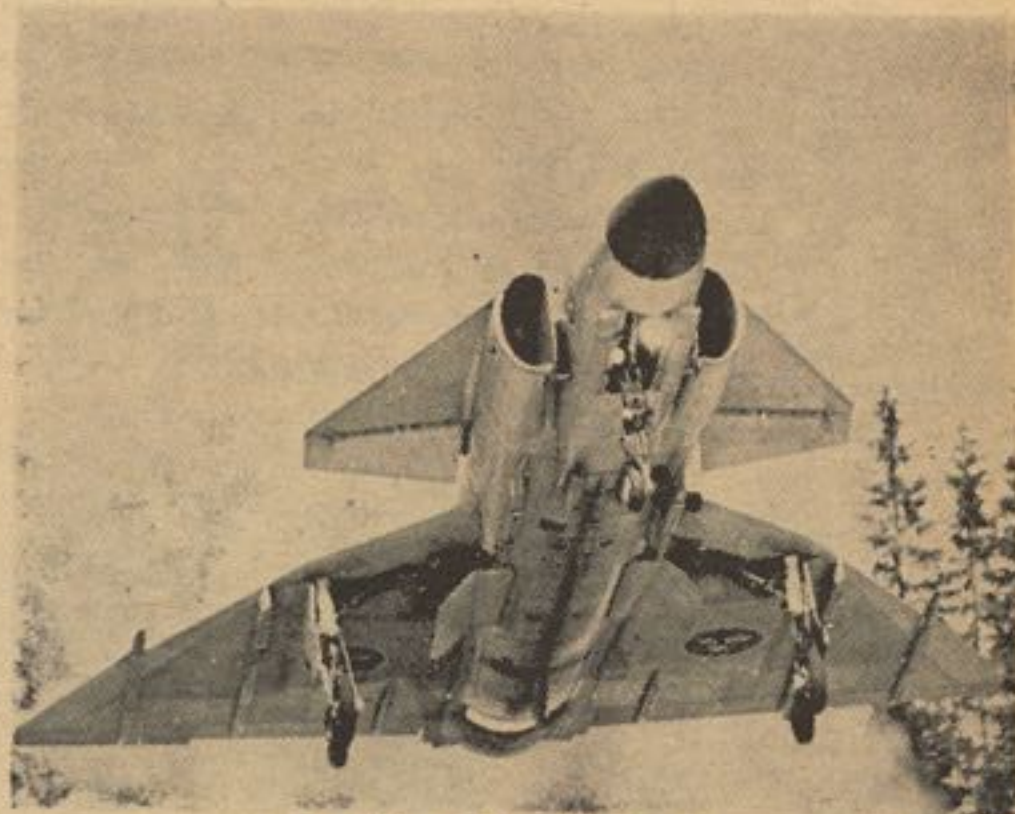
در این چالش که هنگام ترك گفتن قسمت آخری بال شاک وئیف فشار هوای چارسمت خود را خیلی ضعیف یافته مایکول های آن به شدت زیاد فرار کرده در اثر تصادم بین مایکول های هوا آوازه مدهش تشکیل و به گوش مامیرسد و هم موج تشکیل شده باعث لرزاندن منازل میگردد . در سال ۱۹۶۳ شرکت های بزرگ طیاره سازی ایالات متحده گوشیدند تا حکومت را تشویق نمایند که به ساختن طیارات مسافر بردار مافوق سرعت صوت موافقه کند همین بود که حکومت خواست تا عکس العمل مردم را در پی چندین پرواز طیارات عسکری مافوق سرعت صوت بالای شهر های پراز دحام معلوم کند در نتیجه عدم رضایت مردم باعث ناکامی پروژه مذکور گردید .

این نوع انجن ها طوری است که مقدار معین هوا تیل را (که مخصوص طیارات جت است) احتراق داده و آنرا از یک مجرای نسبتا تنگ تر تحت فشار زیاد به سمت عقب خارج مینماید که در نتیجه مقاومت هوا که در مسیر آن واقع است باعث حرکت طیاره به سمت جلو میگردد . ساختمان بال های طیاره طوری است که قسمت فوقانی آن نظریه به قسمت تحتانی انحنا بیشتر دارد یعنی اگر ما به نوعی طول قسمت بالایی و پائینی بال را اندازه کنیم خواهیم دید که قسمت بالایی بال طولتر از قسمت تحتانی آن است .

حالا حرکت دو مایکولی هوا را در قسمت بالایی و پائینی بال در نظر میگیریم . فرض میکنیم که هر دو مایکول هوا در زمان معین یک جادر تیغه پیش روی بال طیاره تماس کند در این صورت یک مایکول مجبور است فاصله قسمت بالایی را و مایکول دیگر قسمت پائینی را طی نموده به یک وقت هر دو در نقطه انجایی دم بال طیاره دوباره با هم یکجا شوند

خوانندگان محترم شاید از سالها زیاد خوانندگان محترم شاید از سالهای زیاد به این آواز ها آشنایی داشته باشند . دهشت آواز های مذکور تا اندازه ای است که بعضی اوقات تعمیرات بسیار بزرگ رابه لرزه آورده و باعث تولید ترس و هیجان در انسان های پرنده گان و حیوانات دیگر میشود . در مناطقی که نزدیک میدان های طیارات مافوق سرعت صوت واقع اند مردم راجع به این آواز ها صحبت میکنند ولی نمیدانند که سبب تولید این آواز های بهم مانند همانا عده از طیارات است که با سرعت صوت پرواز میکنند . مردمان مناطق مذکور این آواز ها را به صدای بم اشتباه نموده حین شنیدن در خود احساس ترس مینمایند .

در این نوشته درباره این آوازه های بهم مانند معلومات علمی ارائه میشود . جهت دانستن موضوع لازم است تا اندکی راجع به تئیک پرواز طیاره یاد آور شویم



نمونه ای از طیاره مافوق سرعت صوت

از جمله تمام اعضای طیاره دو عضو آن را میتوان ضروری ترین سبب پرواز خواند که عبارت اند از :

اول- انجن که عامل حرکت طیاره به سمت جلو است .

دوم- بال که سبب بلند شدن طیاره از زمین میگردد .

در دیزاین انجن طیاره جت از قانون سوم نیوتن فزیکدان انگلیسی که میگوید : در مقابل هر عمل یک عکس العمل مساوی در جهت مخالف وجود دارد - استفاده بعمل آمده . ساختمان



یک نمونه از طیارات جت



این طیاره دارای صدای مدهشی است

پیروزی در مبارزه با بیسوادی، پیروزی بر جهل و ظلمت است

با کاروان علم و ادب به پیش میروند
در حالیکه اینطور نیست، هنوز دیو
بیسوادی در افکار و ذهن بالاتر از نود
فیصد هموطنان ما پرده
کشیده است. هنوز هزاران زن و
مرد، از نعمت خواندن و نوشتن
محروم اند.

تحول و تغییر در کشور، بهبود
انکشاف مملکت وابسته به حیات
آنها نیز میباید شد.

اخیرا مبارزه با بیسوادی که عامل
عمده پسمانی اجتماعی است در برتو
رژیم نوین به پیمانه ای وسیعتر و
بیشتر، آغاز گردیده است، تا پنجه
شوم آن، از ذهن و فکر مردم کوتاه
شود و الحق پیروزی در مبارزه با
بیسوادی، پیروزی بزرگی خواهد
بود، ارزشمند، مفید و مژده بخش
جامعه بهتری.

با این مفکوره گفتگویی بایک منبع
ریاست ملی مبارزه با بیسوادی انجام
داده ایم که اینک از نظر شما میگذرد.
منبع سوالی را پیرامون گام های
اخیر آن اداره برای مبارزه با بیسوادی
اینطور پاسخ میدهد:

افغانستان در بر تو رژیم نوین، هر
روزی بیشتر از روز پیش شاهد ترقی
های چشمگیر حیاتی می باشد.
انکشافاتی که ارزش های حیات ملی
عنعنوی ما را، به شرایط نوین عصر
و زمان موجود، توافق داده، ملت و
کشور ما را نیرو می بخشد که دشواری
های عقب ماندن از پیشرفت های
اقتصادی، اجتماعی و غیره، از بین
برد.

تحولات بزرگی که اکنون در وطن
ما، در حال تکوین است با در نظر
گرفتن معیار بیسوادی درین سرزمین
بامانع بزرگی روبروست. اما این
مانع مهم نیز با تدابیر موثر تحولات
بنیادی رژیم جمهوری، با عملیات سواد
به شکل اساسی و تخنیکی، رفع
میگردد.

منبع می افزاید:

- توسعه و بخش نظارت و تطبیق
کورس های تعلیمات اکابر، تدریس
سواد آموزی به شکل مداوم و تخنیکی
استخدام معلمان دایمی برای سواد
آموزی و تر بیه و رهنمایی آنها از جمله

ولایات دور دست، دامنه کوه
های عظیم، جنگلات انبوه، ریزش های
بی آب و علف و بالاخره دور افتاده
ترین نقاط این سرزمین نیز، وطن
ماست و جزوی از کشور ما.
آن هایی که بیل بدست دهقانی
میکنند، آنهایی با صنایع ابتدایی
زندگی خود را پیش می برند، گروهی
که با تربیه حیوانات مشغول اند،
دسته ای که در تازیکی جنگلات و در
دامنه کوه ها زندگی میکنند و بالاخره
آنهایی که تابستان در گوشه ای و
زمستان در گوشه ای دیگر به سر
میبرند همه هموطنان ما اند. هموطنانی
که فیصدی بیشتر نفوس ما را تشکیل
داده اند.

گاهی اتفاق افتاده که وقتی کتابی
میخوانیم، مجله ای ورق می زنیم
و یا نوشته ای را، می نویسیم، محیط
وسیعتر از محدوده شهر خود را،
از دیاد می بریم، می پنداریم که همه
مثل ما، کاغذ می خوانند، از تازگی
های دانش اطلاع دارند و قدم بقدیم،

با کتاب های تازه درسی و معتمدی سواد
حیاتی، مردم به ارزش های رژیم جمهوری
و زندگی امروز آشنایی شوند
هدف مبارزه ملی با بیسوادی، با سواد ساختن
جوانان و تا ۳ ساله است.

در سال آینده پروگرام های سواد حیاتی
در کمرها، پکتیا، جوزجان و بغلان تطبیق
میگردد...

۱۰۸ کورس سواد در شهر کابل...

شهر ما تنها همین عمارات
عصری و نیمه عصری محدود بین
کوه های آسمانی و شیر دروازه
نمی باشند. نیست. هموطنان ما منحصربه یک
گروه قلیل روشنفکر و با سواد
نمی باشند.



مردم با علاقه فراوان در کورسهای اداره

ملی مبارزه با بیسوادی نام نویسمیکنند.



يك صنف از كورسهای اداره ملی مبارزه با بیسوادی

همچنان در نظر است که در سال جدید در چهار پروژه انکشافی کتورها بکتیا، تفحصات بتروول و سمیت غوری پروگرام های مبارزوی با بیسوادی تطبیق گردد.

تأحال سخن از تدریس سواد بود سوالی را اینطور مطرح می سازم: کتاب ها و مواد درسی و معمد درسی برای مبارزه با بیسوادی چگونه ترتیب می گردد؟

منبع میگوید: - از سالها به اینطرف کتاب های درسی سواد آموزی، از طرف یکجده اشخاص فہیم تالیف میگردید که به شکل عنعنوی بوده و از روش های حیاتی در آنها، مطالبی سراغ نمیشد. این اداره از طریق شعبه تهیه و توزیع مواد خواندنی کتاب های جدیدی تهیه نموده است، که در را، ارایه میکند.

منبع درین حصه چنین مثال می آورد:

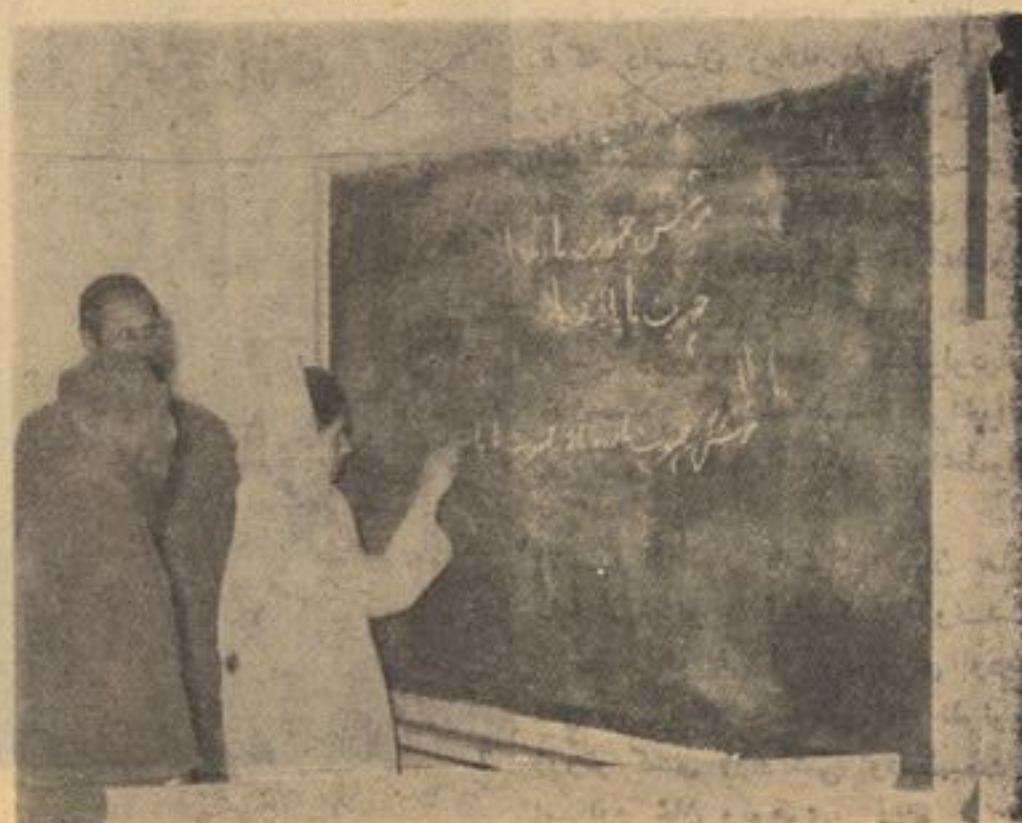
- در کوه دامن مواد خواندنی از شکل پیچیده ای تا کداری و تالک انگور برای دعا قین روشن میسازد.

به همین ترتیب رساله های برای آبیاری، کود دادن، کشمش ساختن کوپراتیف و غیره ترتیب گردیده است. همین منبع سواد عنعنوی را، با سواد حیاتی اینطور مقایسه میکند:

- سواد عنعنوی عبارت از آموختن خواندن و نوشتن است، در حالیکه سواد حیاتی تنها آموزش خواندن و نوشتن نبوده، بلکه شامل معلومات ابتدایی صحنی، زراعتی، تربیت مسلکی و مدنی میباشد.

بقیه در صفحه ۵۸

صفحه ۹



زنان نیز با علاقه زیاد مصروف فرا گرفتن سواد حرفوی هستند

کارهایی است، که طور مقدماتی این اداره در حال انجام آن میباشد. همین منبع پروگرام های ریاست ملی مبارزه با بیسوادی را اینطور توضیح میدهد:

- مبارزه با بیسوادی در افغانستان از طریق منابع مختلف جریان داشت بانی بودن پرسونل فنی، وسایل و تجهیزات لازم، ازین اقدام طور موثر نتیجه گرفته نشده بود.

اگر به مفهوم مبارزه با بیسوادی روشنی اندازیم، در حقیقت مبارزه با سکوت، بی حالی و ظلمت فکریست. هرجامعه ای که درین مبارزه پیروز گردیده، دیر یازود بر همه مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی صحنی و غیره اش فایز گردیده است.

با در نظر داشت این حقایق پروگرام های عمده این اداره با سواد ساختن اطفال و جوانان بین سنین ۹ تا ۳۵ ساله است، که نظریه بعضی ملحوظات از رفتن به مکتب محروم شده اند و همچنان کسانی که در پروژه های عمرانی و انکشافی مملکت خدمت میکنند، نیز شامل پروگرام مبارزه با بیسوادی می باشند.

از منبع می پرسیم: این پروگرام ها، از طریق چه شعبی انجام می یابد؟

منبع میگوید: - شعب مو جوده مارا مدیر یتهای عملیات ساحه تهیه و تولید سواد خواندنی، پروژه سواد حیاتی، تربیه و رهنمایی، پلان، سروی و ارزیابی و اداری تشکیل میدهد.

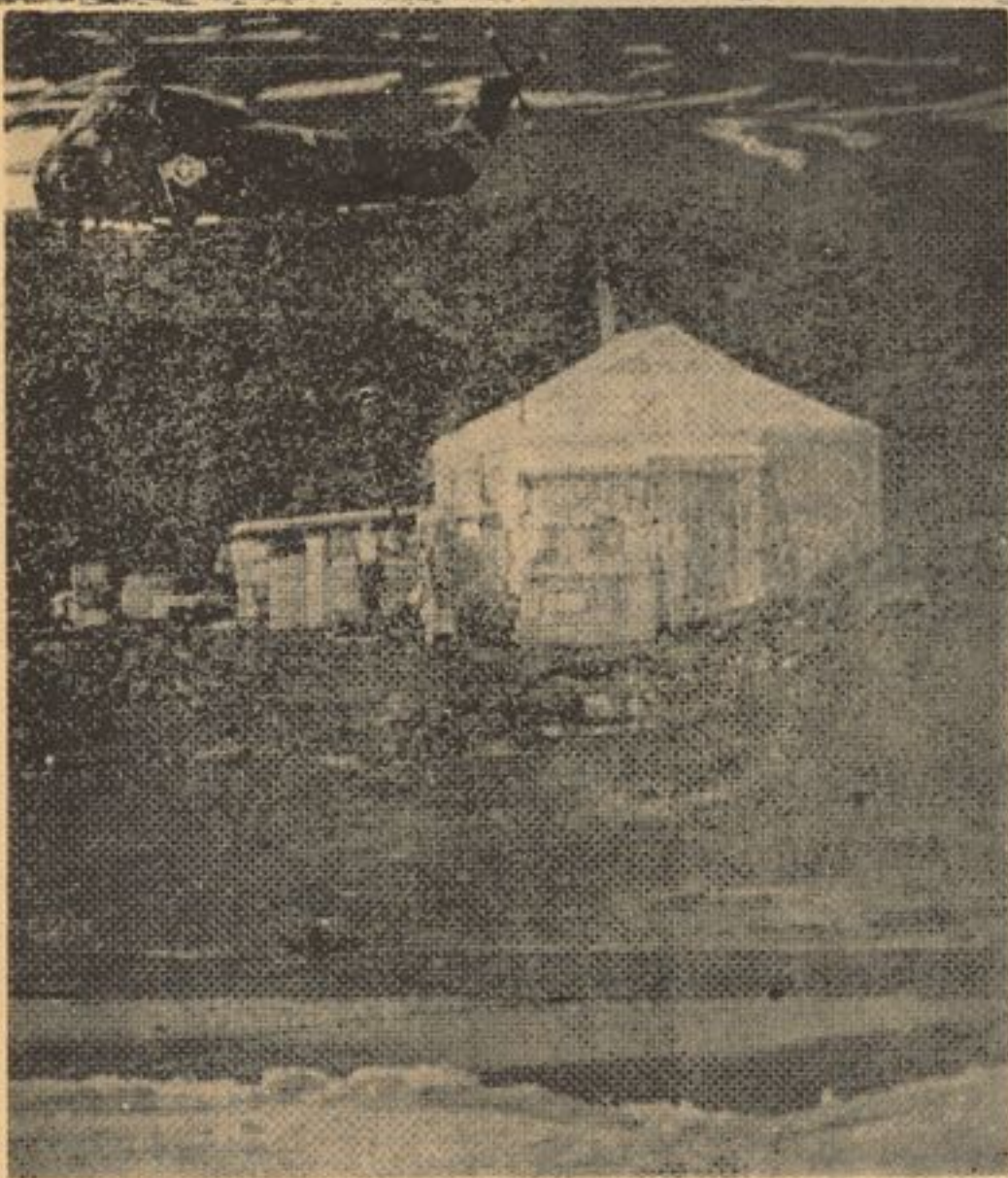
همچنان دسته یی از متخصصین بین المللی یونسکو نیز با ما همکاری می نمایند.

همین منبع پرسشی را در باره طریق و آغاز کار آن اداره، چنین جواب میگوید:

- برای مبارزه با بیسوادی، از طریق سروی و ارزیابی برای تعیین تعداد بیسوادان در کورس های سواد حیاتی آغاز بکار کرده ایم و فعلا در شهر کابل و بعضی پروژه های انکشافی و اقتصادی ولایات کورس های ما، دایر گردیده است.

چون موضوع کورس های سواد آموزی در میان آمده بود، ازین منبع می خواهم، تا تعداد کورس های سواد را در شهر کابل توضیح و از نحوه تدریس در آنها، روشنی اندازد.

د جنوبی قطب له سپینو د بڼو او کنگل شوو غرونو څخه



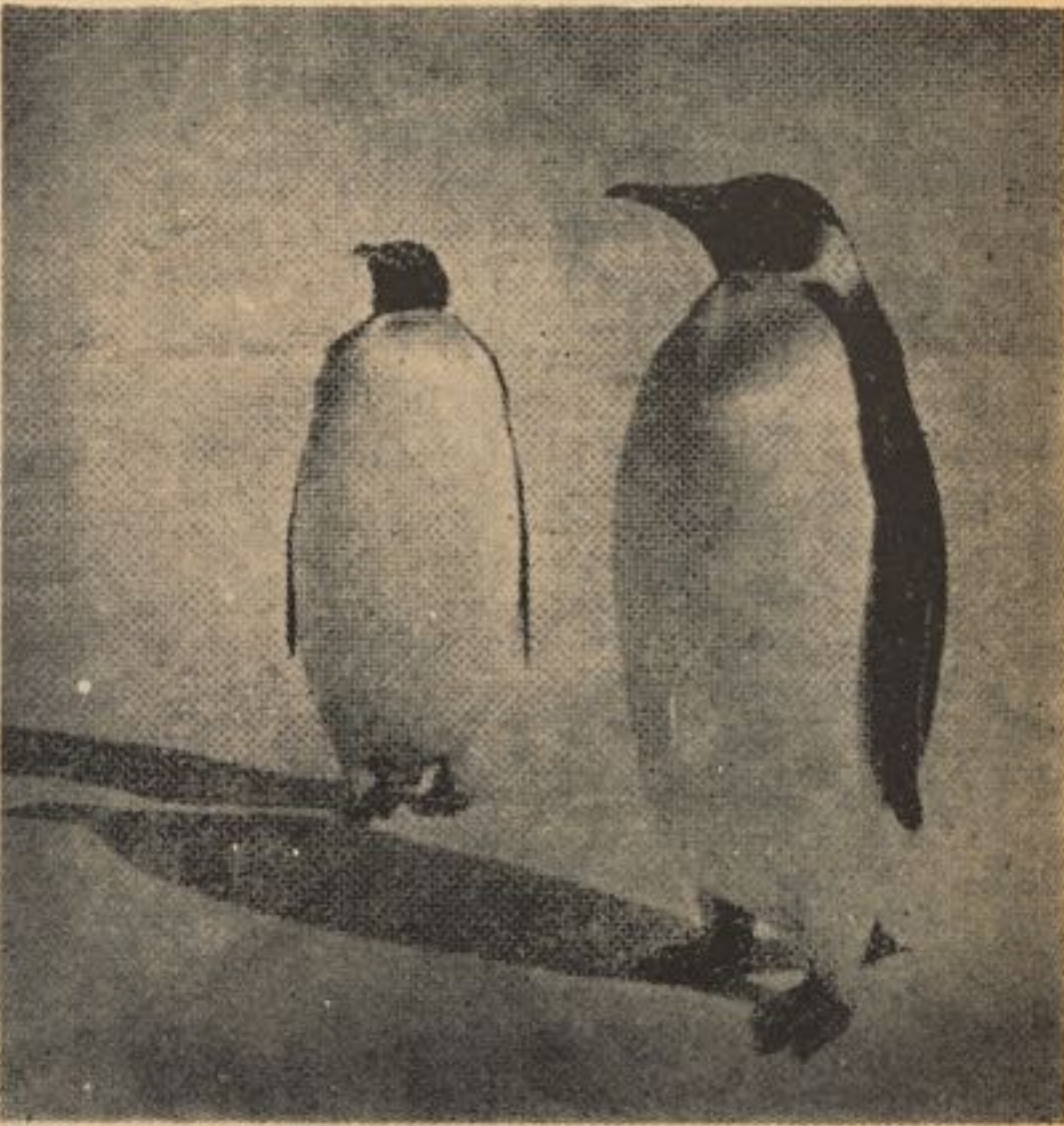
په جنوبی قطب کېنې د بیلو بیلو هیوادو
۳۰۰۰ تنه پوهان او متخصصین په مختلفو
څیړنو لگيادی. ددغی سیمی ډیره اوږده
شپه شپږ میاشتې ده او د گمپښ او مازیگر
لمړیوه یوه میاشت پکښې ځلېږي.
په دغه قطب کېنې څلور ملیون کیلو متره
مربع پنه یخ شاوخوا نیولی اوله سپین او
ویروونکی بیدیا نه پرته بل څه نه لیدل کیږي.

دمخکې دکړی په سپینو سرحدونو شنی اود طبیعت په اسرار وځان
کښی که په شمال کېنې دی او که په جنوب کېنې، د بشر داستو گنی

داستان له عجیبو او په عین حال کېنې له علمی قهرمانیو څخه ډک دی.

په هغه دښته کېنې چه له خطرناکې یخنی، چوپتیا او سپینوالي نه پرته بل څه نشته.

دیری بسیاری پینې دانسان انتظار باسی. انسان هلته باید د یخونو په زړه کېنې ژوند وکړی د یخو غرونه مات کړی او د یخ شوو مین یانو په شان د تو نلونو په زړو کېنې ورک



په دغه سیمه کېنې له هرې خوا څخه د ۲۰۰۰ او ۳۰۰۰ تنو ترمنځ پوری پوهان او متخصصین په مختلفو څیړنو لگيادی. په دغه ځای کېنې یسرلی او وړی یواو منی او ژمی یو دی.

ډیره اوږده شپه پکښې شپږ میاشتې دوم کوی اود گمپښ لمړیوه میاشت ځلېږي اولمړ پریواته یی هم یوه میاشت اوږدېږي. دومره کلکه چوپتیا پکښې شته چه حتی د پسرلی په وخت د یخود لویو غرونو چاودنه او ټوټه کیدل داسفلیت برمنځ دیوی وړوکی ډېری دلویدو په شان غږ کوی.

د جنوبی او شمالی قطبونو ترمنځ ډیر توپیرونه شته، مثلا شمالی قطب ته د رسیدو دپاره تاسی باید د شمالی منجمد له اوقیانوس څخه چه څه ناڅه دری کیلو متره ژور والی لری، تیرشی، خوپه جنوبی قطب کېنې داسی نه دی. شمالی منجمد اوقیانوس دومره پراخ دی چه سرحدونه یی اروپا، گرینلند، شمالی د امریکا او کانادا ته رسیږي په داسی حال کېنې ژوندون

کانادا، فرانسه، سویدن او نور هیوادونه په بیلو بیلو څیړنو او اکتشافونو بوخت دی.

دښته کېنې څه نه دی موندلی چه د ځان د خدمت دپاره یی راو بولی.

جنوبی قطب چه یخنی او ویره یی د شمالی قطب له یخنی او ویری نه په زرگونو ځله زیاته ده، چه په طبیعی توگه دانسان زیاته پاملرنه ځان ته رااړ وی. دغه ساحه څلور ملیون کیلو متره مربع پراخوالی لری او تر دغه بسیاری ستر کنگل لاندی ژرور سمندر، ښایي د ټاپوگانو، براعظمونو اوسیمو سره پروت دی چه اوسنی انسان وروورو دهغو د کشفولو دپاره ځان چمتو کوی دغه قطب چه پراخوالی یی د ټولې اروپا او امریکی د براعظمونو په اندازه ده.

انسان انتظار باسی. انسان هلته باید د یخونو په زړه کېنې ژوند وکړی، د یخو غرونه مات کړی او د یخ شوو میزیانو په شان د تو نلونو په زړو کېنې ورک شنی اود طبیعت په اسرارو ځان وپوهوی.

د لیدنواو کتنو څخه په زړه پوری ارمغان



ژ. له خان سره درلوداو عقیده درلوده چه دغه پارچه ډبره یوه آسمانی شغله ده چه په دغه سیمه کېنې لویډلې ده او هغه باید چه میکروسکوپ او نورو وسایلو سره ښکتنی او غیر مخکنی میکروبونو موجو دیت پکښې کشف کړی. په قطب کېنې دغه ډول خپرنی زیاتې دی. دالوتنې په ترڅ کېنې ناڅاپه یوه سخته وار خطایی په سپر ليو کېنې پیدا شوه او هغه داوه چه راډیو اعلام وکړ چه دکنګلو یوو حششتناک طوفان یومنجند غر چولی او هغه د قطبې سپینو یخوڅ پاسه په خو خیدو راوستی دی او دغه عجیب حرکت دومره سخت او ویرونکې طوفان پیدا کړیږی چه زیات خطر الوتکه تهدیدوی.

دالوتنې چوونکې لږڅه ارتفاع و نیوله. کله چه د (راس) دمنجمد شوی سیند د پاسه ورسیدو یوځل بیا سپرلیو ته لویه ویره پیدا شوه. دالوتنې راډیو اعلام وکړ چه یو ډول هغه عجیب حیوان نښه د سیند په شاوخوا کېنې پیدا شویده چه د مخکې پرمخ یوازی یوځل دهمالیډ لورڅو کو په ۸۰۰۰ مترې کېنې کشف شوی و.

آیا دهماغه نامتو واورین انسان و؟ څوک نه وور باندې پوهینه او زه هم هیڅکله وړ باندې پوه نشوم. په قطب کېنې دغه ډول له حیرت نه ډک خبرونه او اکتشافات چه ښایې هر یو یې زمونږ دنړۍ دمطبوعاتو دپاره ډیر بهرزه پوری وی، ډیر دی مگر بهرزه کېنې یاد پوهانو ددفتر او ازموینځیو په یاداشتونو کېنې څښیږی.

کوم شی چه اوس یې انسان په دغه قطب کېنې وینی، له هیجان نه ډکد یوخیالی فلم په شان دی. زه د پاتې په ۲۳ مخ کی

دالوتنې سره وکړی. له (کریس چرچ) څخه وڅوځیدو. هغه الوتکه چه مونږ یې قطب ته بیولو، یوه لویه قطبې الوتکه وه چه په کنګلو باندې د ښکته کیدو په مخصوصو وسایلو سره مجهزه وه. دغه الوتکې تقریبا نیمایي نظامی او نیمایي علمی ډوله دی او نه یوازی د ښکته کیدو له پلوه بلکه له قطبې یخیندانو طوفانو څخه دتیریدو په لحاظ چه کله کله تر ۴۰۰ کیلو مترو پورې چټکوالی لری، اعجاز کوی. دغه طوفانونه کله کله دکنګلو پارچې چه ډبرو او بولادو په کلکو پارچو اوښتیږی، چه الوتکو باندې غورځوی چه هره وړه پارچه یې د معمولی الوتکې شاوخوا سوری کولای شی. ددغو طوفانونو دورې اولرې که د انسان په غوږونو سترگو، شو نه و او خوله باندې و لکیرې، سمدستی کنګل شوی او انسان کون او گونګی کیږی.

ټاکل شوی و. چه زمونږ الوتکه په امریکایي (مک مورو) نومې اډه کې ښکته شی، دالوتنې راډیو اعلام وکړ چه په دغه اډه کېنې دهوا سربښت ترصفر لاندې شل درجه ده. زمونږ الوتکه کېنې یو بلژیکي کیمیا پیرندونکې اوپوه هم و اوپوه توتنه قطبې کنګل یې چه په یوه توره اونا پیرندله شوی تپره کېنې تړل شوی

دسپرو او یخو تر سخت فشا ر لاندې ژوند کوی اود دوی دژوند او ماجرا گانو شرح ده چه په دغه مقاله اورا پور کېنې اټکا ورباندې کیږی. د شوروی اتحاد، امریکې، انگلستان، فرانسې، جاپان، ارجنټاین، استرلیا، بلژیک، چیلی، ناروی، نوی زیلاند اوځینو نورو هیوادو پوهانو خپلې اډې او تحقیقاتي مرکزنه په (سکات) نومې نامتو قطبې کړی کېنې چه ۱۴۰۰ کیلو متره پلنوالی لری اود پوهانو دحساب له مخې د یخونو له عمر څخه یې څه نا څه شل ملیون کاله تیرېږی، درولی دی. پخپله قطب په ۳۰۰۰ متره لوړوالی کېنې پروت دی چه ۲۹۰۰ متره یې څو ملیون کلن کنګل او یوازی ۱۰۰ متره یې دکنګل شوی خاوری په شکل دی.

ایټالوی، (کالو موری) نومې خبر لیکونکې، دغه قطب ته دخپل مسافرت داستان داسې لیکي:

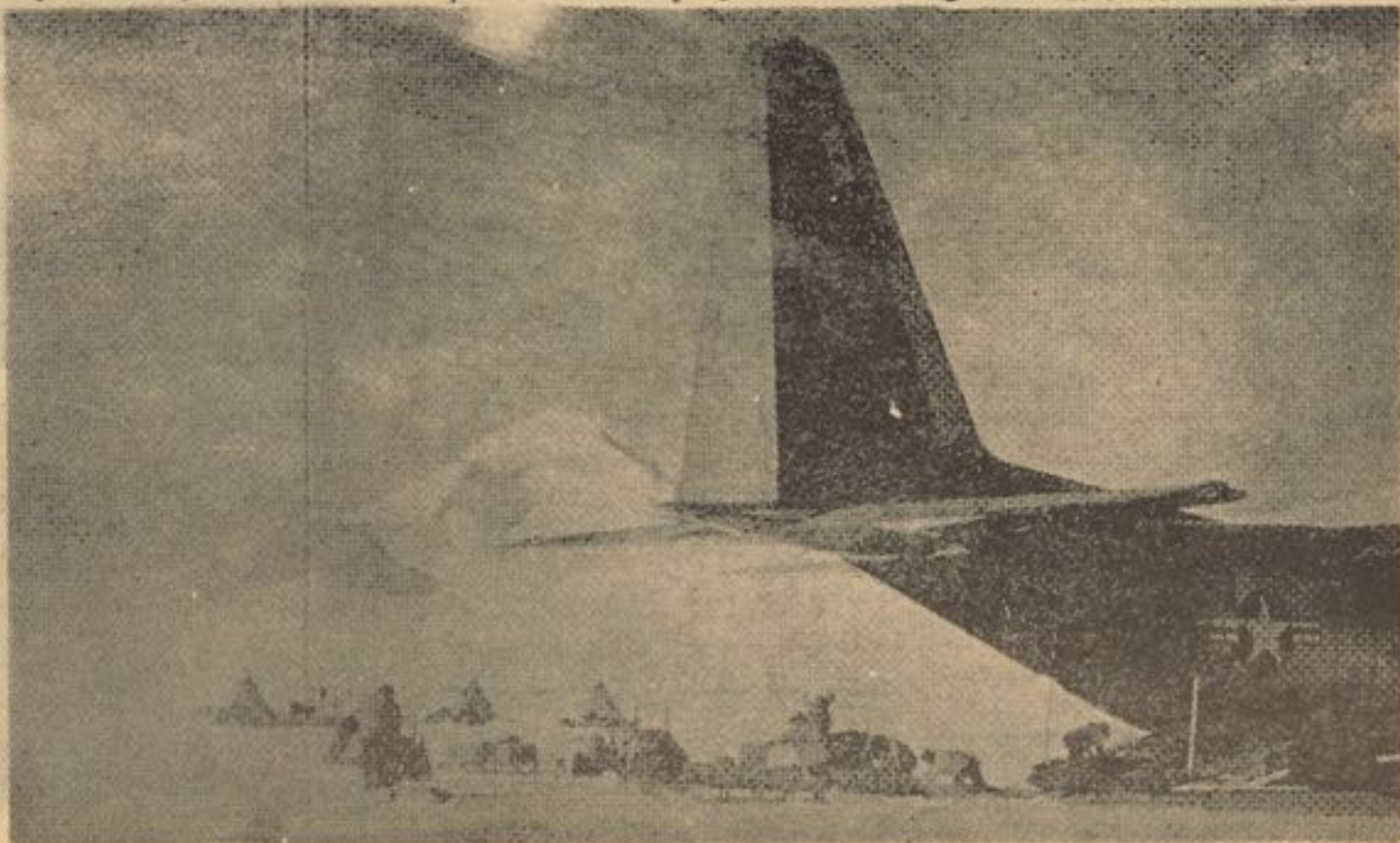
دغه قطب ته زما مسافرت د ۱۹۶۷ کال د دسمبر د میاشتې له ۸ نېټې څخه شروع شوه.

(باب تامسن) دنیو زیلند د قطبې خاړنې رئیس زما سره یوځای دی او دلار ښوونکې په حیث مرسته راسره کوی مونږ دهغې موافقې له مخې چه د امریکې د قطبې څیړنو موسسې زمونږ

چه په جنوبی قطب کېنې تاسی یوې مجهزې قارې ته رسیږی چه د اروپا په اندازه پراخوالی اوڅه ناڅه ۳۰۰۰ متره لوړوالی لری.

دغه راز شمالي قطب ته نژدې لږ وډیر یو ملیون تنه دبشر له پیلو پیلو نژادونو څخه ژوند کوی.

په داسې حال کېنې چه په جنوبی قطب کېنې دانسان نښه نشته یوازی هغه موجودات چه د دغې سیمې د اوقیانوس په غاړو کېنې ژوند کوی، نېکون نومې مرغان، پیل کبان (بالن)، فوک (شیر کبان) او څو محدود ډوله الوتونکې او ساکبمان دی. هر څومره چه د دغې یخیندانې قارې داخلي برخې ته وړاندې شی د ژوند نښه پکښې وړک کیږی. نه حیوان، نه انسان او نه څوڅنډی پکښې لیدل کیږی او نه میکروب پکښې شته ځکه چه د یخنې درجه دومره زیاته ده چه هیڅ میکروب وده پکښې نشی کولای. دکنګلو په غرونو کېنې چه د ځینو لوړوالی یې تر ۴۰۰۰ مترو پورې هم رسیږی، د یخنې درجه کله کله ترصفر لاندې سلو درجو ته رسیږی، یعنی هغه درجه چه هیڅوک پکښې ژوند نشی کولای. خو په همدغه سیمه کېنې څه ناڅه دری زره تنه پوهان اود بیلو بیلو علومو متخصصین په څلو یښتو لویو او وړو کېنې



بگفت کشف جدید در علم

● بعد از این تشویش مریضان مصاب
به تکلیف قلبی از بین خواهند رفت
● با مصرف کمتر از صد افغانی و صرف دو
ساعت وقت میشود مطمئن شد که تکلیف

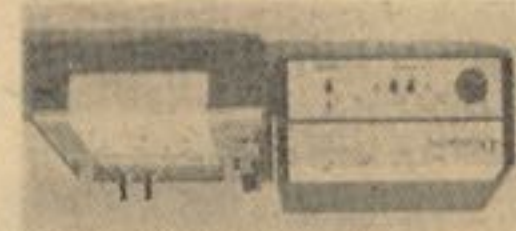
مریض چه است

جوانان کشور ما در هیچ کاری از دیگران به عقب نمی مانند آنها همه دارای احساس و درک بوده و برخوردار از استعداد هستند همیشه لیاقت خود را به ثبوت رسانیده اند اما در گذشته در هیچ زمان و هیچ محلی از آنها و از استعداد و انرژی شان آنطوریکه باید استفاده میشد نشده با آنها این عده با پشتکار و ایمان کامل کار خود را تعقیب کرده و به امید پیشرفت از هیچ چیز و هیچ مانعی ترسیده و به پیش رفتنه اند.

داستان آنها نیکه چه ها کرده و چه نتیجه گرفته اند پس طولانی است تنها گفته میتوانیم که باز هم همان جوانان است و همان سرزمین مرد خیز و عالم پرور ازبک و آینده کشور ما پس روشن است و امیدوار کننده.

ژوندون بخاطر زنده شدن استعدادها و تقدیر از زحمات جوانان کشور همیشه در جستجوی آنست تا چهره های پر استعداد را به خوانندگان خویش معرفی دارد تا از یکطرف آنانیکه علاقمند به آشنائی با همجو اشخاص اند آنانرا بشناسند و از جانبی حق را که این عده بر گردن موسسات نشراتی خویش دارند تا حدی ادا شود و هم ایمن ادعای که مادر کشور خویش همیشه جوانان پر استعداد و با انرژی داریم که از مسلک خویش نه تنها برای مردمان کشور خود بلکه برای همه افراد بشر خدماتی را انجام داده و میدهند به اثبات رسد.

اینک یکتا از متخصصین بیوشمی کشور را که تازه از خارج برگشته



سه قسمت از ماشین الکترو فورز

نموده است .
بپتر است شرح زندگی و کشف جدیدش را از زبان خودش بشنویم .
- بنماغلی دکتور گلبند شیرزی لطفاً راجع به کشف جدید خویش اندکی حرف بزنید .
امروز راه ساده در طریق تدای و معلوم نمودن امراض قلبی در مراحل اولی از الکتروکار تو گرام استفاده بعمل می آید در حالیکه اگر ضربان قلب شخص مصاب به این مرض به حالت عادی قرار گیرد



شیرزی: طریقی را که من کشف کرده ام ساده و اقتصادی تر است

- کشف جدید من در مورد اینتر و انزایم است که عبارت از تشخیص دادن اینتر و انزایم های (ال-دی-ج) بوسیله تیوره یا تیو یوریا میباشد .

انزایم ها که مثل پروتین، کار بو هایدریت و لیسپیت یک ماده حیاتی است در بین حجات بدن نمورده و اصلاً پروتین می باشد و بعضی هم به این عقیده هستند که انزایم ها اعیار کننده هجرات زنده میباشند و ایزوا انزایم هم در حقیقت یک انزایم است .

انزایم ها در تشخیص امراض مثل امراض قلبی جگر و پانکراس خیلی با ارزش است زیرا اگر ایزو و انزایم های (ال-دی-ج) یک دود معلوم کرد بخوبی ثابت شده می تواند که شوک های بالای وجود مریض را تسلب شرائین یا تکلیف قلبی است و یا چیز دیگر همچنان در جگر و غیره بهمین اساس بخوبی ثابت شده می تواند .
۱- اینکه قیمت یک پایه ماشین (الکترو فورز) در حدود دو ملیون افغانی خواهد بود در حالیکه طریقه که من تازه میخواهم آنرا را بسج سازم در یک لابر اتوار ساده و لی مکمل که دارای آله بنام الکتروفوتو متر باشد بخوبی میتوان عملیه را انجام و بزود ترین فرصت نتیجه ثابت بدست آورد .



دكتور گلبد شیر زی: امید وادام این خدمت من به نوع بشر مفید ثابت گردد

حوزه بالقان مورد غور قرار گرفت
مورد تقدیر و تحسین همه اعضای
کنکره در حالیکه بر علاوه کشور
های عضو نمایندگان ایالات متحده
امریکا، کانادا، فرانسه، لبنان،
سنگال همه اشتراک داشتند قرار
گرفت.

در مورد کنکره اندکی معلومات
بد هید؟

- در میان کشور های حوزه
القان که در آن جمله کشور ترکیه
نیز شامل است همه ساله در یکی
از پایتخت های کشور های عضو
مجلسی دایر میشود چنانچه سال
قبل در انقره و یک سال قبل از آن در
رومانیه دایر شده در مورد صحت و
مخصوصا پیشرفت های که در این
ساحه نصیب علمای طب در همین
کشور ها گردیده یک دیگر را مطلع
ساخته و مورد ارزیابی قرار میدهند.
بنیاعلی دکتر گلبد! لطفا در
مورد تحصیلات خویش کمی صحبت
کنید.

- من در پوهنتون انقره تحصیلات
خویش را انجام داده و در بیوشیمی
تخصص دارم.

چند سال قبل که پوهنتون دیاربکر
در ترکیه افتتاح شد من هم به
حیث استانت در آن جا کار کرده
و هم در صنف دوم پوهنتون فارمسی
همان پوهنتون درس عملی می دادم
و هم در آن جا به تحقیق می پرداختم
تا آنکه بعد از مطالعات و تحقیقات زیاد
توانستم ایزو انزایم ها را
توسط تیور یا تشخیص و ایزو
هم جدا ساختن اینرو انزایم های
(الدی-اچ) را عملی از هم جدا سازم و بعد
عمل خود را با پرو فیسران هما نجا
در میان گذاشته و در مجمع پرو فیسران

یکلی از این دو عالم فرق دارد زیرا
عالم اولی بالای جگر تحقیق کرده
در حالیکه من بالای قلب و یلکنسون
بایوریا آنرا جدا کرده در حالیکه
من بایوریا.

لطفا بگو نید که این عمل
شما بر علاوه اینکه از طرف پوهنتون
انقره تصدیق گردیده از طرف کدام
مجمع بگر هم تصدیق شده یا خیر؟
در حالیکه تصدیق نامه را که بزبان
ترکی و تصدیق سفارت افغانی با آن
بود بمن ارائه گفت:

- این تحقیق بعد از
آنکه در کنکره اتحادیه طبی ممالک

عالم کیمیا

شوک قلبی گذشته باشد الکتروفورز
قادر نیست که آنرا معلوم نماید
در حالیکه این عملیه تا بیست روز
بعد هم قادر است که ثابت بسازد
که آیا مرض قلبی است و یا چیز
دیگر.

- بنیاعلی دکتر گلبد شیرزی!
قبل از شما هم کسی درین مورد
تحقیقاتی انجام داده بود یا خیر؟

- بلی در سال ۱۹۷۰ یک نفر
پرو فیسر جاپانی بنام (اون) توسط
یک ماده دیگر (فنیل السنین و تیرو
ژئین).

بالای جگر کار کرده، همچنان
ویلکنسون امریکا یی که او را پدر
بیوشیمی نیز میگویند توسط
یوریا بالای آن تحقیق انجام داده
ولی راهی را که من تعقیب کرده ام

۲- نتیجه که از عملیه لابراتواری
بدست می آید ثابت تر از نتیجه است
که از ماشین الکتروفورز بدست
می آید زیرا ماشین مذکور یک
تکنیشن لایق مجرب ضرورت دارد
در غیر آن نمی شود به آن اطمینان
کرد.

۳- از نگاه صرف وقت نیز در
عملیه جدید مفیدیت متصور است
زیرا ماشین الکتروفورز نتیجه واحد
اقل در ظرف ۲۴ ساعت خواهد
داد در حالیکه عملیه جدید آنرا در
ظرف کمتر از دو ساعت ختم خواهند
کرد.

۴- باز هم عنصر زمان مخصوصاً
در تشخیص ایزو انزایم ها در عملیه
جدید مد نظر گرفته شده آنهم
چنین است که اگر یازده روز از



وقتی دکتر شیر زی مصروف تحقیق و تدریس در پوهنتون دیاربکر بود

سنجیف کمار پیرامون زندگی هنری

مترجم: خان آقاسرور

نویسنده: سنجیف کمار

چرا ما درهما سالینی نمیخواهیم، دخترش با
سنجیف کمار روی پرده آید؟
...

زنیت اسان - شرمیلا تاگور - سمتاز -
نندا - را کھی - ریکها و چندتای دیگر
چه نوع بازیگرانی بوده و چگونگی آواز
عشق و حیده و رحمن با سنجیف کمار سرزبانها
افتاد؟

...

چگونه به فلسفای راه یا فتم: اگر چه این موضوع برای شما کدام دلچسپی نخواهد داشت مگر با آنهم میخواهم کمی در این مورد صحبت و از روزگاری سخن بگویم که در درامهای گجراتی حصه کمر فتم و هنوز زاز دنیای فلم روزی این آرزویم بر آورده شده و بنون

فصله داشتیم

یکی از خواسته های اصیل و آرزو های عمیق در واقع بازی در برابر کمره بوده و هر آن به عظم افزوده میشد که روزی روی پرده آیم ولی غافل از آنکه روزی این آرزویم بر آورده شده و بنون



نندا - سمتاز - ریکها

از یکطرف یکی از سه داستان هیروی فلم «جای مکر جی» را همراه پامیک مو هن وپسر لیل چنس، مانو پند رچنس که انصافا رول زیاد تری نسبت به فلم اولی بود بازی کردم و از طرف دیگر معا ششم ماهوار یکصد رو پیه تعیین کر دید . من کسی هستم که هرگز پای خود را از گلیم بیشتر دراز نکرده و از همان معاش صدروپیه ما هوار بود که عادت کردم تا خرج خود را متعادل بادم و یا درآمد خود تنظیم نموده هر گاه ما هانهزار رو پیه بگیرم و یا خیلی کم بازهم درست طلبی پیش کسی دراز نخواهم کرد

چندی بعد همینکه مصروف بازی رول ساید هیرو در یک فلم گجراتی بودم یک نفر برای ایس ایرانی که در تلاش چهره جدیدی برای فلمش بود سفارش داده و مسیب آن شد تا اسر بی صاحب مرا خواسته و بازیگر رول اول فلم (نشان) بسازد.

در فلم (نشان) دو کرکتر را بسازی میکردم ولی از آنجا یککه یک انسان خیلی خاموش بوده و ما نند دیگران جل چله با زو شوخ نیستیم با و صف همه پا بندی و حاضر بودم در استند یو ازینکه همیشه با خود بوده و در او قات فراغت گوشه گیری

ژوندون

کدام اشکا لی بمنزل مقصود پیسا ده شدم. روزی (اند یور) شا عر معروف فلمی مرا مشوره داد تا به مکتب باز ایگری فلما لیه «فلما لیه اکتنگ اسکول» شامل شوم همینکه بدانی قسم که اشم مبارکها سدیدر، سندهو و غیره مصروف تعلیم بوده و من با سایر «بانو - سحر» ملکه خواهر ممتاز، سلیش کمار و میک موهن همقطار شدم .

چون در مکتب فلمایه قرار بود که شاگردان را در فلمهای محصول خود ها روی پرده بکشند منم ازین امر مستفیض شده و برای بار اول رول کوچکی را در فلم (هم هندوستانی) که یک افسر پولیس بود ایفا نمودم.

جان مطلب درین است که در فلم هم هندوستانی نه تنها کدام دیا لوکی برایم داده نشده بود بلکه اگر مسخره ام بسازید روزانه «۳۵ روپیه» حق الزحمه میگردم که باین حساب خود میتوا فید محصول هشت روزه کارم را جمع و شرب نمایم.

پس از آن فلم دومی بنام «آوو پیار کرین» تحت مرآ ختمان گرفته شد که درین فلم



لینا چندا وری

و خود دو بر خی از همباز یانش سخن میزند



نموده مطالعه و یادگام مصر و فیت دیگری
برایم دست و پا می نمود و یکر و از آن بی
صاحب به یکتی از دوستا نش چنین گفت:
(هیروی ما همیشه خا موش بوده و یک
کلمه حرف هم نمی زند، میترسم که در فلم
ما کار کرده خواهد توانست و یا خیر؟)
زما نیکه ازین اندیشه اس بی صاحب
مطلع شدم بار نزدیک شده واطمینان دارم
که شما ازخا موشی ویا خاموش بود نم
تعجب نکنید، زما نیکه در برابر کمره ایستاده
شوم کاری خواهم کرد که مطابق میل
و خواسته صاحب بوده باشد.)

چند روز بعد همینکه با کمره روبرو
شدم واقعا با چنان چرتی حبه هایم را
تمشیل و دایلا گها را ادا کردم که اس بی
صاحب متعجب شده ویا خو شو قتی تمام
خطاب بهمه حاضرین دیکور گفت: ایمن
پسر روزی با شما تنها میرسد.)

پیرامون پیشگو بی اس بی صاحب
که آیا با شما تنها رسیدم ویا خیر بهتر
است خود چیزی نگفته واین قضاوت تراهه
شما که یقینا از روی فلمها بهترم آشنایی
دارید و اگر ارم چه این مبحث برای تشریح
چگونگی مصروفیت های مسلکی و پیشه ام
تخصیص داده نشده ولی از آنجا بیکه
میخواهم در اطراف پرخی از همباز یانم
قضاوت آزاد نموده و اینکه آنها را چگونه
شناخته و می شناسم با شما صحبت نمائیم
بیجا نخواهد بود تا کسی خود را هم خدمت
معرفی نموده و پس منتظر را روشن سازم.
این هنر پیشگان که بتذکر نام آنها گفتا
نموده ام عده از آن هیرویین ها یست که با
آنها یا فلمها یا با کمال رسا نیده ام ویا
اینکه هنوز فلمها یمان تحت ساز ختم
است:

ناظمه:

ناظمه هیرویین نخستیم بود مگر عجیب
این است که هرگز جز در برابر کمره
با هم مصحبت نشده و سخن نگفته ایم هر
گاه از فلمین داری فارغ میشدیم دیگر
مانند دو دانشمسی از هم کناره میکردیم
زیرا او هم مانند من بتنباهی عادت کرده و از
زیان بازی زیاد خوشش نمی آید.

همین امر سبب شد که حتی مو قع
میسرنشد تا یکدیگر را بگریه آشنا شته و با
هم تبادل افکار نماییم مگر با آنهم همینکه
در فلم دو می (من چلی) باز هم در برابر هم
قرار گرفتیم موقع میسر شد تا یقین کنم که
ویدر رو لبای گمید استعدادی توانا
داشته و در باز گویی و باز تابی حرکات

دیگر قدرت فوق العاده بی دارد.
ناظمه از آنگونه هیرویین های غیب زیر
یوریاست که صاحب اخلاق حمیده بوده
عزت و احترام نهایت صمیمانه بی برایش
دارم.

نندا:

تاحال صرف در یک فلم (زن و شوهر
پتی پتی) با هم همبازی بوده ایم مگر
بعد از فهمیده نشد که چرا نندا چندین فلم را
همینکه من برای رول مقابل وی استخدام
میشدم مسترد کرده میگفت:
(سجیف کنار در مقابل من خوشتر
جلوه نکرده و مو زون نیست او را و من
کنید.)

این عقده و پاساده تر بگویم شکایت
نندا چندی مرا رنج میداد ولی بعدا من هم
مصمم شدم که دیگر هرگاه با وی همبازی
انتخاب شوم جدا نترسیدم و یا چنانچه
چندی پیش یکی دو فلمی که نندا برای رول
هیروی بین آن انتخاب شده و رضایت کامل
هم داشت تا مقابل من فلمی تهیه کند ولی
از اینکه دیگر دیر شده و دلم نمیخواست
در برابر هم قرار بگیریم از پیشنهادات
آنها معذرت خواستم.

با آنهم نندا را متحیت یک آرتیست احترام
دارم ولی با اضافه اینکه با کمال تأثر فلم
پتی پتی او لین و آخرین ما خواهد بود.

راکبی:

راکبی که وظیفه را با همه دلچسپی و علاقه



سنجیف کمار

شماره ۴۹

سنجیف کمار و زینت امان

دنیای فلم بی بی را از یک آرتیست لا یق
محروم ساخته و گفته می توانیم که کمپنی
فلم بی بی نظیر او را بدست آورده نخواهد
توانست.

ریگها:

اگر چه ریگها یک هنر مند توانا یی
بوده و در تئاتر داند جو هر هنری
استعدادی کافی دارد مگر متاسفانه چنانکه
بایست باید وظیفه و دلچسپی بکار ندارد.
او اضافه مالتد مرد ها زندگی را دنبال
کرده و علاقه دارد تا همیشه بیارتی ها
شامل شده و دوستان تازه دمی را شامل
بقیه دو صفحه ۵۷

دنیای می نماید تاحال در دو فلم به من رول
هیرویین را بازی کرده است که یکی آن
«پارس» نمایش دیده و دومی «انگاری» تاهنوز
ببازار نیا آمده است

راکبی که فوق العاده لجوج بوده و هرگاه
تصمیمی اتخاذ نمایند بطور حتم در صدد تعمیم
آن برمی آید هنر پیشه ایست هر دم خیال
که شاید تا هنوز خودش نیز باین نکته متوجه
نشده باشد ولی همکاری بودن با وی هرگز
ولسردی بی پیش نمی آورد زیرا یک
آرتیست بیحد متعجبه و حسا سرامست
مگر با وصف آنهمه تصمیم گرفتیم
با سینیما خدا حافظی نماید به این حرکت

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند در باره تقویم و تاریخ

تقویم خورشیدی :

تقویم خورشیدی همان تقویم شمسی است که بر اساس برجهای دوازده گانه تنظیم شده که شش ماه اول ۳۱ روزه، پنجم ماه بعد از آن ۳۰ روزه و ماه آخر در سالهای عادی ۲۹ و در سالهای کبیسه ۳۰ روزه است ولی نام هر ماه بزبان دری یاد میشود ابو نصر فراهمی در نصاب الصبیان نام این ماهها را در طری دو بیت زیر آورده است :

زفرور دین چو بگدشتی مه اردیبهشت آید
بمان خرداد و تیر آنگه امر دادت همی زاید .

پس از شهر یورومهر و ابان و آذر آیددی

که بر بهمن جز اسفند از مذ ما همی نیفزاید .

این تقویم به همین نامها با این تفاوت که امرداد به مر داد و اسفند اره به اسفند مبدل شده است از سال ۱۳۰۵ شمسی در ایران متداول گردید . است در افغانستان نیز از عصر صفاریان تا آخر زمان تیموریان معمول بود و در اشعار اکثر شاعران آن ایام یاد شده است .

احکام نجوم چیست ؟

احکام نجوم همان قسمت خرافی ستاره شناسی است که با قسمت علمی آن آمیخته شده و از هزاران سال قبل تا بامروز زندگی بشر را دستخوش بیم ها و امید هایی که ریشه علمی ندارد، ساخته است .

منجم احکامی برای هر ستاره طبیعت و خاصیتی قائل است و با اساس پندار خویش از روی همین طبایع و خواصی که برای ستارگان قائل است پیشگویی هایی مینماید و این پیشگویی ها گاهی شامل حال تمام کره زمین یا قسمتی از آن میشود و گاهی در مورد یک شخص بخصوص مثلا طفلی که تازه بدنیا آمده است

در پایان بحث از تقویم و تاریخ مناسب چنان بود که مختصری درباره تقویم رومی و رسم الخط مخصوص ورموز و اشیا را تا آن آورده شود ولی چون استفاده از تقویم رومی، گذشته از آنچه مربوط به قسمت علمی و فنی ستاره شناسی است و به علم هیات تعلق دارد، به دانستن احکام نجومی هم ارتباط زیادی پیدا میکند بهتر است که ابتدا شمه از مسایل احکام نجوم و فروع مترتب بر آن یاد شود و آنگاه طرز استفاده از تقویم رومی بیان شود، بنابراین ذیلا بعضی از اصول احکام نجوم از نظر خوانندگان عزیز میگذرد :

خانه های سیارات :

بعقیده منجمان احکامی هر یک از بروج دوازده گانه به یکی از سیارات هفتگانه متعلق است و آن بروج را خانه آن سیاره مینامند و میگویند سیاره در خانه خود قوی است .

برج سرطان خانه قمر، برج جوزا و سنبله خانه عطارد، برج ثور و میزان خانه زهره، برج اسد خانه شمس، برج حمل و عقرب خانه مریخ، برج قوس و حوت خانه مشتری و برج جدی و دلو خانه زحل است .

شرف و هبوط :

منجمان احکامی برای هر یک از سیارات در برجی شرف و در برج دیگر هبوط قائل شده اند هنگامی که سیاره در محل شرف باشد، حال سیاره خوب است و زمانی که در محل هبوط باشد حالش خوب نیست .

شرف قمر در درجه سوم ثورو هبوطش در درجه سوم عقرب است، شرف عطارد در درجه پانزدهم سنبله و هبوطش در درجه پانزدهم حوت است، شرف زهره در درجه بیست و هفتم حوت و هبوطش در درجه بیست و هفتم سنبله است، شرف شمس در درجه نو زدهم حمل و هبوطش در درجه نو زدهم میزان است، شرف مریخ در درجه بیست و هفتم جدی و هبوطش در درجه بیست و هفتم سرطان است، شرف مشتری در درجه پانزدهم سرطان و هبوطش در درجه پانزدهم جدی است، شرف زحل در درجه بیست و یکم میزان و هبوطش در درجه بیست و یکم حمل است .

وبال سیارگان :

اگر به دقت، محل شرف و هبوط

یا مسافری که خویشاوندانش مدتی از حال او بیخبر مانده اند یا عاشق دلسوخته ای که آرزو مند وصال محبوب است یا مریضی که در بستر افتاده است و صد ها از این نوع مسائل میباشد که البته این پیشگویی ها هیچگونه اصل و پایه علمی ندارد و یک نوع فال بینی است .

کاردیگری که منجم احکامی میکند اختیار وقت شناخته برای انجام دادن کارها از قبیل لباس پوشیدن، سفر رفتن، به ملاقات کسی رفتن، داد و گرفتن کردن، عقد نکاح و داد و خوردن و امثال این مطالب میباشد .

این پیشگویی ها و تعیین وقتها را اصطلاحاً احکام نجوم میگویند و بعضی از منجمان پیشگویی احکام و تعیین وقت مناسب برای کارها را اختیارات میخوانند .

ستارگان :

منجمان احکامی از میلیونها ستاره که هر شب در صفحه آسمان جلوه گر میشوند جز به هفت ستاره سیاره و دوازده برج که قبلاً از آنها یاد شده توجهی ندارند بنابراین هر وقت که ستاره یا کوکب میگویند، منظور شان همان دوازده برج و همان هفت سیاره است که ماه و آفتاب نیز در جمله آنهاست و اگر بر حسب اتفاق از دیگر ستارگان یاد کنند، این یاد کردن بنا بر مناسبتی فرعی است .

فرهنگ اصطلاحات نجومی

قسمت ۴ -

آرگو:

مجموعه ای بزرگ از ستارگان جنوبی است که در قدیم بشکل کشتی تخیل شده بود، دیده شود: سفینه، سهیل، شراع و عرشه آسمان:

آنچه بیرون از زمین است، جایی که در روز آفتاب و در شب ما و ستارگان در آن جلوه گری کنند. چرخ، فلک، گنبد گردنده، گردون، سپهر، علامه بیرونی در وجه تسمیه آن گفته است: او را آسمان نام کردند یعنی مانند آس از جهت حرکت او که گرد است.

آسمان دره:

کهکشان، منجیک ترمذی گوید.

بگو چه ای که روی با کف گهر افشان

چو آسمان دره سازی ز بس گهر با ری

آسمان نروز:

نامی است که به روز بیست و هفتم هر ماه شمسی داده اند، مسعود سعد سلمان گوید:

آسمان نروز ای چو ماه آسمان

باده نوش و دار دل را شادمان

منجمان احکام می میگویند در این روز نیکست به سفر دور رفتن.

آفتاب:

خورشید، مرکز منظومه شمسی که زمین مایکی از توابع و سیارات آنست.

آفتاب گر فتگی:

کسوف شمس، پوشیدگی تمام یا قسمتی از قرص آفتاب در نظر ماهنگامی که ماه بین زمین و آفتاب واقع میشود. و این حال در اواخر ماه قمری رخ میدهد، آغاز گر فتن آفتاب و آغاز انجلاهی آن از طرف غربی است و ختم گر فتن و ختم انجلاهی آن از سمت شرقی است.

آندرو میدا:

نام لاتینی امراة المسلسله است که یکی از صور فلکی می باشد دیده شود: امراة المسلسله المرئیه المسلسله وزن با زنجیر.

آهوی آتشین:

کنایه از آفتاب است، خاقانی گوید:

آهوی آتشتین را چون بره برافتند.

کا فور خشک گردد بامشک تر برا بر

آهوی چرخ:

کنایه از آفتاب است.

آهوی خاوری:

کنایه از آفتاب است.

سیارگان را که در فوق یاد شد، ملاحظه کرده باشید میدانید که تفاوت محل شرف بامحل هبوط، شش برج یا ۱۸۰ درجه است، در قسمت خانه های سیارات هم گفتیم که میگویند سیاره در خانه خود قوی است، برای اینکه در مقابل این قوت سیاره، ضعفی هم برایش قائل شده باشند، فاصله شش برج یا ۱۸۰ درجه بعد از خانه سیاره را خانه ضعف آن دانسته اند و بودن سیاره رادر آن خانه و بال آن میدانند، و بال سیارگان از این قرار است. قمر در جدی، عطارد در قوس و حوت، زهره در عقرب و حمل، آفتاب در دلو، مریخ در میزان و ثور، مشتری در جوزا و سنبله، زحل در سرطان و اسد و بال دارند.

در این تقسیم قمر و شمس بمقابل زحل واقع شده اند یعنی جدی که خانه زحل است و بال قمر و دلو که نیز خانه زحل است و بال شمس محسوب شده و از طرف دیگر سرطان که خانه قمر است و اسد که خانه شمس است و بال زحل بشمار میرود، همچنین عطارد و مشتری در خانه های یکدیگر و زهره و مریخ نیز در

خانه های یکدیگر دارای حالت و بال می باشند.

روز های سیارات:

منجمان احکامی هر یکی از روز های هفته را منسوب به یکی از سیارات میدانند از این قرار: روز شنبه منسوبست به زحل، یکشنبه به شمس، دوشنبه به قمر، سه شنبه به مریخ، چهارشنبه به عطارد، پنجشنبه به مشتری، و جمعه به زهره منسوبست.

شبهای سیارات:

همانطور که روز های هفته را هر کدام به یکی از سیارات منسوب دانسته اند، شبهه را نیز میان آنها تقسیم نموده اند از این قرار:

شب یکشنبه (که ما آنرا شام شنبه میگوییم) منسوبست به عطارد شب دوشنبه به مشتری، شب سه شنبه به زهره، شب چهارشنبه به زحل، شب پنجشنبه به شمس شب جمعه به قمر و شب شنبه (که ما آنرا شام جمعه میگوییم) به مریخ متعلق است.

ساعات سیارات:

بعقیده منجمان احکامی هر ساعت

از شب یاروز به یکی از سیارات تعلق دارد، ساعت اول از روز و یا شب متعلق به کوکبی است که آن روز یا شب باو تعلق دارد، ساعت دومش به کوکبی که در زیر آن واقع است، ساعت سوم به کوکب پایین تر و به همین قیاس تا ساعت ۱۲ (منجمان احکامی شب یاروز را هر قدر طولانی یا کوتاه باشد، ۱۲ ساعت میدانند) مطابق این تقسیم ساعت اول از روز شنبه متعلق است به زحل ساعت دوم به مشتری، ساعت سوم به مریخ، ساعت چهارم به شمس، ساعت پنجم به زهره، ساعت ششم به عطارد، ساعت هفتم به قمر، ساعت هشتم باز به زحل تعلق دارد، ساعت نهم به مشتری، ساعت دهم به مریخ، ساعت یازدهم به شمس و ساعت دوازدهم به زهره متعلق است و در اینجا ۱۲ ساعت روز تمام میشود و نوبت ساعت های شب میرسد، ساعت اول شب یکشنبه (که ساعت سیزدهم روز شنبه میشود) به عطارد تعلق میگیرد و ساعت دوم آن به قمر و به همین ترتیب تقسیم میشود تا ساعت اول روز یکشنبه که به

شمس منسوبست. ظاهرا در تقسیم روزها و شبها میان کوکب، تقسیم ساعت هارادر نظر گرفته اند و ساعت اول روز یا شب بهر کوکب متعلق باشد آن روز یا شب را به آن کوکب نسبت داده اند.

و اما منظور از این تقسیمات

چیست؟ منظور اینست که در قسمت احکام وقتی که بخواهند راجع به

چیزی یا کاری پیشگوئی کنند،

طبیعت و خاصیت کوکبی را که

صاحب شب یاروز یا ساعت مربوط

به آن چیز یا آن کار است در نظر

میگیرند و باملاحظه حالت های سیاره

و برجی که به آن چیز یا آن کار ارتباط

دارد محاسباتی انجام میدهند و

پیشگوئی می نمایند، در قسمت

اختیارات هم عقیده دارند که هر کاری

اگر در ساعتی که ستاره منسوب به

آن کار صاحب آن ساعت است،

انجام داده شود نتیجه رضایت بخش

خواهد داشت.

لطفاً بقیه این بحث را در شماره

آینده بخوانید

دتياتر تاريخ

دتياتر تاريخ دخيل لرغين توپ له مخي ډيري زږي او پخواني ريښي لري، تياتر دانسانانو دلوبو او شوخيو په نتيجه كښي منځ ته راغلي دي. هغه وخت چي انساني ټولنې دبدوي حالت څخه وږوه شعوري او مدني مرحلې ته راستوني شوي نو په خپل منځ كي يې دهغه وخت دشرابطو مطابق دخپلو احساساتو اوعقاييدو دڅرگندولو دپاره ځيني نردي اوگروپي لوبي منځ ته راوړي. په حقيقت كښي دغو لوبو ورو ورو وده او تكامل وكړ چي په پاي كښي دنړۍ د بيلو بيلو اولسونو او ملتونو په منځ كښي يې عموميت پيدا كړ چي په نتيجه كښي تياتر او مختلفي هنري لوبي را منځ ته شوي.

دتياتر دودې او تكامل په لسو مړي مرحله كښي دهغه وخت هنر مندانو زيار يوست چي ديوې موضوع تمثيل اوايكت ديوه ټا كلسي شكل په جوگات كښي ننداره كوونكوته وښيي چي دهغه شكل ته په پيلوي ژبه كښي (سيماجه) اوږدې ژبه كښي (ماسك يا صورتك يا صورت كوچك) وايي.

مصريان، هنديان، يونان نيان اوروميان هغه لومړني خلك وه چي په فردي او گروپي لوبو كښي يې دهغه ډول شكلونو څخه استفاده كول او گوښښ يې كاوه چي ددغو شكلونو بواسطه دويري، تاتر، خوشحالي، ساعت تيري او دا رنگه نورو موضوعگانو مقصودونه او غايبې خلكوته و ښيي او ددغي لاري څخه خپل اجتماعي جوړپاي ته ورسولي.

مصريانو، هنديانو او يونانيانو ددهغه راز شكلونو، په جوړښت كښي دگډو، وښو،

په ډيره پخوا زما نه كښي انسا نانو حيوانان ښكارول او بياني دهغو د پوستو څخه ځان ته جامي جوړولي، نو كله كله به يې دنوموړو شكلونو څخه دخپل ښكار ننداره ښودله. هغه داسي چي داور پر شاو خوا به يې دنغا په ډول ديوه ښكار داستان تمثيل او خوتنه به دښكاري په ډول او خوتنه به د حيوانانو په شكل د ښكاره يوه ښكلي اوږده وړونكي صحنه تمثيلول. دهغه راز تمثيلي صحنې به يې نه يوازي دښكار بلكه دزيږيد او واده دپاره هم سرته رسولې. زياتر يې مذهبي روحيه در لودل او ديوه تن دمړينې په وخت كښي به يې هم دهغه راز شكلونو څخه استفاده كول او دمړي دښخولو په وخت كښي به يې دهغه بدن پر شاو خوا راڅرخيدل او په خپلو مخو هيو حركاتو سره به يې دهغه مړي روح وهڅكو آسمانو ته په خپلو مذهبي آدابو سره ليرې اوږده روح ته به يې دښو نيكمرغه سفر هيله كوله.

غالب گمان دادي چي دهغه ډول صحنې به يې (ډيانټو ميم) په شكل سره تر سيمولي (پانتوميم) هغه ډول هنري لوبي دي چي

هنر مند دخپل بدن دحركاتو بواسطه ننداره كوونكو ته ديوي ټاكلي موضوع په هكله څه بيانوي. په دهغه راز هنري لوبه كښي خبري نه كيزي او نه كوم آواز پورته كيزي. لاکن كوم وخت چي انسا نانو په ډله ايزه توگه دآواز سره يو ځای هنري لوبي پيل كړي ځكه نو تكاملي شكل يې غوره كړي او وروسته نردي به نو په گروپي شكل دنغا او آواز سره يوځای دهغه راز هنري لوبي اجرا كيدلي.

كه فكر وشي ديخوا نيو انسا نانو دتياتر هنري لوبي دنن ورځي دلوبو په شان نه وي بلكه په هغه وخت كښي دهغه راز هنري لوبي تش مذهبي مراسمو دپاره تمثيليدلي. لاکن ددي حقيقت څخه بايد سترگي پټي نشي چي داوسني عصر دبا عظمته تياتر دپيدا ښت داساس او بنسټ ريښي په هغه پخوانيو لوبو او هنري اد زښتونو كښي لټولای شو. بيا په بله ژبه دتياتر اوسني هنري اد زښت دمصري هندي، يوناني او رومي هنري دنيا څخه الهام اخستي دي. لاکن په را وروسته زمانو كښي دبشري ذهن دودې او تكامل سره جوخت دهغه هنري اد زښتونو هم دشكل په لحاظ اوهم د

مفهوم او غايبې له مخي ورو ورو تحول وكړ او تزار كړاږ يې خپل مذهبي تاثيرات دلاسه وركړه او په ځای يې ديوي ټولنې د نورو اجتماعي ارزښتونو بڼه غوره كړه خو چي اوسني ښكلي بڼه يې اختيار كړه.

تياتر په يونان كښي د لرغوني يونان تياتر دهغو لړنيو مذهبي مراسمو څخه چي ديو ناني رب الشوع يعنې «ديو نسيوس» په وياړ سره اجرا كيدل، منځ ته راغلي دي. نوموړي مذهبي مراسمو پدې ترتيب سره اجرا كيدل چي لومړي به نارينه او ځوانان په يوه دانروي شكل سره دريدل، وروسته به يې په ان پيل كساوه. داین سره يوځای به يې په خپلو خدايانو پوري مربوط سرودونه ويل. چي په يوناني ژبه كښي يې دغو هنر مندانو ته «همريان ويل» خو موږه وروسته په يونان كښي دا موضوع رامنځ ته شوه چي دهغه راز يانو هنري ډله دي دخپرو لمخو يوه هنري ننداره اجرا كړي وروسته نردي نو په يونان كښي دهغه راز يانو اهميت ډير شو او وروږو تياتري نندارو خپل ځان دمذهبي سطلي څخه آزاد كړ او په عوض كښي يې تفريحي او دارنگه نوري هنري لوبي اجرا كولي. صرف مذهبي ننداره د دينوس رب النوع په وياړ اجرا كيدله.

په پخواني يونان كښي دتياتر دجوړولو شكل مائل وو، او ننداره كوونكو به هغه د ليري څخه په ډيره آساني سره ليدل. چوكي بهي دهرمر او ياكومي بدل ښانستي ډيري څخه جوړولي. دتياتر پورته سر به خلاص وو او هېڅ يې نه پوښي داځكه چي په لر غو ني يونان كښي دتياتر دهنري لوبو وخت دسپار دلمر خلك څخه شروع او بيا دلهر تر پړوتو پوري دوام در لود، ځكه نو سربې نه پوښي او نه يې څراغ اوبا روښنایي ته ضرورت احساساوه. دتياتر په پورته برخه كښي به يې دار كسترا دپاره مخصوص ځای جوړاوه چي په هغه وخت كښي يې هم دار كسترا ورته ويل: دتياتر لمړي قطار چوكي به دهغه وخت د نامتو او زړه ورو خلكو دپاره ټاكل كيدلي دغو چوكيو به هميش وشاته تكيه درلودل او په يوه مخصوص شكل به جوړيدلي. ديونان به تياتر كښي ښځو حق نه درلود چي دنارينه هنر مندانو سره يو ځای په هنري لوبو كښي گډون وكړي بلكه ديوي نندارې ټول اړخونه به نارينو له خوا سرته رسيدل هنر مندانو به دټاكلي شكل بواسطه هنري لوبي اجرا كولي اوددې دپاره چي چك معلوم شي نو يو ډول چك بوتونه او اوږده كالي به يې په تن كولي او چكي چكي خولي به يې په سر كولي. هنرمندان ددي دپاره چي بر جسته ښكاره شي نو پند كالي به يې په ځان كول اوهم به يې تر كالي لاندې دډول بالښت ماننده شيان ايښودل ددي ټولو كارونو څخه مقصد داوو چي ننداره



تکامل ورکي . پخواني رو ميانو دتياتر په جوړښت کښي ديوه خاص سپک څخه کار اخست . پخواني رو ميا نو دصحنې د ښو دلو ځای (سټيج) د تياتر د تالار په کښتي پر څه څه کي جوړاوه او د تياني سره په يوه داسي شکل نښلوه چي دهنرمندانو آوازونه په ټول تالار کښي انعکاس ورکړي دصحنې دښو دلو ځای سټيج او دندساره کوونکو دکښتو ځای په تردی اندازي پوري سره منښتي و چي تيا تر به ديوه غونډه اوبښکلي ځای شکل غوره کړي وو پخو لي روميانو به دتياتر صحنه اوديوالونه په ډيرو گرانپا ډيرو ، ستونو او ښکلو مجسمو اودارنگه نورو تراشلو ډيرو شکل کاوه او هر تياني به دننوتلو اودوتلو دري دروازي درلودی .

پخواني روميانو معمولا ديونانيا نو شر اړيدي او کمپي ډرامی تمثيلوي او زياد يي پوست چي نوموړو ډرامونه دخپلو اجتماعي ارزښتونو په لحاظ تغيرورکړي ، رو ميا ن ، هنرمندانو ، کيلوالو اود تياني نورو کارکوونکو ته ديونانيانو په اندازه په اهميت قائل نه وه ددی خبري علت داوو چي په هغه وخت کښي دروم دتياتر زياتره هنرمندان او کار کوونکي غلامان وه نوڅکه خلکو هغوی ته دحقارت په سترگه کتل ، دهغو روح کليوالو دډلي څخه چي دتياتر دپاره يي ډرامی ليکل دي ، پلوتوس او ترمني ، يي ډير مشهور دي روميانو دتياتر په سټيج باندی نسبت ونورو ټولو صحنو ته خپل دجنگلو څو نړی صحنی خوښولي همدارنگه رو ميا نسو د پانتوميم پارچونه ډير اهميت ورکاوه پدي ډول پارچو کښي صرف دپوي مو صوغ - مفهوم دښن دحرکاتو اوشما په رابطه ښودل کيده او گروپي آواز به دهمريانو له خوا روميانو ديونان دتراژيدي او کمپي پارچو سرته رسیده ، پدي ډول صحنو کښي به څخه اقتباس کاوه اوهم به يي هغه مخصوص شکلونه استعمالول هغه وخت چي دروميانو لويه اوپراخه امپراطوري دتزلزل اوسقوط سره مخامخ شوه نو دتياتر هنر هم دپښي او - بربادي کندی ته ولويد ، حقيقتا هغه وخت چي بيا مسيحي کلب ورځ په ورځ قدرت وموند نو دتياتر دهنر سره هم سخت مخالفت پيل شو .

دلوړيا

تيراوه اوهم به يي ديونان د دښمنانو ژوند مسخره کاوه او ديونان دخلکو په ذهن کښي به يي دهغوی ارزښت او اهميت ورکاوه .

۳- کمپي : يو نانيانو په دغه رازصحنو کښي دخپلو ننداره کوونکو دپاره دژوند په متعلق راز راز کمپي پارچي اجراکولي اود هغه وخت دخلکو دروز مړه چارو او کارونو په هکله به يي بيلي بيلي دڅندا ښکلي اوپه زړه پوري هنري پارچي تمثيلولي او ددی لاری څخه به يي خپل هنري اهميت ښکاره کاوه .

همدا رنگه په لرغوني يونان کښي به هرکال دليکوالو ترمنځ يوه ادبي مسابقه منځ ته راتله ښکلي او محلي ډرامی ته به انعام ورکول کيده . ايشل ، سوفوکل او اوري پيدي ، د يونان دهغه وخت د ډيرو مشهورو او نامتو تراژيدي ليکوالو څخه گنل کيدل او همدا رنگه اوسيتوفان او مناندار دهغه وخت دټوکو او کمپي ليکوالو څخه شميرل کيږي ، څنگه چي تر اوسه پوري ديونان ددغونامتو ليکوالو ځيني تراژيدي او کمپي ډرامی دتياتر په زده کښي خلکو ته ښکاره کيږي .

همدارنگه يو نانيانو دتياتر دهنر په برخه کښي ځيني لغاتو ته منځ ته راوړل مثلا په خپله دتياتر کلمه يوناني ده چي دليدلو معنی ورکوي . دتراژيدي او کمپي کلمو مخترعين هم په خپله يونانيان دي ، همدارنگه دسن کلمه چه صحنه ورته ويل کيږي ديونان ده .

لنډه داچي تياني او هنر ديو نيانو په ژوند کښي ډير اهميت درلود . هنر منداناو ليکوالو ته خلک په ډير احترام قائل وه . لکن گوم وخت چي لرغوني يو نسان خپله ازادي او خپلواکي دلاسه ورکړه نو وروږو د تياني او هنر بازار هم سوښو اودښکلي هنر کمپله ټوله شوه اود يوي ټاکل مدي دپاره صرف کمپي هنري پارچي تمثيليدلي چي په پای کښي دغه هنري پارچي هم له منځه ولاړي .

تياني په روم کښي : په پخواني روم کښي تياني او هنر دلرغوني يونان دتياتر او هنر پر اصولو او بنسټونو رامنځ ته شو لکن څه مده وروسته روميان دهنر اوتياتر په جهان کښي تړيو نانيا نسو مخکښي ولاړل اود تياني هنر ته يي ښه وده او



کوونکي د دوی هنري لوبی دليري څخه ويني .

یونا نيانو دتياتري لوبو دپاره مختلف شکلونه جوړ کړي وه او دهغوی څخه به يي دهنري لوبو په وخت کښي استفاده کوله . دغه شکلونه به يي عموما دتراژيدي او کمپي پارچو دتمثيل په وخت کښي استعمال لول او ددی لاری څخه به يي دتراژيدي او کمپي موضوعاتو مفهوم ننداره کوونکو ته ښه ترا خرنداوه . لکن دهمريانو دلی به نه مخصوص شکل استعمالاوه اونه به يي چکي خولي او غټ بوټونه په پښو کول بلکه هغوی به تل په طبیعي ډول خپلي هنري لوبی سرته وسولي دلرغوني يوناني تياني دري ډول هنري صحنی تمثيلوي اوپه لاندی ډول سره دي :

۱- تراژدی : ديو نان په تياني کښي تراژيدي صحنی عموما ديونان د نامتو هنرمندانو او خدايانو دژوند په پيښو پوري اړ تياو نياوه او هنر مندانو به په خپلو تراژيدي صحنو سره د ژوند ویر جنسي پيښی تمثيلولي .

۲- ټوکی اوبد ويل : په دغه ډول صحنو کښي به يي په خپلو دښمنانو او بد خواهانو پوري مربوطی دڅندا او ټوکو صحنی ښودلی او ددی لاری څخه به يي دخلکو وخت ښه



دوندنه ای بسوی تار بکیپا

یاد داشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

زبانش میگیرد :
- نه ، نه ! نباید اینطور قضاوت کنی . هر کدام اینها برای خودشغل جداگانه دارند ، شخصیت جداگانه دارند ، حتی ...
جلو حرفش را میگیرم و می - گویم :
- در مورد شغل ممکن است ، اما در مورد شخصیت گمان نمیکنم ... حرفم را باتکان دادن دستش قطع میکند و میگوید :
- تو میخواهی از یتیم کسبی ، دوستان من ... دوستان من آدمهای ... سکوت میکند و گیلاسش را که خالی شده است پر میکند و ادا مه میدهد :
- دوستان من آدمهایی اند که تو حتما دلت میخواهد با آنها آشنا شوی .
چشم در چشمش میدورم و می - گویم :
- جواد ! من به آشنایی دوستان تو نیازی ندارم . مطمئنم دوستان تو مثل خود تو اند ، و قتی تو برای من اهمیتی نداشته با شمی آنها هم ندارند .

صورت جواد از سرخی به کبودی می گراید ، می بینم بدنش میلرزد . همه بدنش میلرزد ، با چشمان برآمده یکقدم بمن نزدیک می شود ، انگار میخواهد ز پر مشت و لگدم بگیرد . با اینکه از جایم حرکتی نمی کنم . جواد درست رو برویم می ایستد ، عضلات صورتش متقلب شده است . لحظه چشم در چشم میدو زد و بعد با تمام قدرتی که در بازوی خود سراغ دارد ، گیلاسش را که نیمه خالی شده است به دیوار مقابل درست زیر تا بلوی قاب شده ای میکوبد ، گیلاس با سر و صدا می شکند و محتویات آن با طراف پخش و پراکنده میشود .

همه اتفاق یکباره فرو می نشیند و سالون را سکوت ناگهانی یسی فرا میگیرد . نگاه مهمانان بصورت جواد می نشیند و بعد متوجه من

لیلا ! چه شده ؟ تو چرا تغییر کردی و مانند شبهای دیگر نیستی ؟
- کدام شبها ؟
- یوز خندی میزند :
- مانند شبهایی که گردم جمع میشویم و خوش میگذرانیم .
- خیال میکنی امن هیچ تغییری نکرده ام !
جواد ، کج و راست می شود و خودش را بما میرساند و میگوید :
- حرفهایتان که خصوصیت نیست ؟
محسن خان با وقاحت میگوید :
- اگر خصوصیت بود ، میرفتیم بیرون . دلم میخواهد با مشت به دهن محسن خان بکوبم ، اما جلو خودم را میگیرم و میگویم :

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

لیلا عزیز !
من هم مانند صدها تن دیگر که به ژوندون دلیستی دارند و آنرا میخوانند ، این مجله را میخوانم . راستش را بخواهی یکی از همین شماره های که زیاد وقتی از آن نمیکردم ، در دفعه مربوط به «روز نهایی بسوی تاریکی» توجه مرا عکس جلب کرد که فطره اشکی بر گونه زنی لغزیده ، در چشمانش اندوه عمیق و محسوس خواننده میشد ، و غبار غم ناشناسی در چهره اش پاشیده است ، که باین تصویر جان می بخشد . وقتی این عکس را دیدم و در صفحه مقابل نام ترا «لیلا» خاطره تنگی در دهنم تحریک شد و غم بزرگی در دلم چنگ زد . تمام اندوه ترا درین تصویر بیجان یافتم و انگیزه وادارم کرد که هر طور شده شماره های قبلی ژوندون را پیدا کنم .
مرجه در پیدا کردن شماره های قبلی ژوندون به مشکلاتی مواجه شدم . بخاطر آنکه زمانی افای دیدبان یاد داشتهای ترا تنظیم نمیکرد و به نشر هم نمی رسید . بهر حال نیروی جانداری بسان یکجذبه بزرگ از من میخواست که روزنه راسر تاپا بخوانم و یاد داشت های ترا که فریانی هوسهای زودگذر مرد گناهکاری سدی خواندم . تو در جریان عادی زندگی گرفتار حادثه ای شدی که برای جواد و امثالش لذت می آفریند و برای دختری پاکی چون تو غم میزاید و نمره اش اشک چشمان توست که چون خون دلت بر گونه هایت بی محابا فرو می لغزد و یخ میزند . ولی با این همه ، این اشکها در واقع اشک ندامت نیست بلکه اشک حسرتی است از دورانی که این حادثه زندگی ترا درین ماجرا دخالتی نداشتی که نشانگر هوسهای حیوانی نیست . بلی ! بخاطر آنکه تو درین ماجرا دخالتی نداشتی که نشانگر هوسهای حیوانی تو باشد بلکه دیگران و سر نوشت ترا به این پیراهه کشاند ، که از نظرم این موضوع را زاین حد سخت گرفت که همه چیز را فراموش کنی و زندگی را بر خود تپاه سازی .
چرا روح تو چون غباری در اطراف این ماجرا سرگردان است و چرا خود را به دست خود به زنجیر نمیا کشیده ای ؟ بخاطر آنکه تو فکر میکنی دیگر برای همه یک دختر سیاه کار و هوسباز هستی . و با شرایط حکم میکنند که تو باید همینطور فکر کنی ولی این ظاهر موضوع است . واقعیت عمیق ترا از آنست که گاهی آدم در شناخت آن اشتباه میکند . اگر غیر از این باشد پس تو باید یگانه دختری باشی که زندگی باتو سرناسازگاری ساز کرده و باین حالت افکنده هزاران دختر دیگر را میشناسم که حادثه های ازین دلخراش تر زندگی شانرا رنگ زده است .
این سخنان را برای آنکه تو واقعا از زندگی رنج میبری برایت نوشتم .
تو مسئول شده ای و این مرض زندگی ویران کن ، بخاطر فشار یکه بالایت می آورد ترا در بستر انداخته سعی کن عافانه تر فکر کنی . زندگی فقط همین چهار صباحی است که ایشمه رنج و غم را نمی ارزد .
راستی تو سر گذشت خودت را می نویسی و دیدبان تنظیمش میکند آنچه تابعال ازین یاد داشت ها خواندم قصه توست و حادثه که مسیر زندگی ات را عوض کرده ولی تابعال با اینجای نرسیده ای که پس ازین در زندگی چه میخواهی . از تو تمی میکنم اینکار را بکن و خواست را بگو پس از آن من هم میتوانم تصمیم بگیرم شاید بتوانم کمکی برای تو بکنم .
من یک چیز را خوب میفهمم و آن اینکه تو باید تصمیم بگیری ، یک تصمیم عافالانه چرا که تو باید واقعا ازین حالت نجات پیدا کنی و هنوز خیلی جوان هستی . حیف است که اینطوری ضایع شوی .
غ - کاظمی

تجربه های گذشته بمن آموخته است که افراط در نوشیدن ، چه اقتضا حائمی باز می آورد و من نمی - خواهم مفتضح شوم و مورد تمسخر دیگران قرار بگیرم ، چون نظا یر آنرا چند بار دیده ام .

دیگران سر مست و خوشحال و صمیمی در سالون بزرگ جواد در هم میلولند ، انگار همه چیز را از یاد برده اند ، جز خود شان ، جز آن وضع و حالی که دارند و جز صمیمیت کذا یی و ساختگی ، مثل اینکه سالها است همدیگر را می - شناسند و سالها است چنین محبت و یکرنگی بر خود شان و بر جمع شان سایه افکنده است .

هر لحظه که میگذرد ، خنده ها اوج میگیرد و دوستی ها مایه و ریشه گذشته پیدا میکند و هر یک سعی می کند بر دیگری سبقت جوید و تاریخی دور حتی دور تر از زمانی که همدیگر را می شناخته اند برای هم بگویند و در اینکار با همدیگر مسابقه بدهند و حقیقتا هم مسابقه میدهند و فقط من در این میان هستم که نه حرفی میزنم و نه تاریخی برای آشنایی خودم با دیگران بیا د می آورم .

بنظر می آید ، جواد از این وضع ناراضی است ، شاید او دلش میخواهد ، من برای دیگران بگویم که : جواد روزگاری نامزد من بوده است ، روزگاری که ممکن است شما را نمی شناخته است . و از این جهت من بر شما برتری دارم که این میزبان دست و دل باز ، این صاحب خانه که شما حلقه اش کرده اید و برای جلب تو جشش حرفتی را که آموخته اید و بیاد دارید بکار میبرید ، بمن نزدیک تر از شما است و من مستحق تر از ...

رشته افکارم را صدای محسن خان که جر و گرفته است ، پاره میکند . از میان دوژن و یک مرد میگذرد و خودش را بمن میرساند و میگوید :

لیلا !
بعد صدایش بلند تر میشود :



وت
فل
یازنه
-
اما
...
طرح
...
...
که
مه
که تو
سنا
می-
ستان
ستان
و
شی
بودی
زد
ان
بود
لکم
کتی
ویم
تش
م در
درتی
د
است
بلوی
با
یات
گند
شینه
بی
مورت
ه می
۶
ونلون

دغرونو په زړه کې یو خوږ ملاقات

ژباړه: سخی انتظار



ده، فرا نكوزه دا خبره یی وکړه او وویل چې په انستیتوت کې ټول نارینه او نجینه محصلان زما ملگری دی او ډیره ښه و ضفه کوی هغه وخت چه زه د مرستې اړتیا احساس کړم هیڅ یو یی له مرستې څخه ځان نه رغوری . نوموړی ددی پوښتنی په ځواب کې چی ولی یی دطب په څانگه کې تحصیل کوی او څنگه یی ددی مقصد دترسره کولو دپاره یی بلغاریا غوره کړی ،داسی وویل :میره می «سیلا لامن» پخوا په دی هیراد کی یوه موده تیره کړی وه او په عین حال کی ددی ځای د میرمنو ټولنی مو سوسی سره یی ددی تحصیل د امکاناتو په باره کی غږیدلی و او نوموړی پدی پوره باور لاره ده دلته دنجینو دپاره مخصوصا زده کړه ډیر چا نسونه

څانگه کی تحصیل کوی. په لاره کی دهغی دری کلنه لور دخپلی مور څخه په طفلانه مخصوصه لهجه پرله پسې پوښتنی کولای نوموړی دخپلی لور دپښتنو بمباری په ځنډا منله اوپر پراخه ټنډه دمور اود هغی دخورلنی (خواهر خوانده) بوئیکا لخوا ورته لازم ځوابونه ور کول کیده. کله چی د غره په زړه کی له پس څخه راښکته شوه ،دغه کوچنی جلی (باتریکا) په زیاته خوشالی سره یی اخوا دیخوا منډی وهلی، دیو کوچنی گروپ سره یوځای شوا، جلی له ډیره شوقه مخکی ځفاسته، کله په ناڅاپه ولوئیده ،بیرته به پر ځنډا شوه خپلی مورته به راتله او یا خو به دتروور له لاسونو څخه نیوله چی به گډه سره روان وو. بوئیکا زماهم صغی اوخوږه ملگری

(وینو شا) بلغاریی د غرونو یو

(وینو شا) دبلغار یی دغرونو یو کیږی ،په اوپری کی خوږه هوا چی د شنو ځنگلونو څخه په صاف شوی توگه راوځی ،داوږو فواری چی د سپینو تیگو باندی را پر یوزی او تگ سپین ځگونه او په زړه پوری غږونه کوی، اود تگو شنو چمنونو ننداره واقعا ښه او زړه را ښکونکی بریښی همدارنگه په ژمی کی د سپینو واو رو غونډی اودسکی لوبو دپاره د پاغوندی پشان نرمی زمکی سړی دپته را کاپی چی د رخصتی وختونه پکی تیر کاندی.

دننی بلغاریا دمجلی خبر یالیکی یوه یکشنبه چی یی غوښت د وینو شا تفریح ځای ته لاپشی نو په سرویس موټر کی یی ماری فرانکوزه هر ناندس سره یی تصادفی کتنه وکړه نوموړی یوه گانایی میرمن ده چی دطب په

لری ،دلته د خارجیانو سره ډیره ښه وضعه کیږی ددوی میلمه پالنسی دستایلو وړ دی ،نو ځکه زه دخپل میره په مشوره دلته راغلم ،خو ما چی هیڅکله دخپلی کورنی له حلقی څخه د باندی زیات وخت نه ووتیر کړی ،گومان می کاوه چه لږه موده وروسته به د وطن یاد پسې ځپه شم خونه ، دلته هم ما حقیقی ملگری و موندلی او پدی نسبتا اوږده موده کی دلته ډیره خو ښه یم .
زیرونه

دچی څنگه خپله لو مړنی اولادیی دلته وزیږول او ،اوس څنگه ددی رو زنه او پالنه کوی ، په عین حال کی خپلو درسو نو ته هم ځان رسوی پدی ډول تفصیلات ور کړی له واده نه می څو میا شتی تیری شوی وی چی د تحصیل په نیت له گا نا څخه بلغاریی ته راغلم کله چه دزیر بدو نیټه نژدی شوه نو په روغتون کی بستره شوم چی واقعا ډیره دوستا نه وضعه راسره



پاتی په ۵۵ مخ کی

ژوندون

د جنوبی قطب له سپینو د بڼو او کنگل شوو...

نیوزیلند په سکات نومی اډه کښی
په چه دامریکا یی (مک موردو) نومی
اډو په څلور کیلو متری کښی پرته
ده. دلته لږڅه خاوره لیدله کیږی او
یوتود لمر د اروپا د پیر سخت ژمی
دلیر په شان مونږ ته خوښی را کوی
ددغی اډی تابلوته می سترگی لویږی
دنږی دخو لویو ښارونو څخه دهغی
فاصله په دی ډول ده:

لندن- ۱۰۵۸۸ کیلو متره

مسکو- ۱۰۵۰۱ کیلو متره

پاریس- ۱۰۳۸۲ کیلو متره

اسلو- ۱۱۰۸۵ کیلو متره

واشنگتن- ۹۲۱۴ کیلو متره

(بیل وب) نومی مهندس چه ۲۱
کلن دی اوجکه اوقوی ونه لری، اود
دغه ځای د عملیاتو مشری په غاړه
لری زما لیدو ته راځی.

نو موږی هغه ځوان پوه دی چه
په جیو فزیک، یخ پیژندنه، مخکه
پیژندنه، ژوند پیژندنه او هوا پیژندنه
دیوه متخصص په اندازه پوهیږی او
ددغی اډی ۱۱۲ تنه پوهان او کار
کوونکی یی تر څارنې لاندی کار کوی
نوموږی دلته ددغی اډی ودانی چه له
کلونو څخه پخوا چمتو شوی وی،
بشپړی کړیدی.

(بیل وب) تردغو ودانیو لاندی
تونلونو هم ایستلی دی چه لس
څانگی لری اود استوگنی مرکزونه،
شخصی کوټی، دخوراکي اود سون
اونورو لوازمو او موادو دد خیسری
ځایونه پکښی شامل دی. دغه په
زړه پوری تونلونه تقریبا د قطب په
اډو کښی شته.

څکه چه د یخنی درجه په هغو کښی
لږه اوتر صفر لاندی ۲۰ درجو په
شاوخوا کښی ده.

په دغو تونلونو کښی چه تر کنگلو
لاندی د ۱۴ او ۲۰ مترو ترمنځ ژورو
کښی کیندل شویدی، دتودو او
سړو اوبو نلونه، دسپووی عصری
وسایل، برښنا اونور وسایل شته.
په هغو برخو کښی چه برښنا شته،
د گازو له معمولی څراغ څخه کار اخستل
کیږی او په زړه پوری خبره
داده چه ډیری تودی بخاری هم
اخیستل کیږی او په زړه پوری خبره
شماره ۴۹

سقف اود یوالونو کنگلی نه ویلی
کوی.

بیل وب وائی چه د برښنا او تپووی
د ماشینونو د فعال ساتلو دپاره له
یو ډول مخصوص ډیزلی جنریتر څخه
کار اخیستل کیږی او الوتکی معمولا
دسون دموادو په سل گونه دوه سوه
لیتریز بیرلونه دوی ته را وړی او
تور نفت ددوی دسون یوازنی ماده
ده.

کو م خطر چه د جنوبی قطب اوسیدونکی
تهدیدوی، چوپتیا او یوا زیتوب دی
چه دوی دپاره زیاتره روحی ناوړی
پیښی را وړی اوله همدغه امله ده
چه زیاتره پوهان له یوه کال نه زیاته
موده پکښی نشی تیروالی.

امریکی، شوروی اتحاد، فرانسه
اوبر تانیه دی ته اړشول چه د روحی
مسایلو د مربوطو پوهانو هیاتو نه
دغو پوها نو په اخلاقو او روحیاتو
باندی د قطب داغیزی په باره کښی
دخیږنی دپاره خپلو اډوته ورولیږی
اونتیجه یی ځان ته معلومه کړی.

په قطب کښی زما له ډیرو حساسو
ورځو څخه ده، د یخنی درجه تردی
اندازی زیاته ده چه (یان سترلینک)
ددغی اډی څلور پیژندونکی راته
وایی چه حتمی یوساده خوځنده هم په
دغه هوا کښی یوه ثانیه ژوند نشی
کولای (یان سترلینک) کانادایی او
دلینگتون دپو هنتون استاذ دی.

نوموږی زیار ایستلی دی چه دخپل
(ودل) نومی مرستیال په مرسته به
دغه قطبی دښته کښی دوحش یو
وړوکی بن منځ ته راوړی دی.

مگر به دغه ځای کښی له (بن) څخه
خبری کول به رښتیا چه د خنداوړ
دهاو سربیره به دی دیوه نوک ډوله
کبته پرته یی بل څه لاس ته ندی
ورغلی.

قطبی نوک چه یو دروند وز نه
حیوان اود زیات غوړ خاوند دی، یو
مخصوص ډول لری.

رتک یی تک تور او څلیدونکی دی
او معمولا د یخ د غرونو په سوا حلو
او هغو برخو کښی چه د کنگلو بڼه
والی یی لری او حیوان هغه ماتولای

شی، ژوند کوی. فوک کله چه هغه
سوری ته چه په کنگلو کښی یی کښی
ننوزی اوځان په اوبو کښی اچوی،
خپل سرچک نیسی اود سوری له
دننې څخه تنفس کوی او څو کړی
په همدغه حالت پاتی کیږی. فوک
کله چه د واورې او یخ دپاسه غزیږی
تر پنځو سو دقیقو پوری به یو حالت
پاتی کیږی او کله چه اوبو ته ننوزی
تر ۲۰ دقیقو پوری یی پته نه لکیږی.

دغه حیوان چاته زیان نه رسوی او
هیڅ خطر نلری او یوازې منظره یی
په زړه پوری او وړو ونکی ده. دغه
عجیب حیوان مهاجرت هم کوی او په
ژمی کښی له هغو سیمو څخه چه پښو
یخ لری (د راس) دخلیج سواحلو او
نورو سیمو ته چه یخ یی نازک اود
ماتیدو وړدی، ځی. یان سترلینک
راته وویل له دی امله چه دغه حیوان
د کانسرو دحلبی قوطیو او وړوسکو
سره زیاته مینه لری.

پوهان هغه ته ددغو قوطینو په
غوړ څو لو سره حتی په دی بریالی
وتاکي څکه چه دغه حیوان نوموږی
قوطی په لوبو کښی له ځان سره وړی
اوڅو میاشتو وروسته یی بیرته را
وړی. دغه حیوان له دوو څخه تردری
متره پوری اوږد والی اوله ۱۲۰ څخه
تر ۱۶۰ کیلو پوری وزن لری.

کوم یوازنی رنگت چه د سپین
دښت اوقطبی آسمان ترمنځ لیدل
کیږی، د فوک د حیواناتو دویونورنگ
دی، ځکه چه دغه حیوانات یو خونخواره

دښمن لری چه قطبی وړوکی الوتونکی
دی او (اسکوا) نومیږی. له دی امله
چه فوک په زحمت سره ځان خوځولای
شی او ډیر تنبل اودروند دی، زیاتره
دختونه دستریا یا خوب یاد یخونوله
ماتیدو څخه درا پیدا شوو ټپونوپه
اثر ددغو الوتونکو زیات شمیر ډله
دهغه په شاوخوا پیدا کیږی او
پخپلو تیرو مښوکو سره دهغه
وجود ټپی کوی او غوښه او وینه یی
خوری او په دی ډول په دغه قطبی
دښته کښی یوه زړه دردو ونکی منظره
منځ ته راځی.

د (سکات) اډه چه په نوی زیلاند
پوری اډه لری او په ۱۹۵۷ کال کښی
د جیو فزیک دکال دشروع په مناسبت
منځ ته راغله، په حقیقت کښی د
کامیولیت په هیواد پوری مر بوطه
ده چه برتانیه، استرلیا، نوی زیلاند
اوجنوبی آفریقه یی په اداره کولو
کښی گډون لری. ددغی اډی په
جوړیدو سره (سراد موند هیلاری)
دهمالی د څوکی نامتو تسخیروونکی
هڅه وکړه چه د څلورو یخ ماتوونکو
تراکتو رونوپه مرسته د قطبی ساحی
په شاوخوا او وهی.

نو موږی د ۱۹۵۸ کال دجون په
دریمه نیټه ددغی اډی له جنوب څخه
وخوځید تر څوچه له قطبی کړی څخه
تیر شی اود قطب په بله خوا کښی
دامریکی اډی ته ور سپړی او یونامتو
جغرافیه پیژندونکی هم ور سره و.
پاتی په ۵۵ مخ کی



سپیده‌ها اینجا آرام است

از: ((رز))

فلم «سپیده‌ها اینجا آرام است» از نظر ساختمان و جریان رویداد ها به دو بخش تقسیم می‌تواند شد. نخست، رنجی که این جنگ بر جند آدم تحمل کرده است و این آدمها نمونه آدمهای بشمار دیگر هستند دوم، سرنوشتی که جنگ برای این آدمهای رنج دیده و مصیبت کشیده به بار می‌آورد.

در خلال این دو رویداد اصلی رویداد دیگری هم شکل می‌گیرد که تقریباً با جنگ پیوندی ندارد و در شرایط غیر از جنگ نیز امکان پذیر می‌تواند بود. این رویداد فرعی و وابسته به سرشت عاطفی آدمیان عبارت است از مبدل شدن حالت بی‌تفاوتی به محبتی عمیق و استوار.

بقیه در صفحه ۵۶

دفاع میکند، «تعرض» و مانند اینها نام برد.

بابه پایان رسیدن جنگ و شکست فاشیزم ساختن فلمهای که از جنگ عایه می‌گیرد، به پایان نرسید و اکنون که در حدود سی سال از پایان جنگ می‌گذرد، باز هم سینمای شوروی همه ساله چندین فلم درین زمینه روی پرده می‌آورد که فلم «سپیده‌ها اینجا آرام است» نمونه ازین فلمها می‌تواند بود.

جنگ بزرگ و فرد کوچک

سینمایی، چون «چاپا لیف» (با کسیم) و «لسکندر نیفسکی» روی پرده می‌آمدند. این فلمهای به اصطلاح ازمی ازدلیری سربازان شوروی سخن میگفتند و خوشونت و بزدلی دشمن را نکوهش و مسخره می‌کردند، منظور تقویت روحیه جنگاوری و میهن پرستی بود.

در سال ۱۹۴۲ فلمهای کمال دامتانی در باره جنگ روی پرده آمد، درین میان میتوان از فلمهای «کمان رستم»، «او از کشورش

باز هم سینمای شوروی از فاجعه بزرگ تا ریخ آدمیان قصه میگوید. منظورم جنگ جهانی دوم و سیاهکاریهای فاشیزم است بدینصورت، فلم «سپیده‌ها اینجا آرام است» دنباله‌ی، یا پارچه‌ی، از رشته درازست که سینمای اتحاد شوروی از رویداد های جنگ جهانی دوم تشیده است.

اگر چه تمام کشورها بی‌که به رنگی ازین جنگ ویرانی آفرین تأثیر برداشته‌اند، این جنگ را باچگونگی آن و به شیوه‌های گوناگون در هنرهای شان منعکس ساخته‌اند، ولی در هیچ کشوری شاید برابر به اتحاد شوروی این انعکاس دیرپا تر، چشمگیرتر و گسترده‌تر نباشد. البته ارزشی هنری کلیت این انعکاس مطرح نیست.

سینمای اتحاد شوروی در همان آغاز جنگ به افزاری مبدل گشت و علیه تجاوز فاشیزم به کار افتاد. مهمترین فراورده‌های سینمای اتحاد شوروی درین هنگام فلمهای مستند بود.

درواقع، فلمبرداران همان لشکریان به جبهه رفتند و در شرایط دشوار و خطرناک رویدادها را ثبت کردند.

در همین قطار و گروهای از فلمبرداران هنگامی که آلمانها به ماسکو نزدیک شدند، کارشان را آغاز کردند. کار این گروه فلم برداران تا زمان اشغال برلین ادامه یافت. محصول این کار «قصه‌های جنگ کبیر میهنی» است. این فلم مستند سی میلیون متر فلم را دربر گرفته است.

بهین صورت، فلمهای مستند کسانی چون «ایلیا کوپالین»، «رومن کارمن»، «واسیلی بلیا یف»، «یولی ریزمن» و دیگران آوازه جهانی را به دست آورد.

در آغاز فلمهای داستانی درباره جنگ، غالباً فلمهای کو تاهی بود که موسیقی واحدی آنها را بهم پیوند میداد. درین فلمای قهرمانان



صحنه های مختلف از فلم سپیده‌ها اینجا آرام است

تحقیق از ع. ج. شرعی

«معلم ثانی» ابو نصر فارابی

بخش دوم

که اصول آن از فارابی گرفته نشده باشد. (۹)

طوری که از منابع مختلف بر می آید ابو نصر فارابی انسان نی ژرف اندیش، سخاوتمند، پیشه آزاد منش و وطن پرست، صمیمی و خوش قلب بود و با همه اینها مطلقاً لغات و معلومات زیاده در باره علوم و فنون مختلف داشت و آنقدر پر شهامت بود که هزار سال پیش ازین فکر ایجاد یک دولت جهانی را بخود میداد، معالو صف فوق العاده متواضع بود و مایل بود دور از مردم در آغوش طبیعت زندگی کند و از همین رهگذر با نداشتن شادمانی خود این سینا و ابن رشد که آوازه شهرتشان بسرعت در شرق و غرب پیچید، معروفیت پیدا نکرد. (۱۰)

فارابی در تمام ساعات علو می که در روزگار وی معمول بود رساله هایی نوشت. مشکل است بتوان تعداد مجموع آثار فارابی را تعیین کرد تا سالهای اخیر در منابع اسلامی و غربی مخصوصاً در آثار ابن اصبیعه القفطی، دهخدا، شترینش، یو، م. ویتز، یچی، تعداد مجموع کتب فارابی از ۱۰۰ تا ۱۲۰

(بقیه در صفحه ۵۴)



در اوایل قرن دهم مرکز خلافت (بغداد) دچار هرج و مرج گردیده آرامش خود را از دست میدهد، بغل و تنها و جنگهای ملوک الطوائفی شدت اختیار میکند و فارابی ناگزیر میشود از بغداد به دمشق برود، اما بدون آنکه در آنجا اقامت کند، راه مصر در پیش میگیرد. او در کتاب خود موسوم به «السیاسة المدینه» یاد آور میشود که تالیف این کتاب را در بغداد شروع نموده و در مصر به انجام رسانده است. سپس به دمشق بر میگردد و با سیف الدوله ابوالحسین بن عبداللّه بن حمدان التغلبی (۲۳۳-۳۵۶ هـ) می پیوندد (۵) و طوری که القفطی مینویسد سیف الدوله مقدم او را گرامی میدارد و بموقعیت علمی و منزلت فهم او پی میبرد بمصاحبت خویش بر میگزیند (۶).

فارابی اواخر زندگی خویش را در کاخ سیف الدوله سپری نمیکند بلکه به تنهایی در آغوش طبیعت میگذرانند و بقول ابن خلکان «غالباً اقامت وی در دمشق در محل تجمع آب یا زیر درختان باغ بود و در چند مواضعی بتالیف کتب می پرداخت» و بقول وی «فارابی در جستجوی ابدیت در جهان عقل میزیست. فرما نروای دنیای عقل بود، اما از حیث متاع دنیوی فقیر و تهیدست بود، فقط کتب، پرندگان و گلهای باغچه برای او سعادت و مسرت می بخشید» (۷)

ابن خلکان میگوید: او پرهیزگارترین مردمان جهان بود به امر دخل و مسکن هیچگونه تو جیبی نداشت سیف الدوله روزانه چهار درهم از بیت المال برای او منظور کرده بود و او با همین قناعت می کرد (۸).

فارابی در اواخر زندگی با شاعر و متفکر آزاد منش عرب «المتنبی» آشنا شد و بالاخره در سال ۳۳۹ هجری مطابق

سال ۹۵۰ میلادی در هشتاد سالگی زندگی را بدرود گفت و در شهر دمشق به خاک سپرده شد.

فارابی از تمام علوم مروج زمان خود اطلاع وسیع داشت و در مناظرات علمی چیره دست بود و زبانهای زیادی میدانست و از جمله زبانهای ترکی و دري تسلط داشت و در زبان عربی با وضاحت آمیخته به بلاغت مینوشت.

در حکایه های افسانه آمیزی که بوی نسبت داده شده گفته میشود که فارابی بتمام السنه جهان «هفتاد زبان» حرف میزد است. فارابی بحیث یک دانشمند

(۵) همان اثر ص ۷۷
(۶) علی بن یوسف القفطی تاریخ الحکما چاپ لیبزیک ۱۹۰۳ ص ۲۷۹
(۷) ت. ج. دی بور «تاریخ الفلثقة فی الاسلام» ترجمه و تعلیق محمد عبده لهادی ابو ریده، چاپ مصر ص ۱۷۵

(۸) وفيات الاعیان ص ۷۷
(۵) تعلیق محمد عبد السهادی ابوریده بر «تاریخ الفلسفة فی الاسلام» ج مصر ص ۱۵۰
(۶) دکتر بدیع ن. شمسوار اوغلو فیلسوف بزرگ مسلمان ...

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهسوار

از اینجا با ما همراه شوید

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خاطرات صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفت خیز خاور میانه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناکوس میلیونر یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

ماموریت است. بعد از یک لحظه کامل گفت راستی تو چرا به کار برون روی خوش نشان نمیدی؟ معلوماتش در اطراف مسایل تیار خیلی خوب است. وقتی اینجا آمد به او از جانب من بگو که ترا بخود برگردش ببرد. بیا با ناراحتی پرسید:

آیا از من خسته شده ای؟ در حالیکه از رخسار پیا میس پرسید، جواب داد:

یک ماموریت مهم را بمن سپرده اند که باید بدنبال آن بروم. در بنهانه هیچ خوشم نمی آید توتنها و دلگیر اینجا بمانی. گری خود را پوشیده بیرون رفت. پیا نگاه بدنبالش افکند و یک لحظه فکر کرد که دوستی اش با او بیایان رسیده است. خواست گریه کند ولی میسر نشد. لاجرم گویی را برداشت و نمبر کار برون روی را داد.

سرمایه به گریج گفت: خانم ناکوس مرتباً از شما یاد میکند و می خواهد از شما معذرت بخواهد.

اینکه چندان مهم نیست. از نظر من بلی ولی او اصرار دارد که این کار ضرور است. منصرف کردن او ازین تقاضا خیلی دشوار است زیرا ایشان یکی از پندیده های هیروالین در کسانیت است که بدان مبتلا میشوند. در عین حال عقیده پیدا کرده است که خواهد مرد و می خواهد قبل از مردن از شما بخشایش گرفته باشد. او بکلی به این موضوع اعتقاد پیدا کرده است. این یک بحران است. گریج پرسید: آیا اکنون در همین بحران بسر می برد؟

سرمایه جواب داد: خیر. در چنان حالاتی او را انجکشن می کشم ولی همیشه که این کار

پرنسس عزیز، زیر تصمیمی که اومی گیرد برای مایلی ارزش دارد. و در دل گفت تو هم طعمه دام مایلی شدی. در غیر آن چگونه میتوانست گریج را از ماجرا بدور نگه دارد؟

فصل هفدهم

گریج، در حال انتظار و گوش به آواز بودن برای وقایع بعدی، وقت خود را با پیاده ایاری تمانی واقع ریجنت پارک بخوشی سپری میکرد. ناکوس هم تحت نظر لومیس و دوکتور مایو از مریض خانه که زنده در آنجا تدای شد، خارج نمیگردد. لومیس از جانب دیگر در جستجوی راهی بود که مبارک سوی وی را از وینس خارج کند و برای انجام این قصد کار برون روی را مامور کرده بود. ولی کار برون روی که در عین حال تعلیمات خصوصی برای تو سعه فعالیت سرویس مخفی در شرق میانه میگرفت. در انجام کار خود تا هنوز به جلب رشایت لومیس توفیق نیافته بود تا عاقبت میس فیجی تکلیف گریج را که چه باید بکند، روشن ساخت.

همینکه تلفون زنگ زد، پیگوشی را گرفت و لحظه بعد از گریج گفت: زنی بنام فیجی می خواهد با تو صحبت کند.

گریج گوشش را گرفت و صدای فیجی را شنید که میگفت: بلی، گریج، منم. گریج پس از اندکی گوش دادن گفت: بسیار خوب. و گوشش را گذاشت. سپس برای اینکه بیاراهم در جریان بگذارد به او گفت: لازم شده است بروم از ناکوس دیدن کنم.

بسیار خوب، منم با تو می آیم. نمی شود عزیزم این یک مسا له

مجرع شده بود، نیز حالت مرگ داشت. شیل بزمحت زیاد گارد را از دست سلینا گرفت و دو سبیلی سخت و خشن هم روی دهان دخترک کوفته و در عین زمان گفته بود:

معذرت می خواهم پرنسس عزیز! این جانور ها وقتی خون به بینند دیوانه میشوند، نمیدانم چرا. مرد بدوی که سلینا را محکم گرفته بود، دستش را روی بدن او برگردش در آورده بود و بعد برگشته بر فاقش چیزی گفت و همینکه آنها با سر به علامه موافقت اشاره کردند، مرد خشن انگشت خود را در یقه سلینا فرو برد. پیرا هن او را به صورت وحشیانه درید. و آن تن و بدن پر نشاط و شوق انگیز را بران کرد و تازه انگشتانش به اذیت قسمتها ی حساس بدن سلینا دوباره آغاز میکرد که یک اشاره شیل متوقف گردید. شیل به سلینا گفت:

اینجا اشخاص بد و هرزه نی استند. می خواهند ... آه چطور بگویم ... باشما همیستر شوند.

چگونه میتوانم از آنها جلوگیری کنم؟ شیل جواب داد:

شما نمیتوانید مانع شوید. ایسن فقط من استم که میتوانم جلوشان را بگیرم. ولی اگر واقعا اذیت نان کنند درس خوبی برای آینده شما میشد تا چونگی اطاعت را بیاموزید و حرف شنو باشید و از پلان قتل منم منصرف می شدید.

سلینا فقط گفت: نمیدانم. شیل ادامه داد: ولی من اگر این لذت را برای خودم ریزرو داشته باشم، بهتر خواهد شد. مادر آینده فرصت کافی خواهیم داشت.

سلینا گفت: مرا بکش، این خیلی بهتر میشود و این یگانه راه نجات من است. شیل گفت: خیر. برای من راه های دیگری هم وجود دارد. پدرت اگر بداند تو در چه حالتی قرار داری چه خواهد کرد؟ می آید و مرا می کشد. مگر اینطور نیست؟ ولی بهتر اینست که خودت تصمیم بگیری و پای پدرت باین قضیه داخل نشود. بعد بسوی او باشند خود دیده چند کلمه گفت و افراد دختر را رها کنند. سلینا همینکه آزاد شد پیراهن یاره خود را برداشته خود را پوشاند و پرسید:

خوب، چه باید بکنم؟ می خواهم با من به انگلستان بیایی و تحت نظر شخص من باشی و تا موقعی که من مایلم مطیع و آرام باشی، بعدا میتوانی نزد پدرت سلامت برگردی. چرا به انگلستان؟ برای اینکه نزد ناکوس بروم و دیدم

را نمیتوانم ادامه بدهم باید تحمل داشته باشم. زندگی او هم خیلی عجیب است هنوز آن چیز را می خواهد. آیا تدای اش خواهید کرد؟

مجبورم سعی خودم را درین نمیکم. دوست نان لو میس خیلی اصرار دارد بیاورد. گریج تصور میکرد در آن اتاق روی بستر زنی سپید رنگ را با لباس سرتاپا سپید خواهد دید ولی برخلاف دریک اتاق لوکس با فلیپانی سپید پوش و با نشاط مواجه شد. روی یک چوکی نشسته و با هایش راحت هم در زیر آن قرار داده بود. در دست او یک پیاله جای دیده میشد. تمام زیبایی او بیحال اولین برخورد شان برگشته و تنها در چشمانش سایه بی از خستگی و ناراحتی جلب توجه میکرد. پادین گریج در استان در صدا زد:

جان محبوبم، بیاراخل شو. جای یا چیز دیگری میل داری بنوش.

گریج بسوی یک باز سیار حرکت کرده یک ویسکی برای خود برداشت و فلیپا دوباره به حرف درآمد:

بیا اینجا پهلوی من بنشین. گریج پیش رفت. سر مایتو بدون سرو صدا روی یک چوکی نشسته دفتر چیه یادداشتی را از جیب خود بیرون آورد و خطاب به فلیپا گفت:

آرام باش و فراموش کن که من اینجا هستم. فلیپا رو بسوی گریج کرده با اشاره به سرمایتو گفت:

آدم وحشتناکی است ولی لازم است احترام او را داشته باشم. کسی است که خوب میداند چه باید بکند. بوظیفه اش کاملاً آشناست.

گریج تصدیق کرد: آری، اینطور است.

جان، خیلی میل داشتم تریه بینم. در ذهن من یک چیز مرا بیچاره می کشد. نمیدانم از کجا شروع کنم.

گریج، به آرامی ویسکی خود را نوشید و سرمایتو به صحبت مداخله کرد: میخواستی از او معذرت بخواهی. پس چرانی میتوانی؟

فلیپا جواب داد: آه، راست است. بعدم شده دست گریج را بدست گرفت و افزود:

حق بجانب اوست. می خواستم از تو معذرت بخواهم. من واقعا گار های وحشت آوری کرده ام. خیر عزیزم.

تو خودت میدانی من از چه چیز هار حرف میزنم. این من بودم که از دست گادیر شلون

گشتی اسید را بجای روغن ضد آفتاب زدگی
بتفرستادم . راستی خیلی مضحك بود .
گریج بخود لژیون برای يك لحظه احساس
کردم و پرتش سیخ شده اند . فلیسا
توضیح داد :

- آنرا پوسه آورده بود و می گفت جلد ترا
پرتک آبی درخواهد آورد . ولی توانست
استعمال نکردی . چنین نیست ؟
وقتی گریج بعلامت نفی سر خود را چنانند
فلیسا پرسید :

- اما چرا ؟
- بسیار بدان احتیاج نداشتم .
فلیسا گفت : آن گارسون «نیکی» که قرار
بود برای من هیروئین بیاورد از تومی ترسید
و معتقد بود که تو مانع اجرای کارش هستی .
- شوهرت برعکس فکر میکرد نیکی بحساب
من کار میکند . خودش اینطور گفت .

- هری ، گساهی خیلی احمق میشود .
اصلا ترا بدستی نشناخته است .

- در این صورت معلوم خواستن موجبی
ندارد . تو که کاری به ضرر من نکرده ای
- يك چیز دیگر هم است . هری همیشه
به وینس رسیدیم می خواست ترا از سر راه
خود پس کند . من باید این را بتمی گفتم .
ولی دیدن آن کابوسها ادامه یافت و این
فرست را بمن نداد .

سرماتیو گفت : آنهارا برای ما تعریف
کنید .

- در خواب خودم را در يك سالون چمناسٹيك
یاجایی نظیر آن می بینم . ترا هم می بینم
که بالباس بالاسکه در آنجا هستی . پیانی
هست . بعضی های دیگر نیز آنجا هستند .
هری و یک دختر عسرب . دختری شبیه
پرنسسا و یک نفر دیگر . و توجیبوری با این
مرد آخری مبارزه کنی و او هم گویا یکی از
دوستان هری بوده . ولی هری نمی خواست
من او را به بینم . مرا از آنجا دور کرد جز
دفعه نهایی .

- بعد چه شد؟ مطلب اینست که دیگر
چه در خواب دیدید ؟

- نمیدانم زیرا دیده نمی توانستم .
ولی من میدانم . من در آن نبرد پیروز
شدم و اینک اینجا در برابر تو نشسته ام .
فلیسا فریاد زد: هی ! هی ! این راست
است . آه که چقدر خوشحالم .
واشك از چشمانش سرازیر شد . گریج
گفت :

- خوب بگو . اینها همه در رویا بودند .
مگر فراموش کردی ؟

فلیسا سوال کرد: همه در رویا بود .
چنین نیست ؟ هری چه میکرد ؟

- با آن مرد غول پیکر ، بلی ؟ ولی اینک
این خواب پایان یافته - مگر نبرد غول آسای
مرا غیر از خواب جانی دیده ای ؟
سرماتیو داخل صحبت شد :

- در عین اینکه صحبت میکنید ، بحث نان
مخلوط میشود .

فلیسا بدنبال افکار خود رفت .
- من به هری گفتم که تو بمن هیروئین

دادی .
- چرا این کار را کردی ؟

- می خواستم تو از آنجا بروی . کم کم
خطرناک می شدی .

- برای هری ؟
- برای هر دوی ما . بهترین راه دوری

از تو بود .
- اگر آن عمل جواب بود . چرا اکنون

پشیمان شده ای ؟ بعلاوه توقف کاری را
کرده ای که به انجام داند آن مجبور بودی .

این جای تائیدی ندارد .
آنگاه دید که سرماتیو به او اشاره میکند

و در برابر خروج بوی نشان میدهد . ویسکی

خود را تمام کرده برخاست :

- من باید بروم . اگر اجازه بدهی بزودی
باز هم بدیدارت خواهم آمد .

- آن اشخاص ماجراجو و جنجالی نیاند .
اما تو بیجان ، تو از دیگران بسیار فرق نداری .

سرماتیو مداخله کرد :

- همین مقدار صحبت کافی است . تو
سرگرم میشوی ولی آقای گریج واقعا کار

دارد . و ما هم بکار خود مشغول میشویم .
- آری . طبعا او آدمی است که وقت زیاد

ندارد ، بلی ؟ این را گفته رخسار خود را پیش
آورد . گریج آنرا بوسید و بیرون رفت .

ناکسوس در بیرون اتاق انتظار می کشید .
گریج با سرشاره احترام به او کرده برآه

خود ادامه داد اما ناکسوس صدا زد :
- هی ! می خواهم با تو صحبت کنم . او بتو

چه گفت ؟
گریج برگشته سلام داد و مختصرا جواب داد :

- بعضی چیزها گفت و بعد خدا حافظی کرد .
ولی ناکسوس دوباره گفت :

- گوش کن گریج . بمن اینطور رفتار
نکن .

گریج گفت :
- تو که حقه با زنیستی ! پست ، دروغگو

و ناسپاس استی اما حقه باز نیستی . توهیچگاه
بمن صادق نبودی حتی در سالون چمناسٹيك

دایتون بلیز .
- همه چیز بخاطر فلیسا بود . می خواستم

او را نجات بدهم .
- باز همان داستان قدیمی . مگر قرار

است از سر شروع کنیم ؟
- راست میگویم بمن اطمینان داشته باش .

من غیر از او عشق دیگری ندارم . وقتی شنیدم
به او هیروئین داده ای آنقدر عصبانی شدم که

حتی حاضر بودم هر جا پیدایت کنم با دست
های خودم خفه ات کنم . البته با این ترتیب

خیلی آسان میشد . تو را به دایتون بلیز سپردم

و خود داری نتوانستم . آخر پای زن در میان
بود . . . زن .

- مگر بتو پول بیشتری پیشنهاد نکردند ؟
ناکسوس با نا راحتی اعتراف کرد :

- آری دادند ولی من نه خواستم آنرا
بگیرم . حتی اگر گشتی مرا از هیروئین پر

می کردند .
گریج بسوی او نگاه کرد . نگاه ناکسوس

خالی و میان تپه بود . پس به او چیزی نگفته
بودند . گریج پرسید :

- پس توجه کردی ؟
- همه کار هارا رو برآه کردم و موافقه را

با حکومت شما امضاء نمودم .
- بایدر سلینا هم ؟

- آری . اگر مخالفت کند هم چاره اش
در دست من است . با انگلستان هم روابط

حسنه را حفظ خواهم کرد . همه چیز حل
شده است . خوب حالا بگو به بینم فلیسا

راجع بمن بتوجه گفت ؟
- فقط توضیح داد که اکثر دچار کابوس

میشود و می بیند که یکمرد غول پیکر برای
کشتن من سعی میوزد ولی من نجات میابم .

منهم به او گفتم که نباید ازین حیث غصه
بخورد و هر کس ممکن است دچار کابوس

شود .
- من از تو خیلی مدیونم . جان !

- حرفش را زن . من که برای تو کاری
انجام نداده ام .

این را گفته از ناکسوس جدا شد و به
ایاترمانی که با پیدار و بیخت پارک زندگی

میکرد شتافت و آنجا یادداشت کوچکی از طرف
بیابن توان خود دید . که نوشته بود

با کار برون برای تماشای يك گالری هنری
رفته است .

لیدی سوی ون . نیز بهمان گالری رفته
بود . او برای تماشای تیاتر دیوانه بود .

لیدی سوی ون . نیز بهمان گالری رفته
بود . او برای تماشای تیاتر دیوانه بود .



او آنجا را بهترین محل برای نمایش جواهرات
گران به او پالتو پوست هسی قیمت داشت
تشخیص داده بود . ازدحام چیز درستی
نمی فهمید ولی از موج حسرتی که در نگاه
اکثر تماشاچیان بی بضاعت پدیدن جواهرات
زنان انگشت شماری چون او و امثالش موج
میزد ، کیف فراوان می برد .

لارنسوی ون نیز خوش میشد از اینکه
زنش به تیاتر بروند و او بتواند به یکی از

بارهای اشراقی رفته سری به خمره بزند .
لیدی سوی ون هم ناراحت نمیشد و این فرار

شوهر را به میخانه ، نادیده می گرفت و حتی
بطور غیر مستقیم برای دادن چنین امکانی

برای لارن ، تسلیات لازم فراهم میکرد .
آنروز هم لیدی سوی ون ، مثل همیشه در

سبت درجه اول جابجاشد و بایک امید بزرگ
سرقطی چاکلیت لوکسی را که دو دست

داشت ، گشود . درست پیش روی او یک
مرد جوان و جذاب بایک موطلائی فوق العاده

زیبای ایتالوی ، مشغول صحبت بودند .
زن جوان يك پالتوی پوست چمن چیلای

نایاب که لیدی سوی ون تا آنروز ندیده بود
در بر و گردن بند ظریف و زیبایی که خود

صدایزد کارپاریس است بزرگداشت .
لیدی سوی ون پدیدن این عا دترن و بدن

زن زیبای ایتالوی با خود فکر کرد ، مال خودش
چقدر زیاده و از نظر افتاده است . این

فضل خدا شد که در همان لحظه پرده کنار
رفت و تصورات غم انگیز و حسودانه لیدی

سوی ون را پایان داد .
دروغچه نمایش ، لیدی سوی ون این زن

و مرد جوان را نزدیک بار تعقیب کرد . بعد
يك قدح چین لیمون با شوهر خودش لارد

همراهی کرده به مذاکرات آن دو جوان در
اطراف دیگو ، سوفیا و توتو گوش داد و با خود

فکر کرد يك ایتالیای سالم چه تحفه های
خیره کننده بی به جهان زیبا رویان صادر

کرده میتواند . مردیکه با زن جوان همراه
بود ، معلوم میشد خون خالص انگلیسی

در رنگ هایش جریان دارد ، شوهرش ناگهان
متوجه مذاکرات آن دو جوان ایتالوی شد .

واز اینکه دو یگانه چقدر باید گستاخ باشند
تا در يك تیاتر انگلیسی به آواز بلند صحبت

کنند ، تکان خورد .
سپس پدیدن آنها پدیدر خودی مارک

سوی ون افتاد و مثل يك موضوع نگاه این
را بخاطر آورد که علی الرغم اینکه زنش

از ۳۷ سال به اینسو لیدی سوی ون است
و با از اوسط عمر خیلی فراتر گذاشته باز هم

هر موقع لارن از پرسشان مارک صحبت میکرد ،
وی بروی خود نمی آورد که مادر پسر جوانی

چون مارک بوده باشد . وقتی دست لیدی
سوی ون روی شانه لارد قرار گرفت ، رشته

افکار پیرمرد قطع شد و نگاهش برای دریافت
هدایات همسرش بدهان او دوخته ماند .

زن با صدای خفه و سنگین گفت : جاك عزيزم ،
آیا نباید قدری ازین ازدحام دور شویم ؟

موقعیکه او مشغول صحبت بود ، زن جوان
نگاهی به اطراف خونا فکند و پدیدن لیدی

سوی ون بعجله گفت : آه ، سوژی ، معذرت
می خواهم .

اما لارد در همان لحظه برای همسرش راه
باز کرده بود . موقعیکه زن و شوهر میان

جمعیت راه افتادند ، ناگهان مردی به لیدی
سوی ون ناشیانه تنه زد ، دستکول او بزمن

افتاد که آنمرد در عین معذرت خواهی خم شده
آنرا دوباره بوی تقدیم کرد و خود در میان

جمعیت از تنگی ناپدید شد .
جاك گفت :

بقیه در صفحه ۵۸

حرکاتی برای زنان

برای زنان درهر سنی که باشد داشتن اندام زیبا و متناسب ضروری است درین جا حرکاتی را بشما تقدیم میکنیم که در متناسب و زیبا ساختن اندام بسیار موثر است :



۱- روی فرش در ازبکشید طوری که ستون فقرات تان کاملاً راست باشد دستهای تانرا به دوپهلوی به آرامی قرار دهید تا اندازه یکدیگر میتوانید زانوین تانرا راست بگیرید هر دو پا را از قسمت بچک به پیش حرکت بد هید . و دوباره بحالت اول بیا ورد این عمل را پنج بار در هر بار بصورت علیحده انجام دهید .



۲- در حالیکه سر تا تانرا راست گرفته اید و ستون فقرات نیز راست و عمودی است یک دقیقه راه بروید و بعد ایستاده پاها را تا زانو بلند کنید باز هم یک دقیقه راه بروید این عمل را سه بار انجام دهید .



۳- در حالیکه پاهایتانرا از هم دور گرفته اید در چوکات دروازه ایستاده شویید دست ها را هر قدریکه میتوانید از هم دور و بلند بگیرید و به هر دو کف دست تان فشار داده دوباره دست ها را به دو طرف بدن قرار دهید .

صفحه ۲۸



۶- بصورت اهانت روی چوکی بشیند و بازوان را قسمت سینه بلند کنید و نوک انگشتان دست راست را به دست چپ نزدیک نمایید و با انگشتان دست راست بدست چپ فشار داده و عکس آنرا نیز انجام دهید .



۷- بهتر بنشینید و پا ها را اندکی از هم دور بگیرید دستا تانرا از قسمت آرنج تا نزدیک سینه رسانده انگشتان را بهم گره کنید فشار زیادی در قسمت بازوان تان بیاورید .



۸- هر دو دست را محکم کنید و باهم در قسمت سینه بیاورید و اینبار فشار را به تمام بدن تان وارد کنید .



۵- اینبار هر دو دست تانرا از عقب به سر تان بگیرید و سر تانرا بطرف جلو فشار دهید در عین حال با سر تان مقاومت کرده نگذارید سر تان تکان بخورد .



۹- دستانتانرا به همان حالت قبلی نگه دارید اما اینبار هر دو دست را از قسمت آرنج به جلو فشار بد هید و دستها را سه ثانیه بعد دو باره به سینه نزدیک کنید و فشار بدهید .



۱۰- راست بیایستید شکم را اندکی فرو ببرید هر دو دست را در قسمت شکم بهم گره کرده زانوین تانرا نیز بفشار راست کنید و بعد دو باره بحالت اولی برگردانید و همانطور شکم را فرو برده دستها را فشار دهید و زانوین را راست نگه دارید .

۱۱- راست بیایستید و شکم تانرا تا اندازه ایکه ممکن باشد فرو ببرید و سه ثانیه بعد به حال اول آورید وقتی شکم را فرو میبرید عمیق نفس بکشید .

۱۲- باز هم راست بیایستید بازوان را بدو طرف بدن راست قرار دهید و عضلات قسمت ران را با فشار کش نگه دارید .

ژوندون

زیبایی اندام



۱۸ باز هم همانطور پهلوی چپ دراز بکشید این بار پای راست را به چو کسی گذاشته پایای چپ بطرف چو کی ر و ی زمین فشار بد هید *



۱۹ - حالا به شکم بیفتید فشار واروی دو دست آورده هر دو پا را به چو کی بلند بگذارید پا ها را بطرف پائین فشار بدهید *



۲۰ به پهلوی چپ دراز بکشید پای راست را بالای چو کی بگذازید پای چپ را نیز همین بکشید *



۲۱ - در همان حال پای چپ را با لای چو کی گذاشته پای راست را از حصه زانو جمع کرده دوباره راست کنید و در عین حال پای چپ به چو کی فشار بد هید *



۲۲ - کمر به چو کی نزدیک شو بیست و چهارم به پشت روی فرش افتاده قسمت زیاد پاها واروی چو کی بگذازید قسمت بالاتنه را به آرا می به چو کی نزدیک سه ثانیه انتظار بکشید و دو باره به حال اول برگردید *

۲۳ - در حالیکه هر دو پای تان بسیار بهم نزدیک است راست بیا سید خو در آهسته آهسته خم کنید اما طوری که زانو ی تان خم نشود و پا هر دو دست بچک های نا ارا محکم بگیرید اول سر را تا اندازه ای که میتوانید بلند نگاه دارید و به پیش بکشید و بعد بگو شید سر تا نرا به زانو ن تان تماس بدهید *



۲۴ - دو باره راست بیستید طور یکبه ستون فقرات تا کا ملا راست باشد و به عضلات دست و پا فشار بیاورید *

۱۳ - راست بیا سید هر دو پایتان بهم نزدیک باشد دستانتانرا خوب بلند کنید بعد روی پنجه پا ایستاده تمام بدن را بطرف بالا بپروید و در همان حال عمیق نفس بکشید روی زمین بنشینید باز هم زانو ن بهم نزدیک باشد دستها را عقب بپروید و این تمرین را سه بار تکرار کنید *



۱۴ - روی زمین دراز بکشید و پاها را از هم اندکی دور نگه دارید دستها را از قسمت آرنج بالا بگیرید طوری که به سطح زمین عمود باشد حالا با تمام قوت قسمت بالایی دستها را به زمین فشار بدهید *



۱۵ - پشت روی فرش دراز بکشید دستها به دو طرف تان راست باشد پای راست را از قسمت بچک روی پای چپ و بعد پای چپ را بالای پای راست فشار بدهید *



۱۶ - یک چو کی را بدیوار تکیه داده روی زمین به پشت دراز بکشید پاها را روی چو کی بلند بگذارید هر دو دست را مانند تمرین بیشتر به دو پهلوی خود بگذارید با کمری پا به چو کی فشار بدهید *



۱۷ - در همان حال به چپ بچرخید دست چپ را زیر سر گذاشته دست راست را به زمین بگذارید پای چپ را بالای چو کی گذاشته پای راست را بروی فرش بکشید *

هنرمندان خراسان



در فیلم جدید «رالف نلسون» بنام
خشم «جنبش هاو شورش های
مکسیکو منعکس میشود .

درین فیلم هنرمندان معروف چون
رابرت میچم و ریته هیورث بازی میکنند.
منقدان گفته اند که ریته هیورث
درین فیلم بیش از حد موفق است .



هنرمند فرانسوی بنام «آنا کارنیا» دست به ابتکار مهمی زده است ،
او تصمیم گرفته خودش فیلمی تهیه کند و در فیلم نقش عمده را خودش
بعهدده داشته در ضمن سناریوی فیلم و دیالوگ فیلم را خودش نوشته است.
این فیلم را که «مادونفر» نام دارد خودش دایرکت هم میکند .

فلمی بنام «ما از ترانسپورت» در دست ساختمان است و کار آن تقریباً
پایان رسیده . این فیلم را دایرکت معروف شوروی بنام ایکوماسلین کوف
دایرکت کرده که در استودیوی لنگلم تهیه شده دست .
درین فیلم هنرمند معروف شوروی ایفگینی لیونف در نقش یک دریور
ظاهر شده است .



کاترین سیپاک هنرمند مشهور در یک فیلم جدید ایتالوی بنام «آن
بله ترازو» بازی میکند .
این فیلم را ماریو کلوچی تهیه میکند .



از روی یک داستان ما کسیم کورکی یکی از رئیسوران اتحاد
شوروی بنام ابرام روم فلمی ساخته است که در آن ستاره معروف شوروی
اناستازیا ویرتیسکایا و ایکور کواشا بازی میکنند شخص اخیر که هنرمند
محبوب شوروی است نقش بو گومیف قهرمان فیلم را بعهدده دارد .

خلور یخی

ارمان دادی چه به زه همیشه نهوم
دگلونو وخت تیریزی ساقی گرم یی
همیشه به سوره گلونه کال به کال شی
که دجام بهراکولو دی اجمال شی
«خوشحال ختک»
لعل دیاقوت یی دوازه لیان وی
شیایسته رولی به رغه شان وی
«کافم شیدا»
چه دهند سیزو خولی بان وی
ژرکی چه گرشی دروه به غرونو



مبتلا د مینى

خوک چه ستا د مینى غم کینى مبتلاشی
لیونی شی یاره گم به واویلاشی
دهجران تبی له بزمه پری ایستمه
طبیبان چه می لاس گوری وارخطاشی
بی له یاره می له سره په کار نه ده
په قبضه کینى که زما ټوله دنیا شی
ته چه ماته لږ ساعت به توجه شی
په غمزو ستامی زخم به خدا شی
خالی وینمه کینى دی دچشمانو
زما زړه کینى تمنا دناخدا شی
هغه کله جاروتی شی بی له مرگه
خوک چه ستا په سپینه خوله باندی شیدا شی
چه دی جوړ گرمه تصویر په تصویر کینى
ولولى می په زړگى کینى راپیدا شی
(نصر)

عقل او عشق

عقل راته ووی راته ترك دی دخپل یار كړه
عشق ومانه ووی می می ترك هسی گشتار كړه
عقل ووی نورپس كړه گشتگوى په عاشقى كینى
عشق ووی ای مومنه له دی كفره استغفار كړه
عقل ووی دلخس په لباس مزین او سه
عشق ووی نور پوری په جبه و په دستار كړه
عقل ووی مشغول په سجاده و په تسبیح شه
عشق ووی مبدل تسبیح دزهد په زئار كړه
عقل ووی غم لیری كړه له دله خرم گرځه
عشق ووی په كلكونو اوښو تور لیمه خونبار كړه
عقل ووی چه راز د مینى پټ ساته له خلكو
عشق ووی شان مجنون غوندی رسوا دكل دپار كړه
عقل ووی هر شای چه د تهمت ووی غنى تېښته
عشق ووی تېمونه د عالم په سر انبار كړه
عقل ووی كاته دگلرخانو ته څیر مه كړه
عشق ووی د بلبل په طور سیل دگلزار كړه
عقل ووی جامی د صبر واغونډه په كور كینى
عشق ووی خان ملنگ دحبیبانو په دربار كړه
زه ترمنځ حیران یم چه په كورم ویل باور كړم
كشف و ماخوارته الیسی هسی امیرار كړه
عقل هسی ووی عشق هم هسی رنگ دلیر !
راشه پیر محمد په دنیا د عشق اقرار كړه

«پیر محمد كاكی»

داوښه كودر ياب

په گردش ستان دچشمانو جهان دپوب دی
كه وگړی په گرداب دطوفان دپوب دی
چه خجل نگړل ستالې و دندانو
لعل و درېه زاب ولی داسان دپوب دی
همه طالع دغه تیغ و جوهر زه یم
چه بی تل په خونین او ښكو مرگان دپوب دی
تر عرق د خجالت یی بهتر شماری
ښه مردان كه په لوی موج دسمان دپوب دی
چه حاصل كړه له مانی سازه لوحانو
كه قلم یی تل درنگ په ایوان دپوب دی
په زورق دسختی و خیزی ساحل ته
چه مدام دجاء په لم كینى... دپوب دی
شیدا نه كا ناخدا د نجات سمی
چه داوښكو په دریاب كینى دچشمان دپوب دی
«کافم شیدا»

توفانو نه جوړوی

په زړه كینى پهر و نه ستمونه جوړوی
په ژوند كینى خوښونه خواشونه جوړوی
ملالی ښكلى سترگی داخلاص له اوښكو دكی
وجود كینى د جذباتو توفانونه جوړوی
دزایكی یو ارمان دمحت د انسان زړه كینى
بی شمېره یی حساب به ارمانونه جوړوی
اقرار ندی جانانه په انكار باندی خوشحاله
اقرار خو په زړگى كینى قیامتونه جوړوی
چه نیت یی دورانی دی لوته گوره چه آشنای
وړ وړ خبرونه لوی لرونه جوړوی
مفتون

دزړه گذار

آسمان خمه لږزوی گذار دزړونو
چه پوهیږی غلغلان په کار دزړونو
زهره رقص په آسمان له شوقه وگه
په هرځای چه شی تیار سنگار دزړونو
دا جهان چه کار و ښان له خپله نوره
هر چه اخلی هر سهار انوار دزړونو
هغه بیامومی لوی په دوازه گونه
چه جاروگا په اخلاص غبار دزړونو
پس له مرگه كاآزار له نورو پورته
چه وانخلي به دنیا آزار دزړونو
خپل گردار دابو جبل په سر تاوان شه
كم یی نه كړو په جفا قرار دزړونو
ملایك یی دعرش مست له گلو گرځی
خزان نه لری هرگز بهار دزړونو

«حسین»

افزون جفا

ستاد عشق حرفونه توره دی گلگون دی
هم به دچه نوشته په جگر خون دی
تش په تش هغه خم د عشق له میو
چه بی خاوری دفرعاد ودمجنون دی
د دنیا جاری همه واده فانی دی
دادستا جوړو جفاولی افزون دی
مقتولان ستا دغمزودی لاله نه دی
چه په سره گفن له مخكی راپیرون دی
چه بی عیغ بهازلمیو خفه نشته
چونه نه دی سكه گنجو نه دقارون دی
به ایان په یوه دم كینى گدایان كا
مالیدلی فسادونه دگرگون دی
درجهان دزړه خوناب مگر قبول شه
چه مخونه ددلبرو پری گلگون دی

«رحمان بابا»



هم...! هم...! هم...!

نوشته ی : سیوژ می رؤف

ایش را باز کند و داخل شود، با عجله گفتم:

- می آیم می آیم باش .

خیال کردم از زیر دستمالیکه به دهنش بسته بود خندید ، هنیم خندیدیم .

در ریا آرنجش باز کرد ، داخل شدیم حویلی کوچکی بود .

یکبار همسایه ما گفت :

- اگر میشد استخوان هاراهم خورد؟

یکه خوردیم پرسیدیم :

- استخوان هارا ؟ کدام استخوان هارا ؟

دستش را از جیبش بیرون کرد طوری که انگشتانش معلوم نشود سوی زمین اشاره کرد کنار دیوار استخوان های خورد و بزرگ عریان افتاده بودند و روی برف فرو رفتگی های عمیق ساخته بودند . استخوان هازرد رنگ بودند استخوان های کله استخوان های ران بچه ها ، استخوان های دست تار های قبریغه . صدایش را بلند تر کرد :

- گوشت هارا میخورند ، استخوان هارا اینجا می اندازند ، همیشه بعد باز طوریکه انگشتان دستش معلوم نشود سوی دیوار اشاره کرد .

این همسایه ما این :

باخودش آهسته زمزمه کرد :

- اگر میشد استخوان هارا هم خورد

گرفتیش را کج کرد ... سوی من تگر یست ادامه داد :

- آنها را در خانه نمی انداختند .

خواست مرا شاهد گیرد تکرار کرد :

- نمی انداختند نی ؟

من خندیدم خیالم که او هم از زیر دستمالیکه روی دهانش بسته بود می خندد ، دورتر نگاهم روی برجستگی بزرگی افتاد ، بیشتر رفتیم آدم برقی بود ، همسایه ما گفت :

- وقتی برف می بارد بچه های من آدم برقی می سازند . همیشه . آدم برقی رقرق میدید

سرش را پهن ساخته بودند مثل آنکه چیز سنگینی را روی سرش کوبیده بودند ... چهره آدم برقی بنظرم آشنا آمد ، خیالم آمد این چهره را زیاد دیده ام .

به همسایه مادیدم ... بعد به آدم برقی باز به همسایه ما باز به آدم برقی این دو چهره کاملاً شبیه هم بودند همسایه ما پرسید :

چرا ؟

چرا ؟

بچه های من همیشه آدم برقی می سازند . دورا دور آدم برقی جای پاهای زیاد بود

آدم برقی را باز کرد دهلیز تاریک ودالان مانند بود . چشما تم به سبیدی برف خورده

« پدر من مسگر بود ... پدر پدر من ... مسگر ... مسگر های خوب مسگر های بزرگ ... مسگر های معتبر ... »

بعد بنظر م آمد که همه این چهره های سوخته با آن تن های ناخراش و ناتراش بین دیگ های بزرگ ایستاده اند ... دستپایشان را بدیوار چسبانیده اند ... به سرعت سر سام آور خود شان را به چپ و بعد بر است می چسباندند ، عضلات رویشان منقبض شده لبانشان محکم روی هم فشرده شده نفس نفس می زنند صدای مخصوصی و مقلعی از گلویشان خارج میشود ...

آواز درد آلودی هم ... هم ... هم ...

این صدا در ذهن من بلند و بلند تر میشد و با صدای همسایه ما می آمیخت . « پدر من مسگر بود ... پدر پدر من ... مسگر های خوب ... مسگر های بزرگ ... مسگر های معتبر ... »

هم ... هم ... هم ...

« این صدای درد آلود آزارم میداد ... میخواستم همسایه ما میاکت شود . خواستم آزارش کنم ، پرسیدم .

- پدرت زرکی هم بود ؟

میخواستم او را ساکت سازم . رویش را سوی من کردم . رق رقی به من دید از زیر دستمالیکه روی دهانش بسته بود با تاسف خندید ... گفت :

- نی زگر نبود ... اگر زرگر میبود

اگر میبود ...

شریت من کاری بود همسایه زود ساکت شد ، خیالم آمد از گفتن تصوراتش به من می شرمد شاید هم باخویش تصور میکرد اگر پدرش زرگر میبود ... اگر میبود ... زرگر ... حرکاتش اگر چابک و پرتلاش نبود در ذهن من غوغا می برپا بود ... دیگر صدای خشن خشن برف را نمیشنیدیم . خیالم می آمد که برف زیر پایم . صدای مقطع و درد آلود میکشید ... هم ... هم ... هم ...

کنار هم راه می پیودیم ، به راه دگری رسیده بودیم راه پر پیچ و طولانی بود . همسایه کار دگر حرفی نزد ...

نزدیک خانه هایمان رسیده بودیم دروازه خانه ما تم کشیده بود ، زشت تر شده بود ، میل یک وصله ناچور دلم نمیخواست در را باز کنم باخود گفتم (کاشی همسایه ما از من دعوت کند) اما ساکت بود ... سکوتش آزار دهنده بود چیزی نگفتم . از همسایه ما بدم آمد . برغم خورم سوی دروازه رفتیم ، اما همسایه ما سکوت سنگین را شکست .

- با من نمی آیی ؟

ترسیدیم میباید پرسش را تکرار نکند دو خانه

و درشتش در جیبش می بود ... اینبار هم دستش را از جیبش بیرون نکرد ، از زیر دستمالیکه روی دهانش بسته بود چیز هایی گفت ، مثل آنکه از یاریدن برف خراش می بود . من منتظر ماندم تا مثل همیشه بگوید : « حالادگر هیچکس مس هایش را سفید نمی کند »

اما اینرا نگفتم ، گفتم :

- امروز یک لکن سفید کردم .

همسایه ما مسگر بود ، یاد م آمد وقتی یک روز از نزدیک دکان مسگریش می گذشتم او را دیده بودم که بین دیگ بزرگی ایستاده بود دستانش را بدیوار چسبانیده بود ، به سرعت خودش را به چپ و بعد بر است می چسباند و با پاهایش دیگ سیاه را می سایید ، عضلات رویش منقبض شده بود لبانش محکم روی هم فشرده شده بود . رگ های گردنش برجسته برجسته می نمود ... صدای مخصوصی مقلعی از گلویش خارج میشد ... صدای درد آلودی بود :

هم ... هم ... هم ...

لکنی بزرگی بود ... نقش دار ...

باخود گفتم شاید همسایه ما با پا های بزرگش همه نقش های آن لکن را نابود کرده خیالم آمد که از زیر دستمالی که روی دهانش بسته ، خندید ، منم خندیدم ، گفتم :

- خانه میروی ؟

من نمیدانستم کجا میروم :

- ها ها خانه میروم .

- یکجا برویم .

از راهیکه آمده بودم با همسایه ما باز گشتم ، تا خانه ما راه زیاد مانده بود ، اینبار همسایه مثل همیشه آغاز کرد :

- پدر من مسگر بود ... پدر پدر من مسگر بود ... پدر پدر پدر من ...

... آنوقت مردم مس هایشان را سفید میکردند مس زیاد داشتند ... مسی های نقش دار ... پدر من مس را خوب سفید میکرد ... مثل تفره پدر من پدر پدر من ...

صدای مرد همسایه ما را می شنیدم ... اما من صدا در نظر م خفه می آمد ...

چهره های آنان ، چهره های پدر و پدر کلانش در ذهنم ته و بالا میرفت ... پرچین ، دهان های بسته با دستمال های سیاه ... سر ها پهن مثل آنکه کسی چیز سنگینی را روی سرها شان کوبیده باشد بعد این سر ها که مرا به پیاد مجسمه های سنگینه می انداختند ، روی مس های نا خویش و ناتراش قرار گرفته اند .

همسایه ما یگرین حرف میزد ... مثل آنکه صدایش را از دور ها میشنیدیم .

عصر وقتی چشمانم را باز کرد م از پشت شبیه روی بام برف رادیدم ، آسمان تیره و غبار آلود بود ، سبیدی برف چون خنجر چشما ن خواب برده ام را آزد ، یاد م آمد که همه بعد از ظهر را خوابیده ام و مثل همیشه روز خالی و خسته کنی را پشت سر گذرانده ام .

از برف خوشم میامد ، ششورا در ذهنم تصویر کردم ، آرام و بی صدا زیر برف خوابیده بود . از خانه بی آمدم ... هر طرف میدیدم سبیدی سبیدی ... شهر بنظر م باشکوه آمد ، خنده ام گرفت باز اول بود که کنار اسم شهر به شکوه اندیشیده بودم ... شهر جلدار ، نو و سبیدی بود دلم میخواستم هیچوقت افتاب ندرخشد ، برف هارا آب نکند و شهر را بشکلی که هست برج رها گذارنش نکشد .

به دیوار های شهر جلدار و نودیدم .

پنجره ها و درها ساکت و محکم بسته شده بودند ، پنجره ها و درها جل دیوارها شده بودند . جز دیوارهای عریض ، کوچه هیچ آدم ندیدم ، من تنها بودم ، برف زیر پایم ناله خفه می میکرد ، خشن ، چنل سگ هم اینطرف و آنطرف می دویدند خیال کردم گرسته اند ، حرکاتشان چابک و پرتلاش بود از شکاف های پینی های لرزا نشا ن تفسیید رنگ بیرون می دوید ، برف زیر پایشان ناله خفه می میکرد ... خشن خشن پاهایشان روی برف نقش های زیبایی میکشیدند روی برف نقش زیاد بود ... جای پاهای بزرگ ، جای پاهای کوچک ... جای پاهای آنانی که لخت شده بودند و روی برف خط عمیق و طولانی پرچامانده بودند ... جای پای قسم در بین این همه جای پا کم میشد اما صدا پایم را می شنیدم آواز خفرا خشن خشن را .

از دور مرد همسایه ما را دیدم ، او هم چابک و پرتلاش راه میرفت دهانش را با دستمالی بسته بود .

شاید بخاطر سرما ، سرش را هم با شال ضخیمی پیچیده بود . از کنار شال ضخیم ، یخن بالا پوش دراز و کرتی ها و واسکت های بسی شمارش نمودار بود با این همه بار سنگین ، چابک و پرتلاش را میرفت ، شکل سرش را خوب بخاطر داشتیم ، سرش می آید یار مجسمه های شکسته می انداخت ، همیشه وقتی به سرش میدیدم ، خیالم می آمد که کسی با چیز سنگینی روی سرش کوبیده پوست پیشانیش همیشه بر چین بود وقتی می خندید پرچین ترمی شد .

به من دیدم ، خیال کردم از زیر دستمالیکه روی دهانش بسته بود می خندد ، منم خندیدم ، نزدیک آمد ، پرسو صدا سلام میگفت ، اما هیچوقت دستش را پیش نمیکرد ، دستپای بزرگ و سیاه

بود چیزی دیده نمیتوانستم اما به تاریکی زود عادت کردم در کوچک دگری راباز کرد، اتاق بنظرم بسیار پر جمعیت و پر همبسته آمدند آدم های کوچک کنار هم نشسته بودند.

همه شان شبیه هم بودند سرهای از بیخ تراشیده، شان کبود و پهن بود مثل آنکه کسی چیز سنگینی را روی سرشان کوبیده باشد... سرهایشان مجسمه های شکسته را بخاطر می آورد... چشمها نشان رق میدید همه شانرا می شناختم در کوچه دیده بودمشان... گاهی نسبت به آنان یک نوع کینه مخصوص احساس میکردم آنان هیچگاه به هیچکس سلام نمیکفتند... رق روی آدم می دیدند نگاههایشان سزگین و آزار دهنده و پره های بینی شان همیشه لرزان میبود.

نشستم اتاق دود زده بود، روی دیوار تصویری آویخته بودند تصویر از کهنکسی زرد شده بود به میناتورهای قدیم شباهت داشت اما سراسر آن تصویر جارمیزد که نقاش ناخوشی آنرا با احتیاط و دقت مخصوص کشیده است. مرد همسایه ما گفت:

ساین تصویر رابچه هایم دوست دارند خوش است. حرکات جمعیت آدم های کو چک بی دلیل و ناراحت بوده دستمال روی دهن مرد همسایه ما دلتنگم ساخته بود دیدم یک پایش از پاچه تنگش برون زده پنجه هایش روی زمین پهن شده بود پس تراش خدمت مول تا حق هایش کج و شکسته اما بسیار ضخیم بود... ترک های بزرگ پایش حالت کنده چوبی رابه پایش میداد یک کنده چوب ناخراش و نا تراش را یکریز حرف میزد... دیدم رق به پایش مرسن نکریم پنجه های پایش را زیر قات کرد پا یش زشت تر شده بود دیگر متوجه چیز هایسکه میگفت نبودم مثل آنکه از دور از بسیار دور صدایی میشنوم... پدرم پدر من مسگر های خوب... دیگ های بزرگ... مس... مس سبیده گر... سبیده... سبیده...

هرچه تیز تر به پایش می دیدم. پنجه هایش را زیر قات میکرد... پایش را لای پاچه اش مخفی میکرد... میگو شیدم رق رقیبه دستانش بنگرم... دستانش هم مثل پاهایش بود. دستش را با آستین بالا پوشش از نظرم میپوشاند...

خیال کردم بین ما نبرد مسخره ای در گرفته من تیز تر به پایش میدیدم، پایش را مخفی میکرد... به دستا نش میدیدم دستانش را مخفی میکرد... او یکریز حرف میزد دستمال روی دهنش را پس نمیکرد صدایی را میشنیدم... سبیده گر... مس... مس... پدرم من و در ذهن من آن قیافه های آشنا نه و بالا میرفت... با همان آواز های مقطع و درد آلود هم...

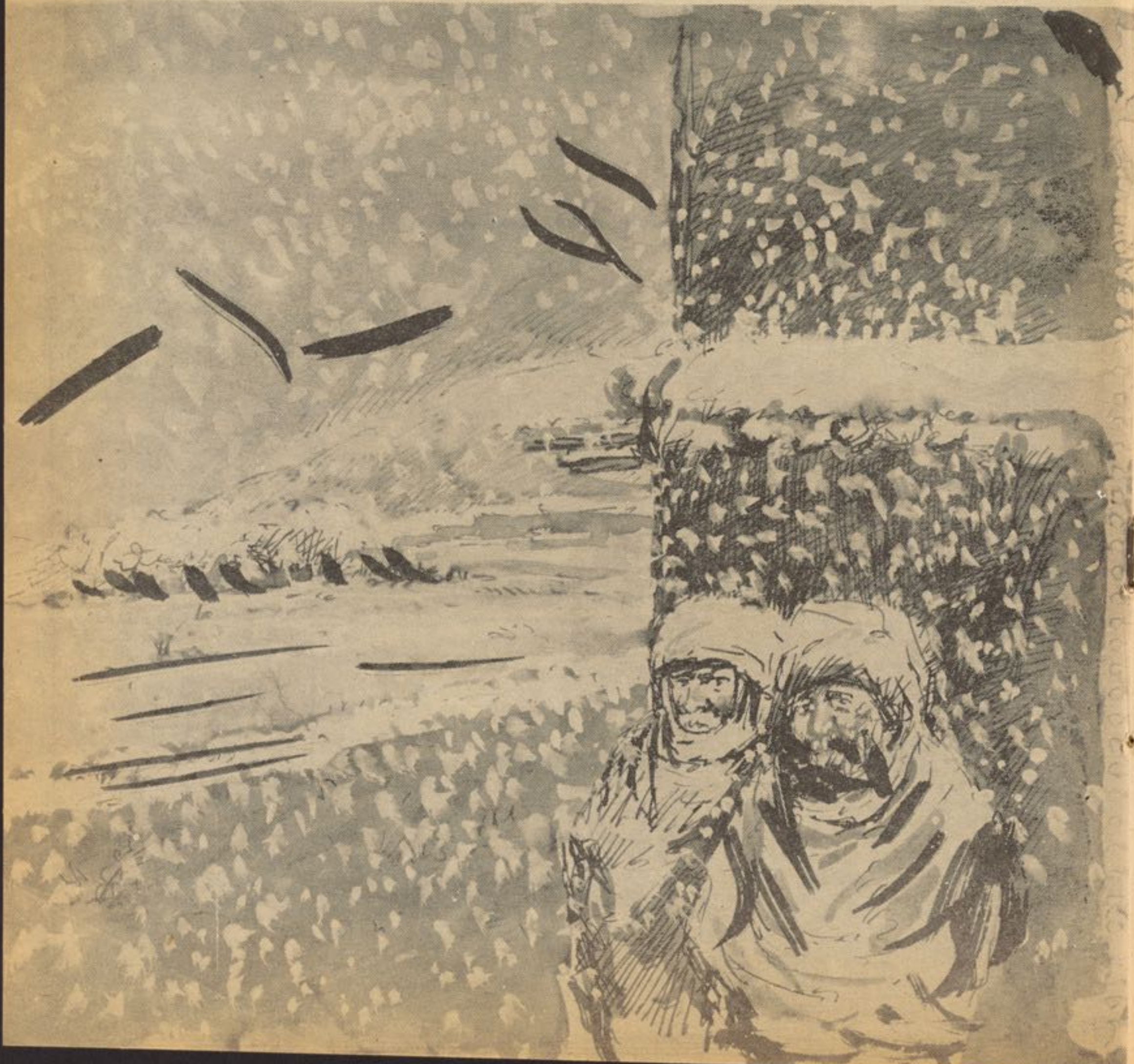
هم... هم... هم!... فضای اتاق رویم سنگین میکرد... زود از جایم برخاستم... همسایه ما پایش را لای پاچه اش مخفی کرده بود... حرکتی نکرد تنها گفت: - کجا میروی؟

- خانه... میروم منتظر من اند. حس کردم خنده میکنم اما خنده ام حالت خنده کسی را داشت که دروغی گفته باشد و دروغش زود آشکار شده باشد...

همسایه ما گفت - پاما نان نمیخوری؟ همه در جمعیت آدم های کوچک افتاد...

همسایه ما از پشت دستمال لیکروی دهنش بسته بود خندید... خنده او هم حالتی خنده کسی را داشت که دروغی گفته باشد و از دهنش زود آشکار شده باشد.

گفتم: - یستم را گشتاندم. از اتاق به جمعیت پر آمدم... از دالان تا یک گذشتم هوا پوی برف و سردی میداد هنوز تاریک نشده بود. آدم برفی شخ روی برف ایستاد بود رق روی برف و پیش را میدید سرش پهن بود مثل آنکه کسی چیز سنگینی را روی سرش کوبیده باشد به همسایه ماشیاعت داشت... بنظرم آمد چیز وحشت ناکی برای گفتن دارد. اما تنها آواز مقطع و درد آلود از گلویش میبراید... هم... هم... هم... دیدم به آدم برفی دهان ساخته اند... آدم برفی دهان نداشت. آواز درد آلود و مقطع در ذهنم خانه کرده بود: هم... هم... هم... هم...



چراغ عشق



زیر نظر: گل محمد ادیب

آخر تو نیز بامنت از عشق گفتگوست
غیر از ملال و رنج از این درجه می‌بری ؟

بنشین مرو صفای تمنای من بین
امشب چراغ عشق در این خانه روشنست
جان مرا بظلمت هجران خود مسوز
بنشین مرو و هر که نهنگام رفتن است

اینک تودهنه‌ای و من از راه های دور
می‌بینمت به بستر خود برده ای پناه

می‌بینمت نغمه بر آن بر نیان سرد
می‌بینمت نغمه نگاه از نگاه ماه

در مانده ای بظلمت اندیشه های تلخ
خواب از تو در گریز و توار خواب در گریز
یادمت نشسته برابر پریده رنگ
باخوابش بخلوت خود می‌کنی ستیز

بنشین، مرو چه غم که شب از نیمه رفته است
بگذار تاسیده بخندد بروی ما
بنشین بین که دختر خورشید صبحگاه
حسرت خورد ز روشنی آرزوی ما

بنشین مرو هنوز بکامت ندیده ام
بنشین مرو هنوز کلامی نگفته ام
بنشین مرو که خواب نباید بخشم ما
بسیار شب بخاطر امشب نگفته‌ایم

بنشین مرو که دودل شب در پناه ماه
خوشت ز حرف عشق و سکوت نگاه نیست
بنشین و جاودانه به آزار من مگوش
بگم کنار دوست نشستن گناه نیست

بنشین مرو حکایت وقت دگر مگوی
شاید نمانه فرصت دیدار دیگری

«بزم بختیاری»

شگوفه های رقصان

باز خیل دختران عشوه گر
از فراز آسمان غلطان شده
شوخ و شنگ و دل‌فریب و بی حجاب
زیر تالار شکوه رقصان شده

شسته دامان سپید نو عروس
می‌زند بر جام دنیا ابر ناز
از حریر قوس ماه آب‌بقا
بردلو چشم جهان برق نیاز

کرده سیمین پیکر کونر لقا
باز جولان دختر آینه ریز
مست و مغرور و صبر و خود نگر
مشته لبریز طراوت نشه خیز

آب مروارید برنگ گل بنار
از دودن خیمه نیل آفرین
شد خرا مان چون عروس صبحدم
در بلور شیشه فرش مر مرین

در لباس شبنم و ابر بهار
کرده غارت شبنم باد سحر
دلبر سرکش نگار فتنه جو
در غریب دختران عشوه گر

سینه ها عربان و لغزان و سپید
خفته در آغوش گرم دره ها
دودل بر تابو بیج آتشین
می نهد لب بر لبان سخره ها

باز سیل دختران عشوه گر
عالمی را ، مخلصان کرده اند
در صبو آب طراوت در خروش
بازبان قطره توفان کرده اند
از: «شریفة دانش ادیب»

بوسه نخستین

میرفت و صحن باغ ، معطر ز دامنش
میرفتم آنچنان که خبر ناید از منش
از شرم نازنین رخ و ناز آفرین تنش
در طلعت شبانه دو بازوی رو شنش
در باغ میدوید زگیسو و گردش
بر سر فواره شوق تماشاگر گلشنش

استغفر، چون لاله شب آرمیده بود
بر چهره پرده مهر آگین کشیده بود

چون دانه های پرف به نیلینه چادری
بر می‌کشید از پس شاخی کهن سری
بر آسمان طالع من پاش اختر
رنجیده خاطری که لرزاند خاطری
بد کوهری بخواب ز پاکیزه گوهری
بس کن که این دقیقه ننگین بدفتری
در آب تیره عکس چراغی و منظری
چون دسته‌ای شراره که خیزد زمجر
صوت کریه دایه که گفتی : پریا پریا
آری چنین شود بچنان حال، دختری

یک بوسه بر لبم زدو دامن کشیدو رفت
چون آب زندگی بسپاهی دود رفت

او میدوید و آتش آن بوسه میدوید
او غوطه زد بظلمت گلزار و باز تافت
لختی نشست در آینه زان سپس
من مانده در سپاهی و آن به روشنی
او بر کنار پنجره استاده بود و من

مسموم کرد باده ی شیرین او مرا
از من گرفت بوس نخستین او مرا

در دامن سپاه درختان دیر سال
آهسته می‌چیدم من اندر قفای او
گلپاو لاله های سپاهی نهان شدند
میتافت چون دوشم بلورین برآه من
عطری چو عطر مریم و نوری چو نور شمع
گفتند فرشته ایست که در لاله سکوت

آب برفش بر که و سپاهی اختران
هر لحظه اختری بی دیدار ماه من
گفتم درین سپاه شب ای شمع دلبران
غم نیست گر بخاطر ای دوست بگذرد
آهی کشیدو زیر درختی نشست و گفت:
گفتم : قسم به عشق تو ، خندیدو گفت: پس
ناکه فتاد باقی لرزان و روی زرد

موجی ز نور سرخ پراکنده شد بر آب
و آنکه در آن سکوت قرح ز آشنیده شد
ترسان شد آن فرشته‌ی رحمت زبانگ دیو

از : کار من سیلوا

شب‌ی خواب دیدم

شب‌ی خواب دیدم که مرده ام ، روی سینه‌ام خرمی از گل‌ها نهاده بودند ، و اتاق
من نیز که درها و پنجره هایش پر روی خورشید گشوده می‌شد ، غرق گل بود .
فقط آن شب توانستم لذت نیستی را بچشم و در بازوی نوازشگر مرگ ، چون
در مپواره ای نرم ، آرام آرام بخوابم . در آن لحظه ، حسرت هیچ چیز را نداشتم .
از هیچیک از آنچه در پشت سر گذاشته بودم یاد نمی‌کردم . حتی حسرت ترانه های
دلپذیری را که روز و شب از دل بر زبان می‌آوردم نداشتم ، فقط بیاد دل خودم بودم .
تاسف بر آن روزها و شب‌هایی می‌خوردم که می‌توانستم از باده عشق سر مست شوم ،
و نشستم .

خموشی

شبدر رسیدو وحشت آن چشم بر نگاه
چون لوزه‌های مرگ ، تمام را فراگرفت
درد ورنای خاطر من جستجو کتان
دستی فرو خزید و مرا آشناک گرفت

در پنجه های وحشی او ماندم از خروش
فریادم ز وحشت او در گلو شکست
چشم ستاره ای بدرخشیدو نور ماه
چون تیر در سپاهی چشم فرونشست

یک لحظه آسمان و درختان و ابرها
درهم شدند و معو شدند و نهان شدند
یک لحظه آن دو چشم گشکار دوزخی
از پشت پرده های سپاهی عیان شدند

چون پرده ای که رنگ بر آن میدود بچشم
گیتی پراز غبار شدو تیرگی گرفت
یک لحظه هر چه بود خموشی گزیدو مرد
گفتی هراس مرگ بر او چیرگی گرفت

تنها دو چشم سرخ ، دو چشمی که میگذاخت
نزدیک شد ، گداخته شد ، شعله بر کشید
اول دو نقطه بود که در تیرگی شکفت
و آنکه دود نور سرخ از آن هردو سرکشید

گفتی ز چشم مرگ زمان قطره قطره ریخت
از قطره های دیمدش زندگی فسرود
دردنور آن دو چشم که لرزید و خیره ماند
باز آن دودست سرد گریبان من فشرد

در پنجه های وحشی او ما ندیم از خروش
فریاد من ز وحشت او در گلو شکست
چشم ستاره ای بدرخشید و نور ماه
چون تیر در سپاهی چشم فرونشست

نالیم از هراس و در آفاق بی فنا
گم شد صدای زبرو به ناله های من
ظلمت فرارید و نسیم از نفس فتاد
بشکست در گلو خموشی صدای من
«نادر نادر پور»

ترجمه: زلمی نورانی

تاریخ امریکا

يك باستان شناس معروف بنام «لو-گرام» مؤلف كتاب «ارباب الانواع - قبرها و علماء» تحقيق جديد علمي را دنبال كرد در مورد اينكه اولين امريكايي كي بوده است .

اوجاع به اولين ساكنين امريكا يعنى بومي هاي آنجا تحقيقات فراواني نموده و تمام آن قاره را پيموده است، او كتاب ديگري نوشت كه ميتوان آنرا تاريخ باستاني امريكا



نام نهاد. در عكس يكي از خرابه هاي هزارساله رادر ناحيه كانيو ناشيلي كه در بريدگي يك كوه واقع است و در آن دو صد خانه بومي پابرجا مانده مشاهده ميكنيد. از هزار سال پيش تعميراتي مانده كه بسياري آن هفت طبقه اي بوده است .

تعمير شرقي

در شهر زوريخ تعمير بزرگ و عجيبی بنا خفته اند كه بسيار شكل شرقي دارد . اين تعمير داراي اتاق هاي گاز و رهايش است و عجيب اينكه باوجود داشتن كلنك هاي كوچك نورزيادي بداخل اتاق ها داخل ميگردد. در عكس تعمير مذکور را مشاهده ميكنيد.



پوليس ورز يده تر ميشود

اداره پوليس آلمان غرب يكمده از صاحب منصبان خود را زير تربيه گرفته و در وقت كم آنها را براي هر گونه مبارزه با سارقين و جنايتكاران آماده مي سازد . اين پوليس ها اشكال مختلف مبارزه تن به تن و استفاده از سلاح را ياد ميگيرند . در عكس شما آنها را هنگام تهرين تيراندازي مشاهده ميكنيد .



طلای در نیوپ

در پانزده سال اخير ريگ هايي كه در دريای دانيوپ شسته شده ده هزار متر مكعب مي باشد. از اين مقدار ريگ در حدود سه كيلو گرام طلا بدست آمده، متخصصين هنگري به اين نتيجه رسيده اند كه سواحل دانيوپ داراي مقدار زياد طلاست و ميتوان طلای زيادي از ميان ريگها بدست آورد .

مشكل آب نوشيدنی

انستيتوت جغرافيه اكادمي علوم اتحاد شوروي محاسبه كرد، كه بعد از سي سال منابع آب شيرين دنيا روبه كاهش خواهد گذاشت بطوريكه ضرورت اهالي شهر هارا تكافو نخواهد كرد. راجع به اين مشكل علمای امريكا و روسي داخل تماس شده ميخواهند بصورت مشترك درين



زمينه كار كنند و راه حلي پيدا نمايند. يكي از پيشنهادهات جالب براي حل اين معضله آب كردن «آيس بيرگ» هاست، اين كوه هاي يخ كه قرار است در آينده آنها آب كنند ۱۵۰۰ متر ارتفاع دارند. متخصص شوروي پروفيسر ماركوف فكر ميكنند كه ترانسپورت اين يخها وقتي آسان ميشود كه از جريانات آبي استفاده شود . اگر چه انتقال اين يخها توسط جريان آب باعث ذوب شدن ۲۵ فيصد آن ميگردد باز هم يك كتله دو هزار و هفتصد در دو هزار و هفتصد متر ميتواند بر هر نفر از اهالي ماسكو يا استراليا ۷۵ تن آب بدهد . در عكس آيس بيرگي را مشاهده ميكنيد كه در استيشن تحقيقاتي بيرني ماسكو قرار دارد .

اولين نقلیات هوا ئی

امروز طيارات خرد و بزرگ براي انتقال دادن انسانها و اشيا خدمات ارزنده اي را انجام ميدهند و طيارات در امر انتقال مواد رول عمده داشته در تجارت ا هميت بخصوص كسب کرده است و لى بهتر است بدانيد كه اولين حمل و نقل هوائي در سال ۹۰۰ ميلادي صورت گرفت ، البته آنوقت طياره هنوز اختراع نشده بود ، ولي توسط كيو تران تعليمي از منطقه دوری برای عبد العزيز يكي از خلفای مصر (گيلاس) كه يکنوع میوه گزيده است فرستادند گيلاس های مذکور را شش صد كيوتر به مصر نقل دادند.



مرض لحاف

يكي از مردان نر و تمند انگليسي بنا م «بات» عادت عجيبی داشت ، او در تمام اوقات سال چه بسا ر و تابستان و چه زمستان سيزده لحاف را بالاي خود مي انداخت و مـی خوابيد، ميگویند او به مرض روحي مبتلا بود.

سرگذشت درد

«ایزادورا» به سوی پیشخدمت رستوران دید و گفت:

— من چه احمق فراموشکاری هستم هر چه پیشخدمت می‌خواهد برایش بفرستید پولش را می‌دهیم.

بعد رویش را بسوی من کرد و گفت:

— وقتی در بار من مردم به خانه من برای گدایی می‌ایند و من چیزی ندارم که برایشان بدهم می‌فرستمشان پیش برادر من —

گفت «ایزادورا» تقریباً فریاد زد:

— اوه، روز فین بیچاره! او چیزی برای خوردن ندارد و پیامی فرستاده که در مطبخ خانه هیچ چیزی پیدا نمیشود او حالا گرسنه است و لی من فکر میکردم که در مطبخ چیزی پیدا خواهد شد.

پسر امریکا بی گفت: — واقعاً چیزی بود و لی شما آنرا به پیر زنی دادید که صبح امروز برای گدایی آمده بود.

بوده است. آنان ریاضت میکشیدند تا قدرت به دست آرند...

من از او چیزی پرسیدم، ولی او پاسخی نداد و سخن خودش را دنبال کرد:

— البته، بسیاری از زنان لازم نیست که از جاق بودن بترسند. چرا بترسند؟ گذشته ازینها اندیشه زن از شکمش مایه میگیرد.

بعد لبخند اسرار آمیزی بر لبهاش نمایان شد:

— این من نیستم که اینطور می‌گویم. واقعاً همین طور هست! زنان بزرگوار که من شخصاً شناخته‌ام، همه شکمهای بزرگی داشته بوده‌اند.

سر انجام سر میز غذا نشستیم هنوز بر جایش درست نشسته بود که دزدانه مقداری کجا لواز بشقاب من برداشت و به دهن کرد. سپس آهسته به من گفت:

— (روتی) بیچاره... میدانی چقدر بمن مهربان است، ولی من در برابر او اینطور بیشرمانه رفتار میکنم لازم بود که حالا سرگرم تمرین باشم، ولی من کجا لور را

دوست دارم، همچنان مردان جوان را اشکال من در همین است — می‌فهمید، «بلا سکو ایپاتی» — رومانو پسر معروف، مرا «کازانوای ماده امریکایی» مینامید و من فکر میکنم که او حق به جانب بوده است «ایپا نیز» اگر چه مرد حرفه‌ای است ولی «مرد خوبی است گذشته ازینها او بهترین آشپز دنیا را دارد هیچکس نمیتواند او را دعوت کند. این دعوت برای «ایپا نیز» اهانت خواهد بود، زیرا کسی نمی‌تواند غذایی تهیه کند که این رومان نویسی به آن عادت دارد.

درین هنگام پیشخدمت رستوران آمد و چیزی در گوش «ایزادورا»

— ببینید، من خیلی آرزو دارم مهمان من باشید، ولی بمن کمک کنید که نگذاریم «ایزادورا» عزیز مادست به کچالو بزند. زیرا او باید پس از شام تمرین کند. اگر تمرین نکند، در نمایش روز پنجشنبه روی کامیابی ران خواهد دید و ما همه کامیابی او را میخواهیم.

«ایزادورا» گفت: — «روتی» کو چک و شیرینم، من ترا بسیار دوست دارم و نمی‌دانم بدون تو چه خواهم کرد ولی امشب سخت گرسنه هستم اگر شام رانخورم، رقصیده نمی‌توانم.

درین هنگام خدمتکار او آمد و خبر داد که نوازندگان آمده‌اند و انتظار او را دارند که به استدیو بیاید و به تمرین بپردازد.

ایزادورا با لحن آهسته گفت:

— نوازنده‌ها میتوانند صبر کنند، میتوانند تا من شام را تمام کنم، صبر کنند.

سپس به من نزدیکتر شد و با آواز گیرا و سحر انگیزش گفت:

— میدانید، من اگر بخوام هم لاغر شده میتوانم. هر کس می‌تواند لاغر شود. تنها لازم است راه مقدسینی را که در انجیل آمده است، در پیش گرفت، درینصورت نباید بغیر از آب مالته و چای داغ چیز دیگری خورد، تحمل این وضع برای دو سه روز اول دشوار است، ولی بعد نتیجه اش حیرت‌آور خواهد بود. آنوقت ذهن آدم روشن میشود و آدم میتواند از هر چیزی که در جهان رخ میدهد، با خبر شود درین وضع مثل این است که آدم روی ابرها قدم بزند. من گاهی درین حالت بوده‌ام. را از بیروزی مقدسین باستان در همین



نیم رخی از (ایزادورا) کار (ژان کوکتو)

دفاك ((ايزادورا))

مطمئن هستم که او چیزی به آن ن
میدهد.

سرش را نزدیکتر آورد و -
گفت:

- فکر نمیکنید که نور چراغ بسیار
روشن است؟ برای من بسیار
روشن است.

سپس کلاهش را از سر بر
داشت و گفت:

- این را بگیرید با آن برای چراغ
شید بسازید.

کلاه را گرفتم و روی چراغ
گذاشتم. از دور مثل يك كاسه سر
چیه به نظر میآمد.

«ایزادورا» از من تشکر کرد و
گفت:

- حالا بهتر شد... ولی چه

گپ است؟ نوازنده ها بازم میتوانند
صبر کنند من به مجردی که شام خودم
کنند من به مجردی که شام خودم
را تمام کنم به استودیو میروم اما
لازم است که شام خودم را تمام
کنم، نکنم؟

کمی بعد، بوی نا مطبوخی بلند
شد. کلاه او روی چراغ سوخته
بود. «ایزادورا» گفت:

- کلاه بیچاره من از بین رفت
پانزده فرانك خریده بودم. حالا
فقط يك كلاه دیگر دارم و بس. ولی
مهم نیست.

سپس خنده پی سر داد و گفت:
- میدانید امروز صبح نام من در
جمله آدمهای سرشناسی که برای
شنا آمده بودند، نوشته شده بود.

«ایزادورا دنکن» خیلی واضح نوشته
شده بود. بدینصورت، کم از کم
هنوز هم مشهور و سرشناس
هستم و میتوانم آنقدر پول پیدا کنم
که يك كلاه تازه بخرم.

خد متگوار امریکایی گفت:

شما باید خاطراتتان را
بنویسید.
ایزادورا گفت:

- این کار را میکنم، ولی هنگامی
که وقت کافی داشته باشم تا بتوانم
آنطور ی که لازم است بنویسم.
برادرش گفت:

- اما اگر خواسته باشی که پول
بدست آری، باید آنطور ی که
ناشران میخواهند، بنویسی.

«ایزادورا» پرسید:

- ناشران چه میخواهند؟

برادرش جواب داد:

- فکاهی و سخنهای شرم
آور.

من گفتم:

- ولی شما که از این سخنهای
شرم آور نمینویسید.
گفت:

- چرا، مینویسم، میخواهم همه
چیز را در باره خودم بنویسم من
هیچوقت از عاشق بودن شرم
نداشتمم. من زندگی دلچسپی
داشتمم. من میخواهم تمام
حقایق را درباره خودم بنویسم.
شرهبری ندارم. کودک هم ندارم
که به خاطر آنان بنویسم. حتما
مینویسم.

گفتم:

- درینصورت، کتابی بنویسید.
«ایزادورا» گفت:

- من وقت کافی ندارم. حقیقتش
این است که ذهنم آرام نیست.
برای نوشتن مجبور به جای دوری
بروم. جایی که هیچ کسی نباشد
تا در باره آنچه میخواهم بنویسم
فکر کرده بتوانم.

ولی اگر بتوانم چنین کتابی بود.

«ج» گفت:

- ولی چیزهایی وجود دارد که
آنها را نوشته کرده نخواهید
توانست. منظورم چیزهای بسیار
شخصیست.

بقیه در صفحه ۶۵



آخرین عکسی که از «ایزادورا» پیش از مرگش برداشته شده است



زنان و دختران



مادر و کودک

دانستنیهای زندگی :

توانایی جسمی کودک

حرکات نوزاد غیر ارادی است و جنبه انگیزنده دارد. مثلاً چوشتک را در دهانش بگذارد بلا اراده و بطور واکنش شروع به مکیدن آن میکند. و یا اگر شیشی را بکف دست وی بگذارد بی اراده آنرا میگیرد.

طی دو ماه اول مغز کودک آنقدر رشد میکند و عضلاتش تا آن حد تقویت میشود که کودک میتواند در حال دراز کشیدن سرش را بلند کند و در سن ۳ تا ۴ ماهگی اگر ویرانشانید میتواند سر خود را نگهداشته حتی باطراف بنگرد. در ماه ۴-۵ اگر او را بلند کرده کمک کنید که بایستد نوک پاهای خود را بروی زمین فشرده و میاستد البته اگر او را رها

اتاق خواب شما



در نظافت و پاکیزگی اتاق خواب تان توجه داشته باشید. برای مفروش ساختن زمین اتاق خواب بهتر است از یلاستیک دبل استفاده کنید. هم آهنکی رنگهای تخت خواب و پرده های اتاق خواب را در نظر داشته باشید تا زیبایی اتاق خواب شما افزوده شود. چراغ خواب را در نزدیکی تخت خواب بالای یک میز کوچک بگذارید. یک قفسه کوچک برای گذاشتن کتاب و گیلان آب، ساعت و غیره در قسمت بالای تخت خواب بگذارید. کلکین های اتاق خواب باید با اندازه ای باشد که آفتاب بحد کافی در اتاق بتابد. اگر در اتاق خواب گلدان و یا گل میگذارید توجه داشته باشید که در شب آنرا خارج کنید. از گذاشتن اشیاء زید در اتاق خواب خودداری نمائید. آویختن چند تابلوی زیبا در دیوارهای اتاق خواب. به زیبایی اتاق می افزاید.



کنید می افتد. در ماه پنجم عضلات و استخوان بدنش آنقدر استحکام یافته است که میتواند در بغل مادر مستقیم بنشیند و در ماه ششم بدون کمک و به تنهایی خواهد نشست. در سن ۷-۸ ماهگی اگر دستش را بگیرد بکمک آن از جای بر میخیزد و میاستد. در ماه نهم و دهم به تنهایی میگوید از جای بر خیزد و بالاخر در اوایل سن دو سالگی میتواند بدون کمک راه برود.

برای همسر تان

زنی ایده آل باشید

یکمرد وقتی پر انرژی - بانشاط و فعال است که همسرش او را دریابد - به خواسته هایش توجه داشته باشد. و او را آنطور که باید بشناسد.

هر زن فهمیده ای میتواند با رعایت بعضی نکات بظاهر ناجیز و خیلی کوچک وزنی ایده آل برای شوهرش باشد.

رعایت نکات ذیل شما را کمک میکند تا شوهر تان همیشه فعال و با نشاط بوده همیشه مهربان و خوب باشد :

* بگوئید او را در یابید .. از آنچه متغیر و متجز است بپرسید و محیط خانه را برایش آسا بشکافه را حت و با نشاطی بسازید.

* در نظم و ترتیب اتاق هایتان توجه داشته باشید. زیرا اکثر مردها از بی نظمی و بی سلیقه گی همسرانشان ناراحت اند.

* سلیقه او را در انتخاب لباس خود جویا شوید و بگوئید تا حد امکان نظارش را در مورد لباس خود بکار بندید.

* در نظافت و پاکیزگی اطفال تان توجه بیشتری داشته باشید.

* هر چند یکبار هدیه تازه برایش بخرید. اگر هم خیلی جزئی و کوچک باشد باز هم او را خوشحال کرده اند - زیرا در اینصورت متیقن میشود که شما بفکر او هستید و هنوز مانند روز های نخستین زندگی مشترک دوستش دارید.

* باغذای کامل - لذت و در عین حال مفید از او استقبال کنید.

* او را در انجام کار هایش تشویق کنید. مثلاً اگر نویسنده است نوشته هایش را بخوانید و تحسینش نماید.

* بگذارید لااقل نیم ساعت در اتاق خود به تنهایی به استراحت به بردارد. تاختگی و کسالت ناشی از کار های روز مرفع شود.

اگر چاق از حد معمول است با انتخاب به پروگرام غذایی منظم و صحیح او را نجات دهید.

* اگر مریض است با تدوی های خود سرانه و غلط خود مریضی اش را بدتر نسازید بلکه او را دانش کنید تا هر چه زودتر به دکتر مراجعه کند.

* به اصرار از او نخواهید تا تمام گذارشات روزانه خود را یکایک برایتان بگوید.

* از حسادت بیجا بپرهیزید. زیرا همین حسادت های بظاهر ناجیز اکثراً منجر به گفتگوها - جنگ و جدالها و بالاخره به جدایی میگردد.

* از دخالت در امور خصوصی اش خودداری کنید.

* در انتخاب لباس کمکش کنید.

و بلا خسره بایر حرفی های بیجای تان وفتش را بسپوده تلف نکرده خسته اش نسازید.

آشپزی :

دونات

مواد لازم : دو گیلان آرد ترمیده دو قاشق جای خوری پلی، نیم قاشق نمک، نیم گیلان شیر، نیم گیلان بوره، یکدانه تخم مرغ، قدری دارچینی نرم شده، قدری روغن.

طرز تهیه : آرد، پلی و نمک را بین ظرف مخلوط کنید در بین ظرف دیگری

بقیه در صفحه ۵۹





نکته های سودمند :

سبزیجات :

زردك، شلغم و پیاز خوش رنگتر، طلایی تر و خوشمزه تر میشود اگر هنگام سرخ کردن آنها قدری بوره و یا پودر قند رویشان بپاشید. زیرا بوره بصورت محلول رقیقی در روغن درآمده و سبزیجات را خوشترنگتر میکند.

قطره چکاندن

وقتی میخواهید دربینی یا در چشم طفل نوزاد خود قطره بچکانید برای جلوگیری از دزداد و فریاد او يك آئینه در برابرش بگیرید، بعددوا را بچکانید، چنان مجذوب آئینه میشود که از گریه کردن بازماند.

روش زندگی

زن خوب، یعنی زنیکه آرامش دهنده روح نارام شوهر خود باشد نیکو کاری کند و از تقلید ها بپرهیزد، کار های منزل را خوب انجام دهد، و بهترین راهی برای کود کانش باشد، دایم بلبخندی بر لب ظاهر سازد و نوری از سرور به اطراف خویش بپراکند، وضع اعضای خانواده را با فهم و درایت خاصی مواظبت کند، از تنبلی گریزان بوده و به کار های سود مندی که بیشتر به نفع جامعه پایان یابد مبادرت ورزد که از در و گوهر گرانبها تر است.

آرامتن رو و پیراستن مو استعدا دیست فطری که از آوان کودکی در نهاد بعضی ها برانگیخته شده، بارشد جسمی انکشاف می یابد و با گذشت زمان تحول می پذیرد.

سرخاب و سفید آب، رنگ عای عقب چشم و زیورات گرانبها را به تنهایی نمی توان، جز و گهر تا بناك آداب زندگی دانست. اما چه بسا زمانیکه غافل از اصل واقعیت، با فیشن و سنگار ابراز وجود نموده، همیشه در صدر مجلس جا می گیرند و با حرکات چشم و ابرو و گذاشتن انگشت انتقاد بر چه که دل شان خواست خود نمایی می کنند.

و به زعم آنها، ازین وضع خیلی خوش آیند است. لیکن زنان چیز فهم، اینگونه روش را نا پسند دانسته و چنین حرکاتی را زننده و ننگین میدانند این عده، خیلی میکوشند آهسته سخن بگویند، معقول جواب بدهند و احترام دیگران را نیکو محفوظ بدارند.

زنیکه بازیور دانستنی های معقول وار زنده زندگی آراسته نباشد، موجود بی احساسی را ما ندکه فقط بخورد و بخوابد در حالیکه عصر امروز، زمان فهم، درایت، کار دانی و جدیت است و جامعه معاصر وجود چنین موجودات را مطلوب نمی داند. ازین رو وظیفه زنان فهمیده است که بادرک احساس مسئولیت آنگونه امراض را تدای کنند، تا برخی از زنان خانواده های ما بی خبر از راه و رسم زندگی گام نبردارند.

آیا شما هم از موی خوره رنج میبرید

موهای سالم در زیبایی تاثیر زیادی دارد، برای نگهداشتن موهای تان از آنها خوب مراقبت کنید، باد و طوفان، آفتاب تند، رنگهای مختلف موی انتخاب شامپو نامناسب از



عوامیلیست که به سلامت و زیبایی موهای تان لطمه وارد میکند. اگر شما هم از موی خوره رنج میبرید و یا موهای چرب و یا برعکس خشک دارید و از این لحاظ ناراحتید، قسم اول اینست که موهای تان را بشناسید. چنانچه اگر موی چرب دارید، بهتر است شامپوی مناسب تحت نظر داکتر متخصص انتخاب و موی تان را هفته دو بار با آن بشوئید، اگر موهای تان خشک است و موی خوره هم دارد برای ازین بردن این عارضه از شامپوی تخم مرغ دار استفاده کنید و همچنان هنگام شستن سرتان با آب خیلی گرم موهای تان را نشوئید، استفاده از لیمو ترش و یا سرکه اصلا به این نوع موی ها خوب نیست، وقت خارج شدن از خانه - بخصوص اگر هوا باد و طوفان است، دستمال و یا چادر بپوشید، بعلاوه توجه داشته باشید که چگونه تغذیه و مواد غذایی که بمصرف می رسانید بالای موی ها تاثیر زیاد دارد

شماره ۴۹

ما و مود



دخوات دانشجو

ژوندون



شنوائی

مشخصات صوتی که به گوش میرسد ارتفاع و شدت و طنین است. منظور از ارتفاع زیر و بمی صوت و منظور از شدت، نیرومندی یا آهستگی صوت و منظور از طنین کیفیت خاص آنست. چنانکه مثلاً وقتی دو آلت مختلف موسیقی دو صوت ایجاد کنند که از لحاظ ارتفاع و شدت یکی باشند، هنوز باهم تفاوت دارند و این تفاوت مربوط به طنین است مثل تفاوت بین صدای ویولون یا اکوردیون.

بعضی مشخصات دیگر شنوائی عبارتند از: حجم (مثلاً صوتهای بم مثل اینست که فضای بیشتری را از صوتهای زیر اشغال میکنند). دیگر غلظت (بعضی صداها بنظر می آید متمرکز و متراکم ترند) و درخشانی (بعضی صداها درخشانی و بعضی تیره اند) و شباهت به اصوات انسانی دارند.



واحساسی برایشان دست نمیدهد. یا بهتر بگویم اصلاح احساس مسئولیت نمی کنند.

برای شما مثال ساده میدهم: شاید شما واکثر از خوانندگان این مجله درسك، سینما، مکتب، در پوهنتون و غیره جاها دیده باشند که عده از جوانان ما بالباس های قیمتی و درعین زمان عجیب ظاهر میشوند. که شاید بیننده تصور کند که اولیای این جوانان اشخاص متمول هستند. ولی باور کنید که بسیاری از اولیای این جوانان به سختی قادر اند که احتیاجات اولیه زندگی خود و خانواده خویش را تهیه نمایند. گذشته از تمام مصارف بیجای این عده جوانان که کمالات اقتصاد خانواده خویش را خیم میکنند یک سلسله مصارف بیجای دیگر هم در بین این عده جوانان رایج

متصلی صفحه جوانان!
من دختری هستم که ۲۲ سال را پشت سر گذاشته و قدم به پیست و سویمین گذاشته ام. چارسال قبل مکتب را تمام نمودم و حالا در صنف چهارم در یکی از پوهنخی ها مصروف تحصیل هستم.

به شما خو بتر معلوم است که اکثر از مردم ما وضع مالی رضایت بخش نداشته و به مشکل میتوانند زندگانی خویش را اداره نمایند. همانطوریکه برای هر فرد دز خانواده های لازم است که باریس فامیل و خانواده که اکثراً پدر، مادر، یا برادر میباشند اشتراک مساعی نمایند. ولی بدبختانه بسیار دیده شده که بسیاری از جوانان ما با آنکه وضع نامساعد مالی خانواده و فامیل خویش را میدانند ولی کوچکترین مسئولیت

نامه های رسد

نباغلی محمد فاروق از لیسه حبیبیه!

نامه شما به مجله رسید از حسن نظر شما که به مجله دارید نهایت تشکر امید داریم که بتوانیم رضایت شما خوانندگان ارجمند را هر چه بیشتر جلب نموده باشیم به امید موفقیت شما.

میرمن نفیسه از کارته پروان:
شعر شما که «خزان نام» داشت به اداره مجله رسید استعداد شما واقعا قابل قدر است امیدواریم که همکاری تان را با مجله ادامه دهید. اما درباره نشر شعر شما باید بگویم که بهار سال جدید چند روز بعد تازه شروع میشود بدین سبب شعر شما از چاپ بازماند البته در موقع نشر میگرد. مطمئن باشید.



شاگردان ممتاز



نام : محمد داود .
 صنف : پنجم پولی تخنیک .
 درجه : اول نمره عمومی .
 سن : ۲۴ ساله .
 علاقمند : به ورزش بکس .
 آرزو : آرزو دارم که تحصیلات
 عالی را در این رشته ادامه دهم .



نام : عبدالطیف ماهر .
 فارغ التحصیل از لیسه
 نجات .
 درجه : اول نمره از صنف اول تا
 صنف ۱۲ .
 سن : ۲۰ ساله .
 آرزو : میخوام در آینده انجینیر
 شوم .

عشق و ازدواج

روز های نخستین آشنایی برای دختر و پسر جوان یکی از روز های خوب دوست داشتنی محسوب میگردد . و در این روزها هر دو هر چه در دل دارند بیای هم میریزند و کمتر به آینده می اندیشند . ولی در این میانه هستند جوانانی که به آینده شان می اندیشند و هیچگاه مساله زندگی مشترک را فراموش نمیکنند از همین رویکوشند طرف را بهتر بشناسند . اما بعضی مواقع جوانان پیدا میشوند که فقط لحظه های زودگذر برایشان ارزشمند است و به فکر آینده و اینکه آیا در زندگی با هم میتوانند بسازند اصلا معنی نداشته است.



است که هم برای صحت و هم برای اقتصاد آنها مضر است . مثلاً سگرت کشیدن در بین این عده جوانان یک نوع تفنن محسوب میگردد در حالیکه خوب میدانند که چقدر سگرت کشیدن برایشان مضر بوده علاوه از اینکه با صحت خویش بازی میکنند اقتصاد خویش را نیز متضرر میسازند .

از شما سوال میکنم که آیا برای جوانان مباحثه است که با چنین حرکات خویش باعث نابودی خویش و خانواده خود گردند ؟

مسئله شمانیز با من هم عقیده هستید . و نمی خواهید که جوانان ما ، جوانان سالم مامعتاد به سگرت و غیره گردند .

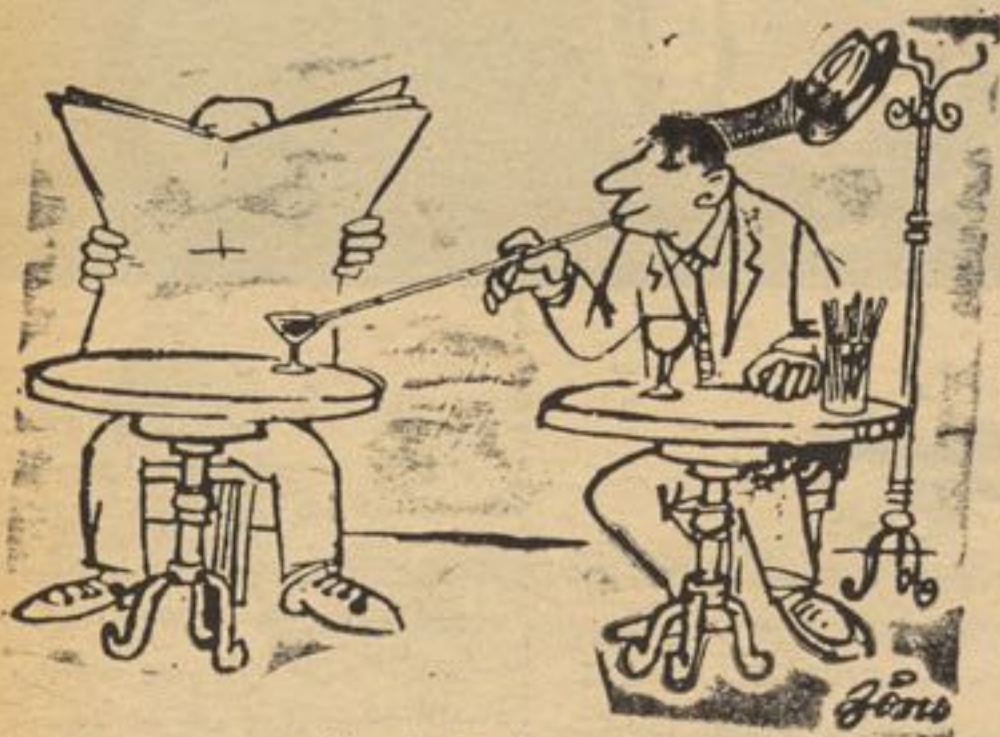
بصفت یک جوان امیدوارم که جوانان ما ، باین نکته ملتفت گردند و نگذارند چیز هایی که نه برای خود شان و نه برای جامعه شان مفید نبوده از آن جدا خودداری نمایند تا از یک طرف برای صحت خویش مفید باشند و از جانب هم اقتصاد خانواده شان متضرر نگردد .

با احترام - امینه

رسیده

شباغلی احمد فرید از ولایت پکتیا!
 مضمون ارسالی شما که عنوانی مدیریت مجله تحریر یافته بود به این مجله رسید .
 برادر عزیز! مجله ژوندون از مدتی است که این چنین مضامین را نشر نمیکنند امیدواریم که همکاریتان را با ما ادامه دهید .

گدازگاه



بلی ! این هم فایده دیگر مطالعه :

خوب شد خودم نبودم

پیراهن شخصی را که ز نش شسته بالای بام گذاشته بود شمال زد و به کوچه انداخت ، آن مرد بعد از اینکه از موضوع با خبر شد خوشحالی میکرد . ازو پرسیدند : - پس خوشحالی برای چیست ؟ جواب داد :

- برای اینکه خوب شد خودم نبودم .

فرستنده : ملالی شیرزی



ژوندون

قصه بچه ای که یکروز در خانه تنها مانده بود

فعل ماضی

معلم : يك جمله بگو كه در آن از فعل ماضی استفاده شده باشد .
شاگرد : معلم صاحب دیشب سینما رفته بودم لہذا نتوانستم درس بخوانم .
معلم : آفرین بجای بنشین



شکارچی بد شانس

باران دوست

اولی : من باران را دوست دارم
دومی : چرا ؟
اولی : برای اینکه در باران فرصت پیدا میکنم چتری بپوشم
دومی : خوب ... به چتری چرا دلچسپی داری ... ؟
اولی : وقتی چتری بپوشم بگیرم دانه‌های نم‌ی توانند مرا بشناسند و بخاطر طلب خود یختم را نمیگیرند.

پاسخ درست

معلم : اجسام شفاف چیزهایی را گویند که بتوان در عقب آن چیزی را دید ... حالا احمد يك مثال بگو.
مثال يك جسم شفاف .
احمد : تور ما هیگیری قر بان و غربال .

فرستنده : عبدالصمد و هابی



بدون شرح

صفحه ۴۲

کدام راه به دارابولاک می‌رود؟

نیست ؟

استدلالش درست بود و من ناچار تسلیم شدم .

ششلیک ، نان خشک و ترکاری بزودی حاضر گردید و روی میز در مقابل من گذاشته شد ، مقداری از آنرا خوردم ، میخواستم از جا برخیزم که مهماندا رم دست چپ خود را بر روی شانه ام گذاشت و مرا پس نشانیده بادیست راست خودیک پیاله چای و کمی بوره مقا بلم گذاشت و گفت :

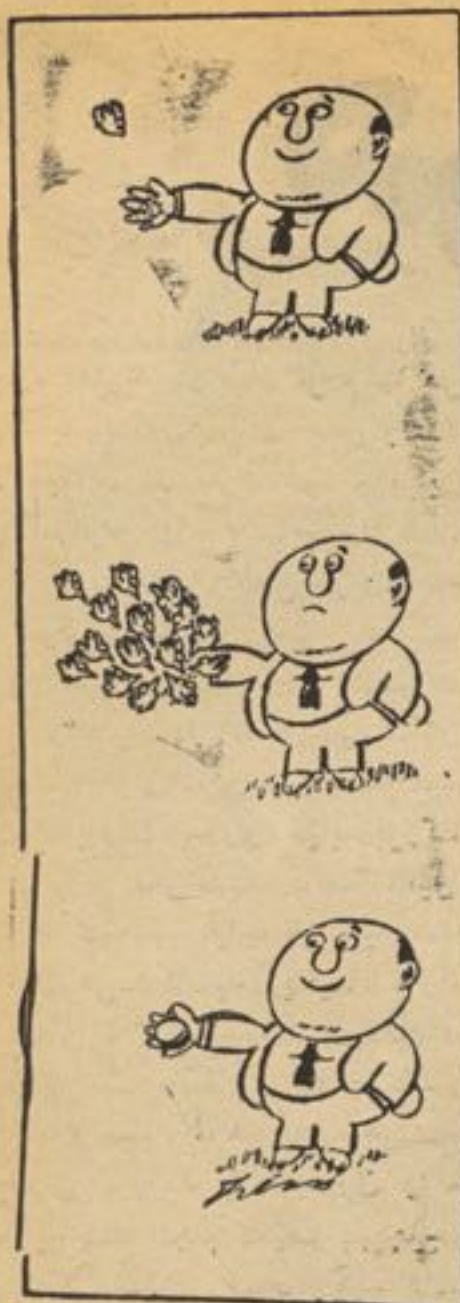
«و حالا چیز را که خور دید با جای بنوشید ، در این صورت معدۀ تان شمارا در راه تکلیف نمیدهد !»

همانطور که گفت چای را هم خوردم و در آخر پولی را که بابت غذا مطالبه کرد پر داختم و بعد پرسیدم :

« حالا بمن میگو یید که کدام راه به دارا بولاک می‌رود ؟ »

بادیست خود دوستانه بشانه ام زد تبسم شاد مانه‌ای کرد و جواب داد :

« هر دو جاده رفیق بسیار عزیز هر دو !! »



از بالا به پائین بدون شرح

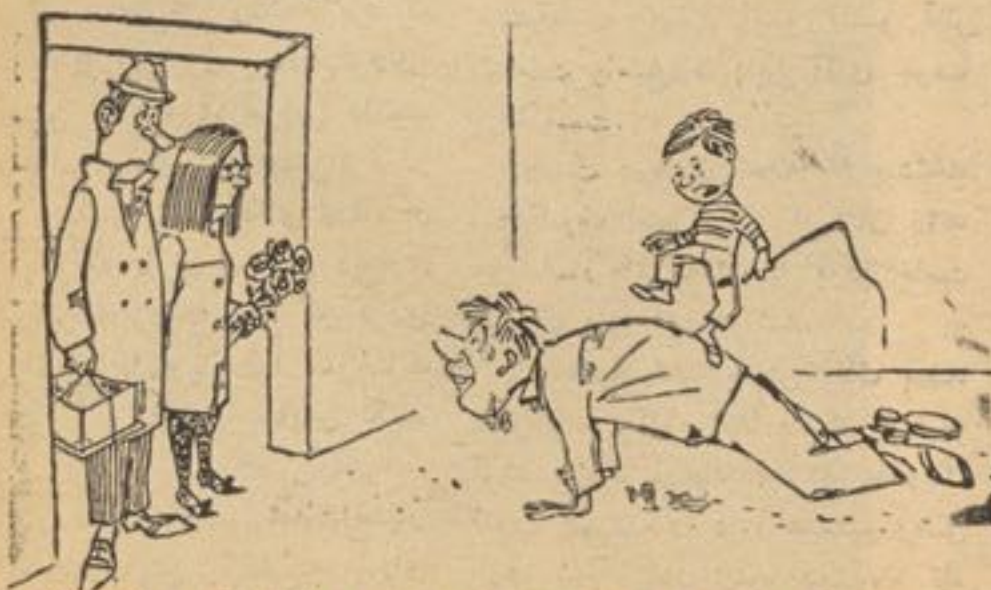
همینکه خوابش برد

زن و شوهری که بر ای اولین بار به اسکاتلند سفر کرده بودند یک شب متوجه شدند که رو جانی بسترشان در هتل نیست فوراً پیشخدمت را خواستند و پرسیدند که رو جانی چه شد ؟

پیشخدمت با قیافه حق بجانب گفت :

« رو جانی را برای مسافر تازه بردم همینکه خوابش برد فوراً رفته میاورمش . »

ارسالی عبدالغفار خوشحال



« تعجب نکنید ، چون متخصص تر بیه اطفال گفته اطفال باید آزادی عمل داشته باشند من اجازه اینکار را به او دادم !! »

صفحه ۴۳

شب ناوقت بود همانطور که موتر را به طرف «دارابولاک» می‌راندم به جایی رسیدم که جاده به دوشاخه تقسیم میشد ، چون نمی‌دانستم که از کدام راه باید بروم همانجا تو قف کردم ، درپهلوی سرک یک چای‌خانه بود ، تصمیم گرفتم که بداخل بروم و راه را برسان کنم .

همان لحظه دروازه چایخانه باز شد و دو مرد جوان بیرون آمدند درحالیکه به طرف ماسکویچی که در همان نزدیکی پارک شده بود می‌رفتند به آهستگی و با آهنگی خشم آلود بایکدیگر حرف می‌زدند ، آنها سوار شدند و لحظه‌ای بعد موترشان براه افتاد .

به صاحب چایخانه سلام کردم و پرسیدم :

« ممکنست بگو یید برای رفتن به دارابولاک باید بطرف راست برگردم و یا طرف چپ ؟ چون باین ناحیه نا آشنا هستم ! »

بطرفم نگاه کرد دهن خود را باز نمود و در حالیکه دندانهای سفیدش از زیر پروت‌های سرخ رنگ و انبوه او خود نمایی می‌کرد



« چون شما لطف نکردید و برای من کدام دسته گل ندادید من اینکار را میکنم ! »

مردی بانقلاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.
 ایک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب
 مایتلند پیر که مرد مرئی است میساید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
 میکند، به اثر تشویق لولا بسا نواپارتمان لوکس به کرایه گرفته می
 خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای
 ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند.
 دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما
 اسناد از سیف منزل لارد فار میل، بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

برای رای بسیار مشکل بود از
 لرزشی که در آوازش پدید آمده بود
 جلوگیری کند. معینا کوشش فروان
 بخرج داد تا ارتعاش صدا یش را
 پنهان نگاه دارد. بفرمایید چرا
 نمی نشینید؟ آقای پرا دزاشنایی باشما
 خوشحال هستم میل دارید با من
 غذا صرف کنید؟ براد جواب داد:
 نه. من نان خورده ام اما در صورتیکه
 شما رادود اذیت نکنند، میخواهم
 سگرم را تا آخر بکشم. من در
 همسایه گی آن دوشیزه دوست تان
 زندگی میکنم. ماد موزل بسانو در
 منزلی سکونت دارد که در جوار
 اپارتمان من واقع است.

رای اکنون روابط لولا و میو برادی
 با این امریکایی بخاطر آورد. روابطی
 که بارها برای درک آن سرش را
 بدرد انداخته بود.

براد پرسید (شما بزادی را از من
 بسیار پیش می شناسید؟)

— (لیو؟ به این سوال شما نمیتوانم
 جواب داد. بهر حال او جوان خوبی
 است.) رای بدون آنکه فی الواقع از
 گفتارش صدا قت آشکار باشد، از
 لیو تعریف کرد: «او باخا نمی که
 همراه من آشنایی دارد، دوست
 است.»

رای بانگاه و حشمت زده بصورت
 مریک از مشتر یان کلپ نظر
 انداخت تا اینکه چشمش به نگاه
 های تیز یک مشتری بیگانه که
 مستقیما متوجه او بود برخورد کرد.
 آن قیافه نخست بنظرش آشنا آمد
 ولی دوباره بیگانه جلوه نمود.
 رای کار سون کلپ رانزد خود
 فراخواند آهسته گفت:

— (بدون آنکه فوراً عقب خود را
 بپیند بمن بگویند آن مردی که در
 لور دوم نشسته، چه کاره است؟)
 عضلات صورت امریکایی تکان
 محسوس و زود گذری خورد و اظهار
 داشت:

پیشخدمت آهسته به آنسو نظر
 انداخت پاسخ داد (این آقای جوسا
 براد است.)

درست در همان لحظه که پیشخدمت
 مت کلپ اسم براد را بر زبان راند
 جوشا از جایی که نشسته بود برخواست
 و بطرف رای نزدیک شد.

— «صبح شما خوش آقای بنت.
 تصور نمی کنم، قبلاً با هم صحبت
 کرده باشیم در حالیکه هر دو عضویت
 کلپ هیرون را دارا هستیم و من
 بارها شما را در اینجا دیده ام نام
 من جوشا براد است.»

و اجازه ندارید در میان مردم ظا هر
 شوید یا اینکه بدیدن کسی رفته
 یا از مهمانی در منزل خود پزیرایی
 کنید. وظیفه ای که بشما محول شده
 در ناتینگک هام به اطلاع تان رسانده
 می شود. فراموش نکنید که شما
 مجبورید پای پیاده به مسافرت
 بروید و شبها را در آسایشگاه های
 مربوط به قوای صحنی سپری خواهید
 کرد. دربارت به روی خیابان بزرگ
 شمال در نزدیکی سنک فاصله ۹ میل
 شما با شخصی مواجه خواهید شد
 که او را می شناسید و باقی مانده راه
 راه مسافر تان خواهد شد در ناتینگک
 هام به شما هدایات تا زه
 خواهد رسید. غالباً بشما هیچ
 ضرورتی نخواهد بود و کاری را که
 شما باید انجام دهید، بهیچوجه
 (برابر شما قرار نخواهند داد.

فرا موش نکنید که اسم شما) کارتنز
 است و هم پیاد داشته باشید که
 اجازه ندارید ریش خود را بتراشید
 و هم سنک فاصله ۹ میل را درست
 خاطر بسپارید و روز جمعه پس از
 چاشت راهم از یاد نبرید.

وقتی شما تمام این هدایات و اوامر
 را بخاطر سپردید، آنگاه این پاکتی را
 که در بین آن پول برای تسان
 فرستاده شده، پس از برداشتن پول
 محتوی آن را یکجا با این نامه در آتش
 بسوزانید و طوری آنرا از بین
 ببرید که اثری از نامه و پاکت پول
 پاکت هردو را در بخاری کلپ
 هیرون بسوزانید، زیرا من در
 آنجا مراقب شما هستم.

حال آن ساعتی فرا رسیده بود که
 بقیه ها به او ضرورت پیدا کردند.
 او از چنین یک روزی هراس داشت
 اوتام اوامر را نعل بنعل عملی کرد، در
 برابر چشمهای گنجکا و عده از
 مشتر یان به طرف بخاری دیواری
 سالون کلپ نزدیک شد. گو گردی
 روشن کرده نامه و پاکت را سوختاند
 و خاکستر آنرا زیر پا هایش لگد
 نمود.

ضربان نبضش وقتی شدت اختیار
 کرد که سر جایش برگشت. رای
 متوجه شد که در حضور بقیه تمام اوامر
 او را مطابق هدایت انجام داده است.

براد اظهار داشت: (آری، با ماد
 موزل بسانو دوست است. راستی
 بمن بگویند، شما یک وقتی نزد مایتلند
 کار نمی کردید؟) رای بدون احساس
 پاسخ داد: (بلی، چند وقتی پیش.)
 از لحن صدایش چنان هویدا برد که
 صرف بصفت یک تماشا بین وارد
 یک بانک شده باشد.

(او یک مرد عجیب است. منظورم
 مایتلند پیر میباشد. چطور؟)
 رای گفت: (من زیاد درباره او
 چیزی نمی دانم. اما او یک منشی
 بسیار خوب دارد.)
 (اگر منظور شما جا نممن باشد،
 او را می شناسم.)

— (فیلسوف بیچاره را نمی گویم
 او را از کار برکنار کرده است.)
 چهره جوشا براد از شنیدن این خبر
 تغییر کرد.

«جانسن چه وقت او را از کار بیرون
 کرد؟»

(امروز صبح او را دیدم و خودش
 این خبر را بمن داد.)

(تعجب می کنم که مایتلند چطور
 چنین جرأتی کرده است؟)

رای میترانه سوال نمود: (جرأت؟
 تصمیم به برکناری و رخصت کردن
 یک سکر تر چندان جرأت نمی
 خواهد.)

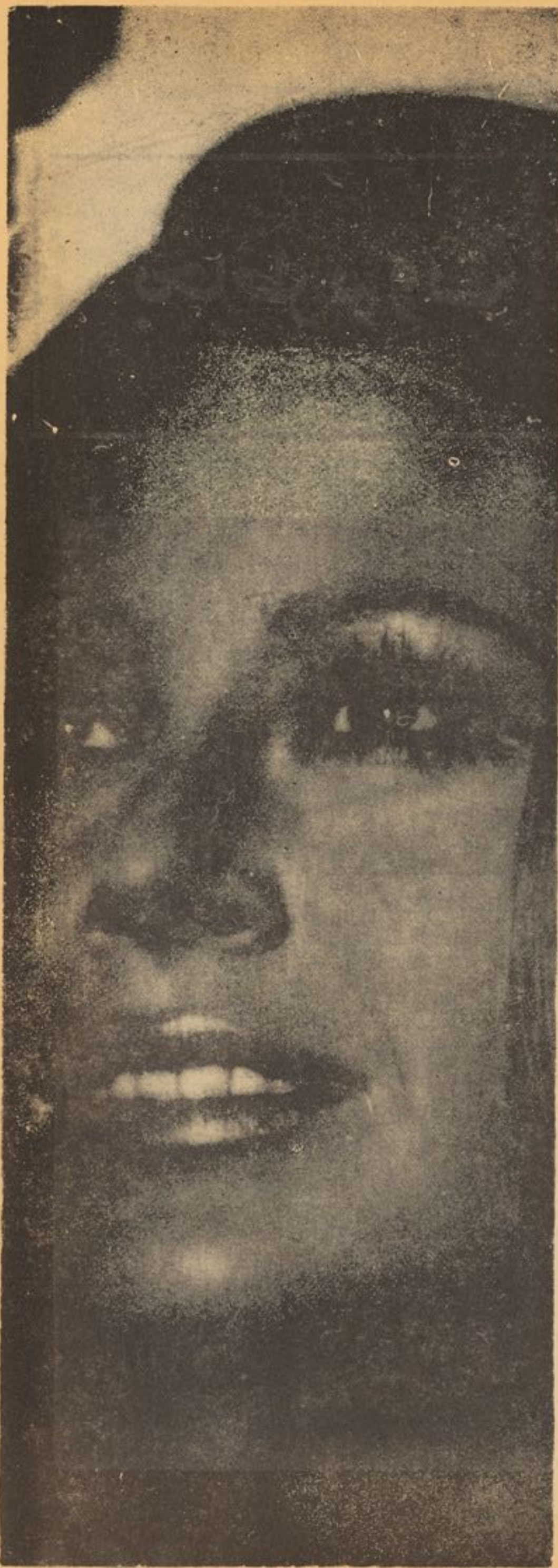
«منظورم از تذکر اینست که برای
 مردی به کرکتر مایتلند بسیار
 جرأت بکار دارد تا یک نفر را از کار
 برکنار سازد و آنهم کسی را که
 تقریباً قسمت زیاد اسرار شرکتش
 را با خود بیرون می برد. بهر حال
 جانسن برای آینده اش چه فکری
 دارد؟»

رای به اختصار پاسخ داد: او
 دنبال کار می گردد.

سوال های بیهم مرد بیگانه او را
 بتدریج سر گیج میساخت.

براد زود متوجه این موضوع شد
 و صحبت را تغییر داده، یک مقدار
 در باره مسایل روز حرف زد و آنگاه
 از رای خدا حافظی کرد.

رای تنها باقی مانده و اندیشه
 هدایات رسیده او را کاملاً بخود
 مشغول ساخته بود. ما برای تغییر
 لباس و آنهم لباسهای که برای یک



دیک در حالیکه ناراحت
میتمود حر فهای الک را
می شنید . « الک من حاضرم چند
سال از زندگی خورا بد هم اگر
بتوانم در ساز مان بقیه ها نفوذ
کنم . من اکنون امر میکنم که لو لا
را زیر نظر بگیرند . لیو برادی
مفقود شده و وقتی امروز صبح یک نفر
را به دنبال ریموند بنت فرستادم
تا از او احوال بگیرم که در چه حال
است . او چنین جلوه داد که مریض
شده و از پذیرفتن کسانی که به
ملاقاتش میروند معذرت میخواهد
اما من میخواهم یک خبر جالب و
تازه را به اطلاع تان برسانم . »

دیک کاردون بکس دستی محتوی
کاغذ های خود را باز کرده از بین
آن یک پاکت را بیرون آورده بروی
میز انداخت . من از نیویارک راجع
به ساول مورتیس طالب معلومات شدم
اینست تلگرافی که ریاست پولیس
نیویارک به جواب تقاضای من
فرستاده است :

به جواب معلومات خواستگی شما:
ساول مورتیس زنده است .

در حال حاضر باید در انگلستان
باشد . در اینجا نسبت به اوشکایتی
بالا نیست . اما گمان میرود او بوده
که به تاریخ ۱۷ فروری ۱۹۱۸ در
اتاق سیف چهارماتا نیا در سموت
هاتون انگلیسی نفوذ توأ بسته و
پس از شکستن سیف دستبرد زد ن
به آن بامبلغ ۲۵ میلیون فرانک پول
فراز کرده است تصدیق شد.

الک جواب تلگراف می را چندین
بار از سر مرور کرد سپس با
احتیاط کامل آنرا قات کرده در پاکت
گذاشت و پاکت را دو باره بدیک
مسئرد نمود .

او با لحن کرختی اظهار داشت:
« پس ساول مورتیس زنده است و
در انگلستان می باشد . این مطلب
بعضی مسایل را برای من روشن می
سازد . »

وقتی دیک او را تنها گذاشت ،
الک یکمربه دگر تصمیم گرفت با
دقت هر چه بیشتر محتویات بکس
را از نظر بگذراند . زیرا در شب
این فکر برایش پیدا شده بود که
امکان دارد زیر بکس دو لاهه باشد
اوبا لدر ویکتور پولیس دگر بنا م
بقیه در صفحه ۶۱

مرد جوان دوخته و آماده میشد برای
او اغوا کننده می نمود و ریموند بنت
عاری از احساسات رو مانیک نبود.
در تصورات او یک حدس ناراحت
کننده حاکی از وجود خطر پنهان
بود .

و برای آرا مش خاطر خود دیده
نشدن در مجامع را در روز های
آینده دارای مفاد تلقی نمود . چه
اگر او درین لحظه بناگاهی میداشت
از شدت و وحشت و ترس فرار می-
کرد به جای خلوتی پناهنده میشد
یک سوراخ ، حتی یک دو زخ که
بتواند در انتظار مردم پنهان شود
خجالت بکشد و استعفا کند .

دیک گاردون به دفتر پولیس
آمده و الک در گزارش دادن راپور
به کلو نل گاردون عجله بخرج
داد .

« اما حال نه عدد بکس دستی
مشابه بکسی که از استیشن ریل
کینگ کراس پیدا شده بود بدست
آوردیم که دارای عین محتویات
می باشد . « و این بکس ها شما را
به شناختن صاحب آن بکس که در
تحویلخانه استیشن ریل به امانت
گذاشته بود نتوانست رهنمایی
کند ؟ »

« نه . کو چکترین کمکی
نتوانست بکند . ما حتی بکس را از
لحاظ نشان انگشت هم مورد آزمایش
قرار دادیم و به بعضی نتایج رسیدیم
اما چون بکس در تحویلخانه استیشن
ریل از طرف چندین نفر ممکنست
دست خورده باشد نمی توانم تصور
کرد که ما از طریق نشان انگشت
به جایی برسیم . ولی در پاریس
تون یک بکس پیدا کردیم که کمی
بزرگتر از دگر بکس ها میباشد .
این بکس هم دارای عین اشیاست .
اما علاوه از سا مان یک پاکت نسبتا
بزرگ مملو از فورهای چک را در
بین بکس پیدا کردیم که هر کدام
ازین چکها عنوانی نمایندگی های
مختلف بانک های متعدد نوشته
شده است .

چکهای عنوانی کریدت لیو نایز ،
عنوانی نهمین بانک ملی نیویارک ،
عنوانی براون و تروست ، بانکهای
هسپانیه ، ایتالیا و رو مانی و تقریبا
۵۰ نمایندگی پنج بانک عمده انگلیسی
نوشته شده است .

در شماره های گذشته خواندید :

(واندا) دختر است که در شرکت عطر فروشی يك وكيل دعوى بنام (زيو) كار ميكند. و تصادفا در آنجا يك همصنفى سابق ديگرش را كه (موريس) نام دارد و يك بچه دلپسند است ملاقات ميكند. (موريس) و (واندا) متقابلا به يكديگر ابراز دوستي نموده و بعد از چندي با هم ازدواج ميكند. يك روز (اندا) ميگويد كه انتظار طفلى را دارد و ديگر نميتواند كار كند. اما (موريس) بخاطر معيشت خود و همسرش در پهلوى درس، بعد از چاشت كار ميكند و اينك بقيه داستان :

بخاطر ثروت



به صورت، اگر منم بیداشتم، قاصد جزوق نکرد. زندگی
به تنهایی خوش آیند نیست.



پس پس چرا غصه، خوراک کار من...
نزدت دلم میبرد، تا ترا نکند میگرد.
نخواهم خردم بدم سودا بخرم، بخاطر ثروت دلم
حالش خوب نیست.



میگویند «پس چرا غصه؟» من از دلم ترا دوست دارم،
از دلم ترا خردم خود بودی...

خوب «پس» نخواهم ترا در خرد سودا حیرانی کنم.



در صورتیکه من «دلم» باشم، پس بروی که کار من؟
بشاید دوستی که در منزل خود دارم همین شود.

من هم ترا دوست دارم

و من بعد از قریب بیستم با هم ازدواج کنیم. چیز دیگری نیستی. در سوالم جواب ندهی. تو چه
نمیگویی. آیا به نظرت در خولی بیستم و یا بعد از آن غریبی می روم؟ من به تو میگویم در خولی
تو خود میدانی که من به تو میگویم با هم ازدواج کنیم.



«من به تو میگویم که در خولی بیستم... و من بعد از قریب بیستم
تو خود میدانی که من به تو میگویم با هم ازدواج کنیم.»



«من به تو میگویم که در خولی بیستم... و من بعد از قریب بیستم
تو خود میدانی که من به تو میگویم با هم ازدواج کنیم.»

«من به تو میگویم که در خولی بیستم... و من بعد از قریب بیستم
تو خود میدانی که من به تو میگویم با هم ازدواج کنیم.»

چرا اینطور نیستی؟

خاطر من برایت میزد. تو بسیار است. و در خولی بیستم...
چوب. قریب بیستم میگویم که ترا کسی بخداده باشد.



من آدمی که در خولی بیستم با تو صحبت کنم. اما تو هیچ نمیگویی که من
هم میگویم.



و این عشق با بدتم که با گشتن ترا کسی ساختم خوب. چه کاری میدانم
برایت انجام دهم؟

من تصمیم گرفتم که در خولی بیستم با تو صحبت کنم. اما تو هیچ نمیگویی که من
هم میگویم.

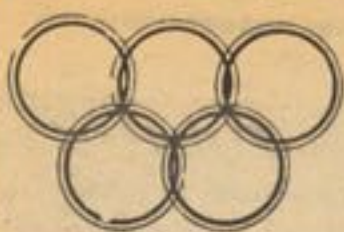
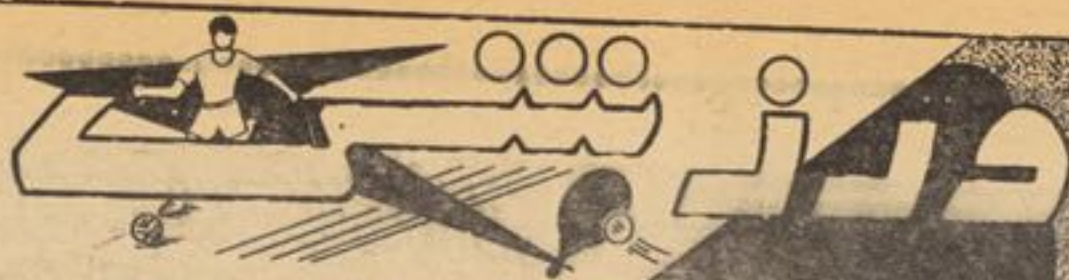


بسیار خوب. خاورت مع باشد. تو میدانی که من به تو میگویم با هم ازدواج کنیم.



تو میدانی که من به تو میگویم با هم ازدواج کنیم.

بقیه دارد



سکی ورزشی که در بالای برف های زمستان صورت میگیرد

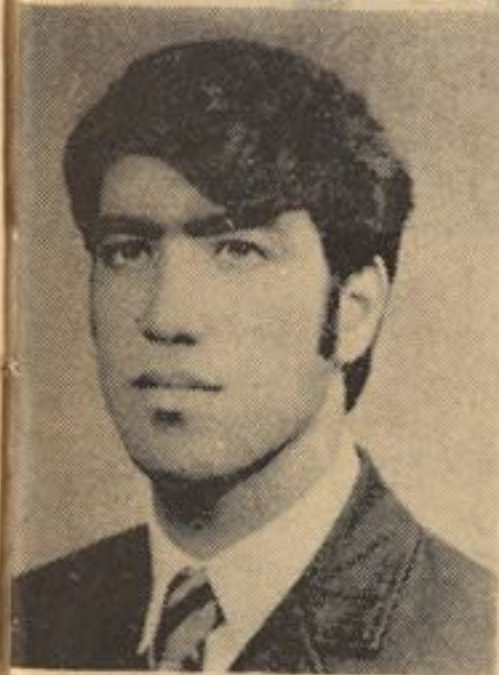


بازی سکی که در نوع خرد دلچسپ و بیست و نه است و در تمام ممالک جهان طرفداران زیادی دارد و از جمله ورزشهای زمستانی است که غنای زیادی را بخود جلب می کند این ورزش در کشور ما هم را یج شده و از چند سال به اینطرف مسابقاتی درین ورزش انجام میشود و تیم های ورزشی تشکیل گردیده است . سکی بازان مابه چوک ارغندی که بهرین (پیس) سکی حساب می شود رفته و تمرینات و مسابقات را انجام میدهند .

در شروع زمستان امسال برف بقدر کافی نیارید و لی در اواخر برف به اندازه ضرورت از آسمان فرود آمده و روی تپه ها و کوه هارا پوشانید که (پیس) سکی چوک ارغندی را برای این بازی مساعد ساخت و لی تابحال هیچ مسابقه

صورت نگرفته است و شاید تا زمستان به انجام نرسیده مسابقاتی صورت بگیرد .
راپور مفصل سکی را که راپورتر ما از چوک ارغندی گرد آورده است در شماره آینده خوا هید خواند .

چهره های ورزشی



از جمله ورزشکاران لایق و پر استعداد پوهنتون کابل یکی هم بنیاعلی نقیب الله میباشد، او که سالیان زیادی در تیم فوتبال پوهنتون بوده و نام و شهرت خوب در ورزش آنجا کمائی کرده بود فعلا چند وقتی دامن ورزش را رها کرده و در محافل ورزش از آن خبری نیست .

بنیاعلی نقیب الله :

او معتقد است که يك ورزشکار باید با حوصله و پشتکار زیاد خود را به هدف نایل گرداند و با مشکلات جزئی که سر را هش قرار بگیرد از ورزش دلسرد نگردد .
او میگوید ، اگر در مشق و تمرین ورزش و قفای صورت گیر قدرت و رشک را نضعیف میگرد و وقت زیادتری بکار است تا خود دوباره آماده گرداند .

فوتبال باموتور سايكل

و قتی این تخنیک بوجود آمد بزود ترین فرصت در همه ساحات نفوذ کرد و در حقیقت زندگی بشر را تسخیر نمود حتی در ورزش نیز راه یافت و به آن رنگ دیگری بخشید، تسهیلات فراوانی ببار آورد و موجود، ورزشهای تازه شد .



از آن جمله میتوان از فوتبال توسط موتور سايكل نام برد . گرچه از موتور سايكل برای مسابقات و پرش استفاده میکردند ولی امروز از آن برای فوتبال نیز استفاده میکنند و فوتبال با موتور سايكل هم طوریست که موتور سايكل سواران سوار بر موتور سايكل توپ را با پا های خویش زده و به گول حمله می برند تا اینکه مو فوق به زدن گول گردند در عکس چند تن از مسابقه دهندگان را میبینید که آماده مسابقه در میدان هستند



اناتولی کورپوف شطرنج باز مشهور شوروی

وقتی اسپا سکی در مقابل فیشتر شکست خودشطرنج بازیان شوروی مایوس نگردیده و خود را برای مسابقات آینده آماده میسازند یکی از شطرنج بازیان نیکه در آینده نزدیک ممکن است بمقام قهرمانی برسد اناتولی کورپوف است. موصوف که در سال ۱۷۷۳ از بهترین شطرنج بازیان بشمار میرفت سر-سختانه به تمرینات خویش ادامه میدهد و آرزو دارد در آینده نزدیک با فیشتر روبرو گردد و او را از میدان بدر کند و خود را که شایسته این مقام میدانند به آن دست یابند.

این جوان طوریکه در عکس-نیز دیده میشود خیلی جوان بوده و پیروزی او را دیگران نیز پیش بینی میکنند. اناتولی فرصت کافی در اختیار دارد فکر و استعدادش خوب است و امکان دارد در آینده نزدیک با فیشتر قهرمان جهانی شطرنج رو برو گردد.

در یک وقت معین به ورزش می پردازند

در کلب های ورزشی کشورهای متمدن امروز که ورزشکاران حرفه ای تر بیه می کنند همه روزه از اولین دقایق صبح ورزشکاران به ورزش آغاز کرده و به نوبه تا آخرین ساعات روز به تمرینات خویش ادامه میدهند. در یک کلب ورزشی سالانه صدها تن ورزشکار شامل شده از رهنمایی های متخصصین و وسایل کلب استفاده برده و در بدل آن یا حق العضویت می پردازند و یا مربوط به خود همان کلب بوده که حق فروش آنرا تحت یک قانون معین بالای کدم تیم و یا اتحادیه ورزشی دارند.

هاکی روی یخ

در زمرة بازی های زمستانی یکی هم هاکی روی یخ است که ورزشکاران زیادی را در ایام زمستان بخود مشغول داشته و از مهم ترین بازی ها یادر حقیقت ورزشهای زمستانی است.

در هاکی، روی یخ بر علاوه ستک، لباس و بوت مخصوص لازم است تا ورزشکاران از یکطرف سرعست لازم را در میدان داشته و از جانبی اگر می افتند از صدمات بدنی در امان باشند چه درین ورزش امکان افتادن ورزشکاران در میدان زیاد است و در مسابقات هاکی روی یخ زیاد دیده میشود.

برای علاقمندان ورزش در تابستان نیز استادیوم هایی ساخته اند که بوسیله وسایل ماشینی میدان مسابقه را پر از آب می کنند که بعد یخ می بندد و ورزشکاران بروی آن به تمرین و مسابقه می پردازند به این ترتیب هاکی روی یخ در تابستان نیز میسر است و عطش علاقمندان این بازی را فرو می-نشانند.

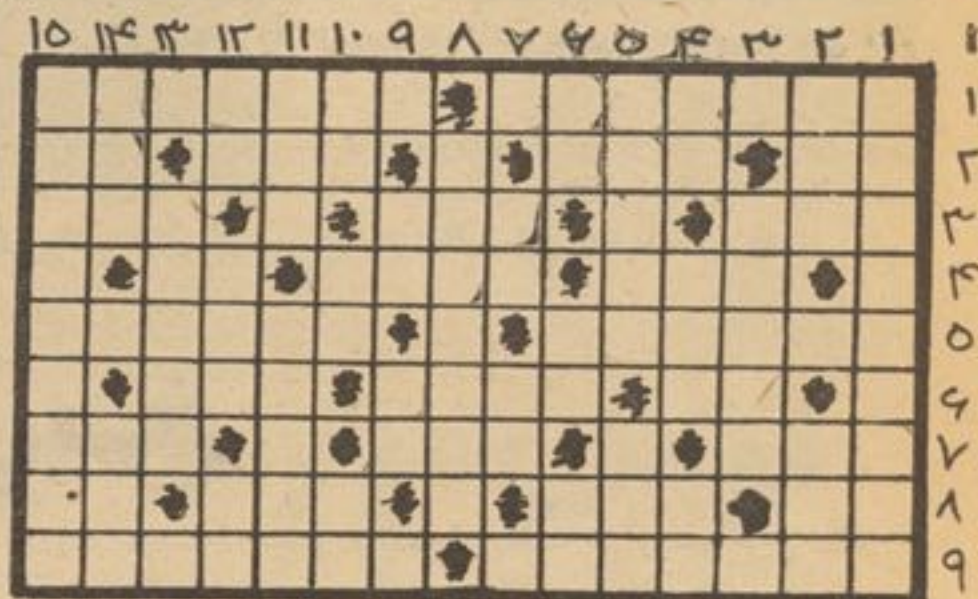


سرگرمی مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- یکی از کشور های آسیائی- نام يك پروژه اسكان در كابل- ۲-
- ۲- خانواده عرب - بعضی بجای امضاء از این کار می گیرند- وکنی ۱ از
- ۳- بنیا - نام يك میوه خزانی - سق و علم را می-
- ۴- گویند- اسم از هم حرف ربط - ۵- اشتها آور است- از ابحار پنجگانه
- ۶- اصطلاحی در شطرنج- مرکز افغانستان - اشتباه - ۷- نام کوچک
- ۸- ایجادگر « جمیز باند » - آدم سمیع کالاولباس را نیز به این نام یاد می-
- ۹- نشئه می آورد - زمانی يك ولایت محسوب میشد - قرن -
- ۱۰- نفی عربی - ۹- ذیروح- تار کان دنیا به سبک هندی -



طرح از : خالد نورانی

عمودی :

- ۱- روز نامه در کشور به يك لسان خارجی - ۲- از جمله سبزیجات
- ۳- اشاره به نزدیک - اینها عموماً لبخند به ذهن دارند ۴- تکرار
- ۵- يك حرف در دو خانه - در ذریا دیده میشود - باز هم حرف ر بط
- ۶- است - ۵- خانه ها با این ها احاطه شده است - می گویند
- ۷- (قارون) این چیز را داشته است - ۶- واحد پولی يك کشور که در
- ۸- جنگ جهانی سهم زیاد داشت - اولین عدد - با دم، از سر کشی
- ۹- می بر آید - ۷- خو بتر است - پوست را بعد از این عمل در معرض
- ۱۰- استفاده می گذارند - نام يك نمایش افغان ننداری که زنان در دایر کت
- ۱۱- آن شرکت داشتند - ۹- پهلوان - کله بی سر - ۱۰- ذریا پروردگار - راز - ۱۱-
- ۱۲- شاعر فقید ایرانی - حسود دارد - حیوان باربر - بچه گوسفند - پساوند
- ۱۳- جمع در لسان دری - درین شهر همین حالا کنفرانس کشور های
- ۱۴- اسلامی منعقد گردیده است - یکی از استادان موسیقی ما - تهیگاه -
- ۱۵- بلبل از نگاه شاعران .

صفحه ۵۰

قطعاتی از همین شماره



برای ما بنویسید که هر يك از این قطعات از کدام صفحه همین شماره مجله بریده شده است ؟



مساله شطرنج

در این مساله شطرنج حرکت اول را سفید انجام میدهد و با وجود دفاع مهره سیاه ، در حرکت سوم بازی را به نفع خود ختم میکند ، اولین حرکت سفید که عبارت از کلید حل مساله است چگونگی باید باشد ؟

چیستان

به این دوبیت خوب توجه کنید
آیا میتوانید منظور شاعر را از آن
دریابید ؟ اگر به حل آن موفق شدید
جواب خود را برای ما هم بنویسید.
آن چیست که در بادیه ماوا دارد
بالای سر جا نوران جا دارد
اسمش نبرم ليك نشا نش گویم
سیصد سروده شك دو صد پادارد

ژوندون



HORSE BRAND SOCKS.

با پوشیدن جورابهای لیا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه با بحث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

برای يك نفر از جمله کسانی که موفق به حل جدول میشوند بهكم قرعه يك سیت جراب اسپ نشان ساخت وطن جایزه داده میشود .



هشت اختلاف

در بین این دو تصویر که ظاهر را شبیه هم معلوم میشوند هشت اختلاف وجود دارد، دقت کنید و اختلافات را پیدا نمایید!

آیا این طبیب را میشناسید؟

مادر اینجا مختصر سوانح شخصی را چاپ میکنیم، بدقت بخوانید اگر به شناختن او موفق شدید اسمش را برای ما بنویسید!

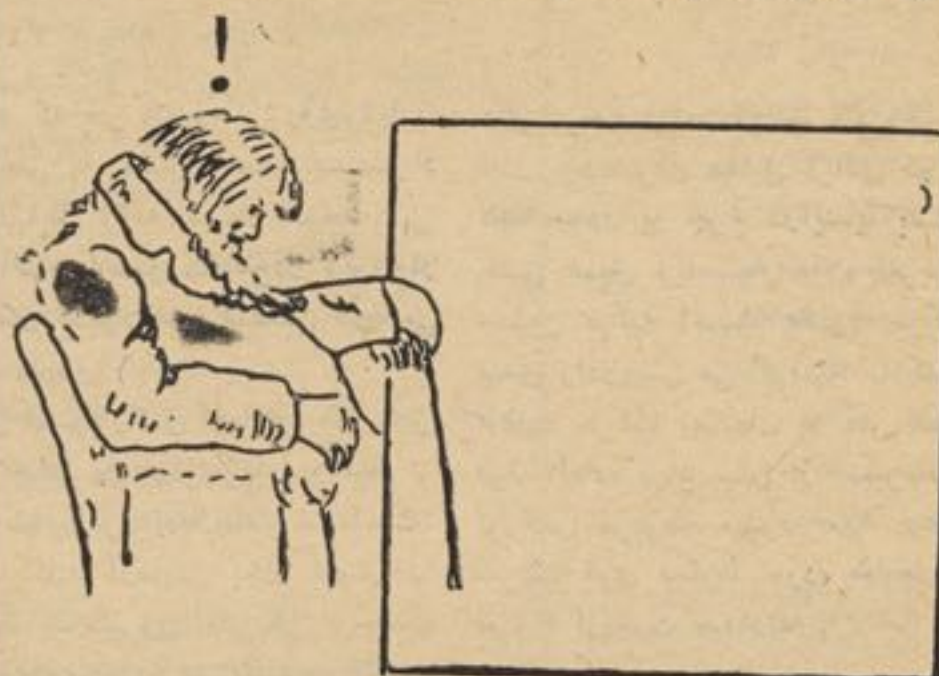
در ۲۴ مارچ ۱۸۶۴ در شهر هاکمتولد گردید بعد از تحصیلات ابتدایی رشته طب را انتخاب نمود و در سال ۱۸۸۸ دکتورای خود را در این رشته بدست آورد. در سال ۱۹۰۰ به ریاست پوهنتون گرونینگن منصوب گردید، او اولین دانشمندی است که توانست تاجر به هایی را در بالای قلب انجام دهد و موفق گردید تا یک سلسله طرق تدای را در این مورد پیدا کند، وفات او در سال ۱۹۴۰ در کشور آلمان اتفاق افتاده است.

کدام کتاب؟

نویسنده اش معاصر چخوف و تولستوی و تسوا یک بود با همه آنها کاتبه داشت. نام قهرمان کتاب فوما است، فوما پسر تاجری است که کشتی های متعددی دارد، آیا میتوانید نام این کتاب را برای ما بنویسید.

تقسیم فرش

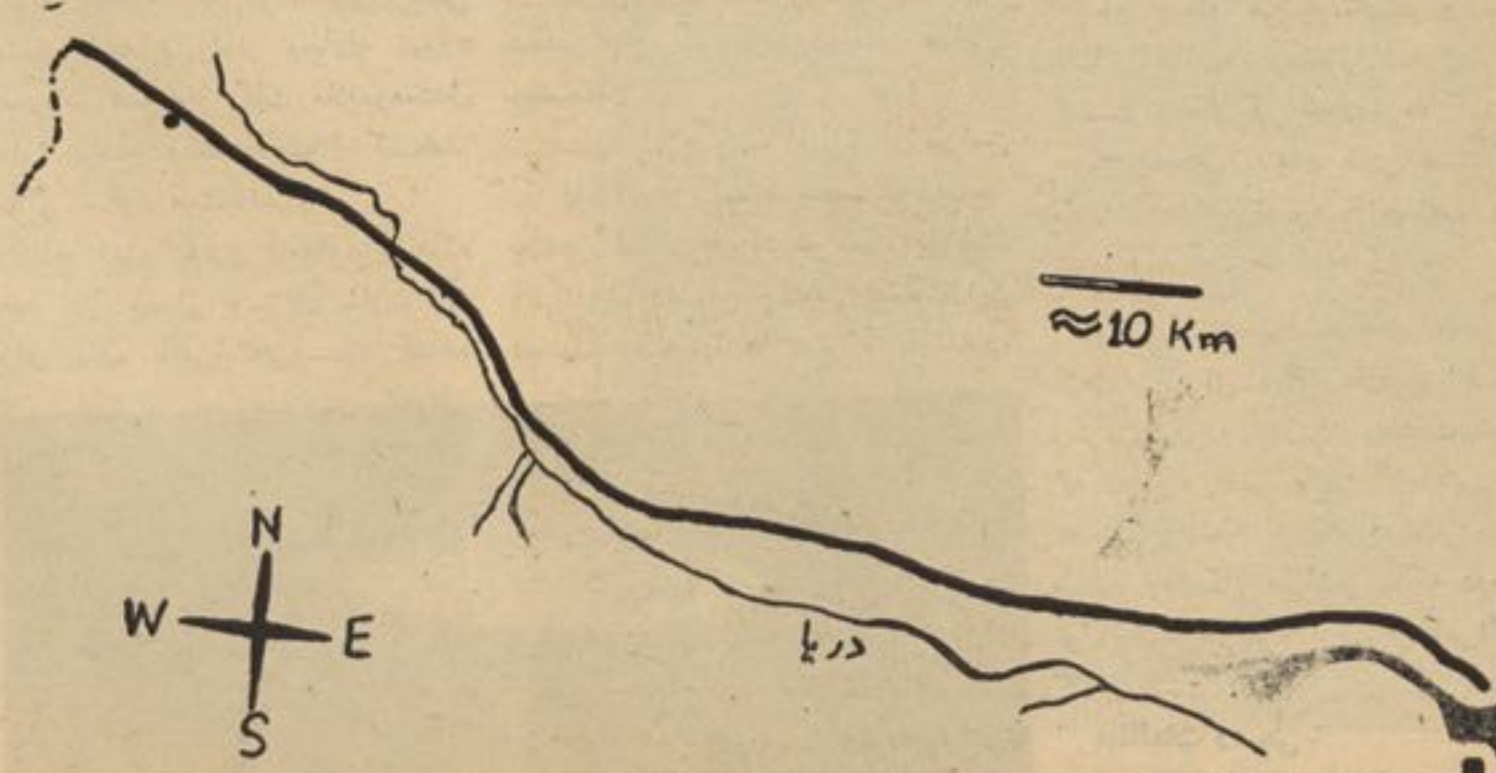
یک فرش مربع شکل به سه خواهر به ارث رسید چون یادگار خانوادگی آنها بود هر سه نفر میخواستند قسمتهای مساوی از آنرا برای خود نگه دارند ولی هر قدر کوشش کردند نتوانستند آنرا به سه فرش مربعی کوچکتر تقسیم کنند. تا



اینکه یک ریاضیدان ما هر به کمک آنها رسید وی موفق شد که فرش را به سه فرش مساوی مربع شکل تقسیم نماید آیا میتوانید شما هم همین کار را انجام دهید؟

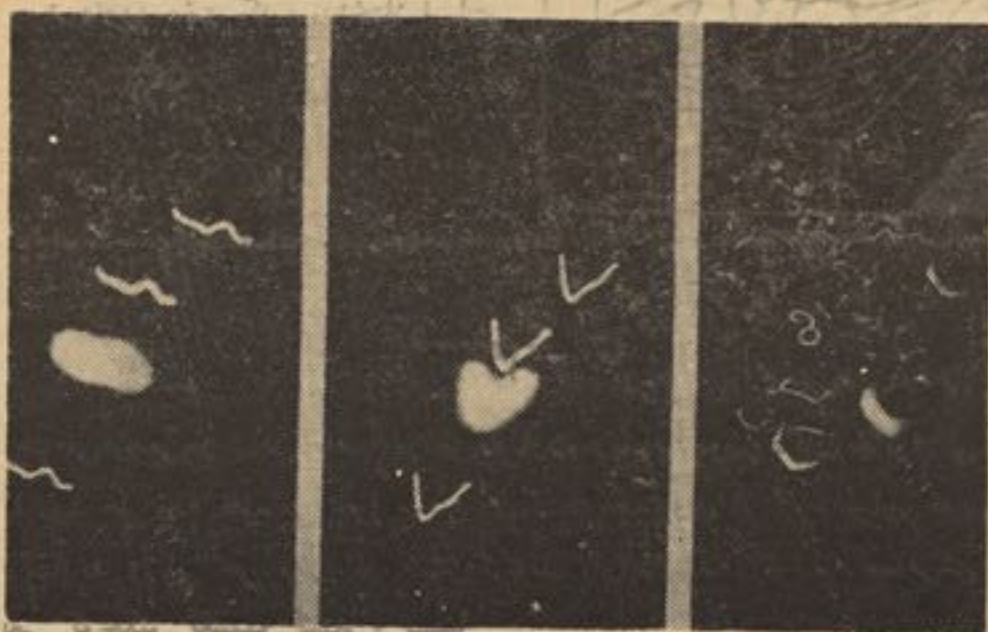
ماو کشورما

نقشه را که در زیر ملاحظه میفرمایید یکی از شاخه های کشور را نشان میدهد که اگر خوب به آن دقیق شود و ضمناً بعضی خصوصیات دیگر نقشه را مد نظر بگیرید بدون شک نام شاخه ها و موقعیت آن به خاطر شما خواهد آمد این را هم بخاطر داشته باشید که مربع کوچک سمت راست از مرکز یک و لایست کشور نمایندگی میکند!



آیا بشقاب های پرنده حقیقت دارد؟

آخرین راپور در باره این راز کهنه!...



بعد از چندین سال مطالعه بالای بشقاب های پرنده شواهدی بوجود آمده که تعداد کثیر اجسام پروازکننده نامعلوم، عناصر الکترونیکی طبیعی و حقیقی میباشد.

از جمله دهها هزار راپور های حاصله در مورد اجسام پرنده که توسط قوای هوایی ملکی اضلاع متحده امریکا، پولیس داخلی امریکا و گروپ تحقیقات خصوصی تهیه و به صورت عموم قبول شده درخواست مشترک ذیل داده شده:

۱- در اکثر از راپورها مشاهده شده شاید ۹۵ فیصد یا اضافه تر ناشناخته از ماده های عام در فضا از قبیل بالون های هوایی، ستارگان، طیارات جت و هلیکوپترها، سیارات و تسبیلات آنهایی مثل (سکای لاپ) میباشد.

۲- بعضی از ماده ها غیر از این نوع که قابل ذکر است برابر نمیشود. این هابشقاب های پرنده اصلی را بوجود میآورند و توسط قوه الکترونیکی تئوری امکان شرح دادن را دارد.

۳- تا حال هیچ ماده باین وسیله مشاهده نشده حالا شواهدی بوجود آمد تنها بزرگان رسمی را قناعت دهد که این اجسام از اتموسفر بیرون آمده اند.

عجله در جلب توجه:

از بین بردن نظریات جدید درباره اصلیت و ماهیت اجسام یو-اف-او-اس که باعث دوباره ظاهر شدن در هفته های نزدیک اضافه تر در نصف ۵۰ ایالات دیده شده است.

بعضی از سیانتیست های کنجکاوی درباره این مشاهدات بحث نمودند و باین نتیجه رسیدند که امکان این مشاهدات در نتیجه یکنوع واقعه طبیعی است.

جریان جدید یو-اف-او-اس نشان میدهد که آنها عینا در تعقیب همان اساس سال های پیش و راپور های سرتاسر جهان هستند. این اجسام غیرعادی زیاد تر در روشنایی شب یا با مقدار عموما به صورت کتله های روشنی دهنده بشکل میتر مانند بهر طرف حرکت نموده باعث تغییر رنگ در مقابل سیارات و موتور های حرکت کننده می باشد اینها بسیار دلچسپ بوده و دارای صدای بلند هستند.

خطیوط فرستنده، قوه بسیاری اجسام را در نزدیکی قوه برقی بوجود می آورد. طیارات و ماشین های حرکت کننده در اطراف ماده های مشاهده می توان ترا مشكلات رادیویی و سیستم برقی داشته اند.

شکل و ظاهر اجسام روشن:

يك نفر سیانس دان متذکر شد که ممکن بعضی یا شاید همه این مشاهدات توانسته بصورت يك حادثه برقی شکل يك توپ درخشان را گرفته باشد. این توده های روشنی دهنده باشعاع رادار مجادله نموده و بصورت عموم حرکات ملایم و معتدل رادار را بودند و بعضا بدون کدام انفلاقی مفقود میشدند.

واقعا این تیوری نامعلوم ماند که شاید این اجسام یو-اف-او-اس دارای تیپ برقی تحریک کننده

اشند که در يك زمانی روی شان آزمایشی به عمل آمده بود مگر تنها يك ورقه بسیار كوچك این ماده آنها نه بصورت قاطع در لابراتوار شخصی در نزد يك واشنگتن دی.سی قرار دارد.

این قسم لورکس آزمایش ها چندین سال پیش به فولز چرج دروملیار - ای- ساتیزس انتقال داده شده است. در يك کلید آزمایش بخار آمونیا را توسط يك نیروی الکتریکی بر حسب ولت و حرارت دادند بالنتیجه یک تعداد کثیر گاز را با قالب اجسام یو، اف او اس - ارتباط دادند. این توده ها بصورت ریکارد معکوس شده و بشکل يك بشقاب پرنده درآمدند. بعضی اوقات این اجسام غیرعادی با حاشیه هلکین های خورد و مدور مانند، نمایان میشدند.

مدل یو-اف-او-اس در لابراتوار که قطر آنها چندین انچ و یا زیاد تر است بالاخره آنها اقدام داشتن چندین قسم از این اجسام را که بارها ارتباط با بشقاب



های پرنده داشت کردند و این اجسام قادر بودند برای دقایق زیادی در يك نقطه مدور به چرخ درآیند یا بسیار پائین عمیق و یا بسیار بالا. تقریبا چندین مرتبه اجسام مذکور حرکت تندی را در پیش می گرفتند. اکثر اوقات حرکت شان به سرعت فوق العاده زیاد پیش از تغییر یافتن لورکس مربوطه میبود بعدا در عین سرعت قوی سقوط نموده خاصیت خود را از دست میدادند.

راپور های راجع باین ماده های عجیب اضافه کرد این اجسام فاقد خاصیت و مشکلات هستند ولی عمل شان با توافق و هم آهنگ است. ساینس دانها کشف کردند که اجسام مصنوعی یو-اف-او-اس علما توانسته بودند باشعاع رادار کیفیت و چگونگی خود را به کمترین حصه اتصال بدهند قادر هستند و بامیزان چارج رادیویی اجرای وظیفه نمایند.

مگر آن عمل تجربی مقدمه آزمایش برای دیگر مقاصد اجسام انفرادی بود و به زودی ملتفت شدند که دوباره تغییر یافتن آزمایش ها به شکل نقطه بزرگ در فضای آزاد قیمت و مشکل میباشد. که در طبقه اول راجع به قوه برقی و عکس العمل گاز هاست.

مطالعات رسمی:

بعضی دانشمندان عقیده داشتند که یو-اف-او-اس از يك فضا بقیه در صفحه ۵۹

نیست که نیست

از: محمد امان فارغی

جلوه مشتاق لقايت نظري نيست كه نيست
حيرت آباد جمالت بهري نيست كه نيست
جوشش عشق تو در بحرو بري نيست كه نيست
آتش شوق تو در خشك و تري نيست كه نيست
گرچه سر ها همه در راه تو رفتند بباد
خاك درگاه تو بي پاوسري نيست كه نيست
نه من از تبغ جفايتود ل افكارم و بس
زخمى تير نگاهت جگرى نيست كه نيست
نه همين سرو بود پاي بگل از خجلت
منفعل پيش قد تو شجري نيست كه نيست
تو ميند ار كه شوق بدلم نيست كه هست
ذوق پابوسى خوبان بسري نيست كه نيست
لاله را دل ز غم از سوخته باشد چه عجب
آتش عشق تو بريان جگرى نيست كه نيست
فارغى بخت بد از يار ترا كرده جدا
سرخوش از دور نگاهش دگرى نيست كه نيست

از : « ظفر مند »

شاعر آزاد

حق گويم و حق بويم
« در دشت مكان دارم »
« هم فطرت آهويم »
آزادى سرشت من
هست حورو بهشت من
زيباست سرشت من
من قيد نمى خواهم
حق گويم و حق بويم
من شاعر آزادم
روستاست مقام من
من زاده كو هسارم
آماده اينارم .
پستى نپذيرم من ،
عظمت نپرستم من .

صحنه در صحنه

بيضاى جمهورى

از: ناصر نصيب

بکشور چون پراه افتاد تا آواى جمهورى
چشميرين ميرسد در گوشه انجواى جمهورى
گرفته شادمانى سربسر اطراف ميندا
بهرگس بنگرى سرشار از صهبايى جمهورى
بوصلش روزگارى مژده، دل ميداد تاروى
ز پرده رخ نمود آن شاهد رعناى جمهورى
نياز مملكت ميخواست تا آيد نظام نو
بدستراد مردى شدينا، مينايى جمهورى
يسان برق لامع از دل شب گشت تابنده
منور ساخت کشور، گوگب بيضاى جمهورى
چه ايامى كه دلها در هوايش بود جولانگر
درخشان گشت تا اين چهره زيبايى جمهورى
سحريك صبا اين مژده را آورد، در گلشن
كه بلبل نغمه پرداز آمد از فتواى جمهورى
تحقق يافت بارى آرزو هاى كهن آخر
كنون شد پرتو افكن در وطن، سيمايى جمهورى
خريدار است از جان پيرو بر ناباهه عشرت
بيازا وطن گرم است بس فحواى جمهورى
فساد و خودسرى سربسر نابود ميگردد
نگه كن فرس عام و ديده بينايى جمهورى
مملستان وطن يار و تقي و زيباست، از تگهت
رسيده زانكه با صد شان و شوكت پاي جمهورى
سعادت يك جهان خواه « نصيب » از خالق بيجون
موفق باد دايم د هبر دانايى جمهورى

از: غلام سخى راهى

خورشيد وصل

بياساقى خرابم كن بيك ساغر شراب امشب
بيامطرب كيا بكن بزن چنگ و رباب امشب
برو زاهد بكنج صومعه از بزم ما بيرون
بساط عيش ما برهم مزن خانه خراب امشب
مگر خورشيد وصل از پرده ظلمت بيرون افتد
بيران اى كاروان زندگاني باشتاب امشب
منور شد ز نور شمع رويت بزم غير آخر
بشام تيره ما هم بتاب اى ما هتاب امشب
بيا در كلبه تنهائى ام باري تماشا كن
كه اشك از ديده ميارم بدامن چون سحاب امشب
اگر بى پرده بنمائي من گوشه ابرو
براى ديدن دويت بر آيد آفتاب امشب
مبادا از خجالت زير پايت جان بسپارند
مرو در بزم خوبان اى پريو بى نقاب امشب
زدستم گرنگيرد محتسب پيمانه مى را
بنوشم ياده ايساقى فراوان بيهساب امشب
اگر شرح غم هجران نويسم بيگمان راهى
صد اى ناله خيزد هر كجا از شيخ و شاب امشب

از : محمد كريم و اكمل

حلقه زلف

زلف را حلقه مكن تا نكشى فر يادم
نگهت دور مكن تا نكنى ناسا دم
مى زهر است مخور تا نخورم خون جگر
خط آن مژه مكش تا نروى از يادم
عشق را با زى مگير تا نهم سر در كوه
نازشيرين مكن تا نكنى فرها دم
رشته در زلف مبنده تا نشوم در بندش
طره را تاب مده تا ندهى بر باد دم
شوق مستى منما ورنه بسوزى ن جانم
عهد از ياد مبر تا نه كنى بنيا دم
زلف را مشك مزن تا نبرى از هو شم
ناز با مژه مكن تا نكشى فر يادم
نگهم كن ديگر تا بسخن نيست مرا
مژه خم كن كه نكنى زين همه قيد آزادم

اين عكس جالب را دو شيزه شريفه اخترى براى صفحه دوستان
فرستاده اند. البته با شر حى كه در زير آن ميخوانيد :



ميمون : اگر نميتوان باند يشه دختر ك همراه شد، رست ظاهر ش را
كه ميتوان تقليد كرد.

شماره ۴۹

راپور از: ضیا روشن



گل زرین



غلام حضرت



گل عوض

نشان میداد گفت من در عقب کندو هستم هر گاه صدای از تو بیرون شد از کندو آرد بیرونست کرده با همین کاردسرت را از تن جدا می-کنم و دو باره با گفتن این الفاظ سر کندو آرد را مسدود کرد.

حیران ماندم چه گپ است و چرا این مرد بعد از چند روز مرا تهدید کرد در همان لحظات صدای خود را

بقیه در صفحه ۶۰

ماجرای جوانیکه ۶۰ شبانه روز دختر ۱۱ ساله را اختطاف کردند

۷۲ ساعت رادر کندوی آرد در حالیکه با کارد گاو کشی تهدید می شد زندانی ماند

لنگو ته پدرش را دام نهاد و دخترش را برد.

چندان مهم نیست .. ما درم رابکم می طلبیم بعد از آنکه مرد دور و پیش خود را نظر انداخت بمن چنین گفت:

حاجت به مادر ت ندارد .. من دیدم لنگو ته پدرت را با د در عقب آن در ختان برده است.

چون قبلا از لنگو ته با آن مرد گفتگویی نکرده بودم فلذا سخن او را قبول کرده بطرف در ختان با عجله و شتاب روان شدم .. هنوز تجسس را پایان نداده بودم که دستمال بزرگی برویم انداخته شد گلویم با دست برای اینکه آوازم بیرون نشود فشرده شد هر قدر برای رهایی خود تلاش کردم تلاشم در برابر بازوان آن شخص جهت رهایی ام پیچیده بود، هنوز که نیم ساعت نگذشته بود خود رادر اتاق تاریکی یافتم که بالای سرم همان مردی که قبلا سر را هم سبز شده بود دیده شده اودر حالیکه گارد برانی در دست داشت با تهدید از من خواست آواز نکشم و جهت فرار شتاب و عجله نکنم، - بسان پرنده کو چکی درین حال عقاب تیزپرو بالای خودم را محصور

در حالیکه خود ش رادر آغوش پدر ریش سفیدش گرفته بود جریان اختطافش را که ۶۰ شبانه روز از پدرمادرو برادران کو چکش و مهم تر از همه از مسکنش دور بود چنین میگوید:

چون دختر بزرگ خانواده خود بودم، برای کمک با مادرم همیشه شستن لباس های چرک را انجام میدادم در یکی از روزها که هوا طوفانی بود و باد به شدت می-وزید تکه چند از لباسهای شسته شده را باد تیت و پاشان کرده بدور انداخت که به زود ترین فرصت همه اش را جمع و جور کردم و لسی لنگو ته پدرم را نیافتم.. پالیدم.. هر طرف را گشتم ولی از لنگو ته اثری نشد پیدا بکنم، در همین فرصتی که خواستم موضوع را با مادرم در میان بگذارم که دفعتا مردی میان قد سر را هم سبز شده پرسید:

جان کاکا یش چیزی را گم کردی..؟

در حالیکه سر ابا یش را نظر کردم و دیدم چهره او نا آشنا است مضطربانه برایش گفتم:

دغرونو په زړه کی

کیده ، په ښه شان د پاتریسکا ،
زیریدنه وشوه له خو هفتو نه
وروسته په عادی ډول می زده کړی
ته ادامه ورکړه او زما لور په وړیا
توگه د وړکتون له خوا د نورو
کوچنیانو په شان سا تله کیږی چی
د فراغت په وخت یی گورم او خپله
مورنی مینه بری کوم .

زه د پوهنتون د لیلی په هغه
برخه کی هستو گنه لرم چی
دمپرو خو او اولاد لرنکو میرمنو
له پاره ټاکلی شویده نو مو پی
د هستو گنځی میا شتنی کړا په
اتیا (ستوتینکی) بلغارایی پیسی
وښوده چی دده د میا شتنی معاش
سلمه پر خه تشکیلولی .
د یوی بلی پو ښتنی په خواب



کی وویل چی دوه دری کا له نور
به هم دلته پاتی شی خرجی زده کړه
پی پای ته ورسیری وخت په دیسه
پختکتیا سره خفلی ، زه دومره
مشغوله یم چی حتی د وخت په
تیریدو هم نه پوهیږم ، لکچر و نه
او سیمینا رو نه تعقیبوم د صنفی
کارونو له پاره درسی تیاری نیمه
اوبه روغتون کی عملی کارو نه
کوم چی په کا فی اندازه د زده
کړی له پاره مدد مواد گټل کیږی
زه او زما ملگری بوئیکا د شپي تر
نا وخته پوری په گډه سره کتابونه
لولو ، کله چی ستو ما نه شو نوږه
ور ته د گانا په پاره کی خبری کوم
او هغه راته په خورا دلچسپی سره
غوږ نیسی ، گانایی موزیک اوډانس
سره هم پوره علاقه څرگندی .

دجنوبی قطب له سپینو ...

مکر دقطب دپلنوالی په ۱۲ درجو کوی . مکر داتومونو او مولیکو لونی
او ۴۷ دقیقو کښی ، ناخا په دخلو ر وړانگی دقطبی دایری دپاسه دمخکی
واړو تراکتو رونی ماشینونو کنگل په ۷۰ کیلو متري او تفاع کښی
ونیو اود ده او ملگرو دپاره یسی د
تباهی داسی مقدمه برابره کړه چه
که د امریکی دای الوتکی او هیلکو
پترو نه ددوی مرستوته نه وای رسیدلی
امکان درلود چه تر کلونو کلونو
پوری به په منجمد ډول هلته پاتی شوی
وای .

پاتی په ۶۲ مخ کښی

بقیه صفحه ۴

دردفتر مدیر

- بلی و قتی مقالاتم چاپ نشد ،
اشعارم که باید چاپ شود .
با در ماندگی میگویم :
- بلی ، باید چاپ شود . این
اشعار را در چه مدت سرودید ؟
- در مدت یک هفته .

دوسیه را روی میز بسمت من
می کشاند و من آنرا از روی میز
بلند میکنم . تا حدی سنگین است .
شاید کاغذ هایی داخل دو سیه
بیش از شصت یا هفتاد صفحه باشد
هفتاد صفحه که پر از قصیده و غزل
و رباعی و شعر نو است .
میبرسد :

- چاپ میشود ؟
وقتی حرف میزنند دستانش می-
لرزد و خشمی پنهانی در وجو دش
میدود .

میگویم :
- باید ببینید ! ببینید ، که مثل
مقاله هایم نشود .
بعد میگوید :

- خدا حافظ و باعجله از اتاق
بیرون میرود . و من میمانم و یکه
دوسیه ، دوسیه که می تواند دیوان
کوچکی شود از یک شاعر ، شاعری
که شعر گوئی او بیش از ده روز
سابقه ندارد و انگیزه شاعر شدنش
هم اینست که مقالاتش چاپ نشده
و برای نام آوری به شعر و شاعری
رو آورده است .

«جان تا لبوت» ددغی ادی دبرښنا
میخا نیک ، په قطب کښی ددعکس
اخیستلو په پاره کښی ماته یو په زړه
پوری ټکی بیان کړ . هغه وویل کله
چه دغی سیمی ته ورسید دفروری
میاشت وه او دقطبی شپږ میاشتنی
نامتو شپي څخه دوه یادری میاشتنی

تیری شوی وی اوله دی امله چه د
قطب دنامتو سپیدی وخت رانږدی
کید ، ده تصمیم ونيو چه د سپیده
داغ ددعکس اخیستلو اوخپلو دپاره

دای دپاسه مخصوص اتوماتیک
ماشینونه اودستگا وی ودروی خو
زردی ته متوجه شو چه ددغو دستگاؤ

اتوماتیک ماشینونه به کنگل شی
څکه چه د هواد یخنی درجه به په هغه
موقع کښی تر صفر لاندی ۷۰ ته
ورسیری په دی ډول دی ته مجبور شو
چه ددغو دستگاؤ دپاره دینځ په ضد

یوداسی بوښ جوړ کړی چه حتی
پخپله هم تر یوی مودی پوری ټکی
واوسپیری اوله بیلو بیلو زاویو څخه
دعکس واخلی او په دغه کار بریالی هم
شو . او اوس اوس له قطبی سپیدی
څخه دده رنگه فلمونه څه دپاسه یو
ملیون ډالره ارزښت لری .

قطبی سپیده له علمی پلوه دلیر
توزیاتو وړانگو لاندی دالکترون او
پروتون دخلاندو یوه بشپړه ښه ده
اود هغه راختل ددی سبب کیږی چه
دمخکی مقناطیسی سیمه په زړه پوری
اندزه انحراف وکړی اوالبته په قطب

کښی مساله محسوسه نه ده څکه چه
په دغه سیمه کښی قطب نما کارنه

سپیده‌ها اینجا آرام است

هر دو رویداد اصلی فلم بر يك پایه بنا یافته است: جنگ بر فرد اثر میگذارد، پیر همانه آرزوهای فرد را لکدمال میکند، کاخ سعادت فرد را فرو میریزد. و فرد برای جنگ بی تفاوت است: زن و مرد، پیر و جوان، کودک و سالخورده باستکدلی نابود میشوند. و آنوقت مرد کوچک به پا میخیزد - با سر خورد به جنگ آبدیده میشود - به جنگ دشنام میدهد، به جنگ افروزان نفرین میفرستد، خشم و غضب دیوانه اش میکند و میخواهد انتقام بگیرد و باکی ندارد اگر درین انتقام جانش را از دست بدهد.

گروه غصه داران

بخش اول فلم بر معرفی آدمهای فلم تمرکز یافته است. این آدمها (دختران و صاحب منصب) همه غصه دارند. غصه هایی که جنگ به بار آورده است. ولابد در همان آغاز همدگر را خوب درک می کنند، کم از کم دختران همدگر را خوب درک میکنند، و غصه هایشان بخاطر چیز هایست که از دست داده اند. به خاطر شادبها و سعادت های بر باد رفته است. گذشته های زندگی این آدمهای غصه دار به شکل صحنه های بازتابی خاطره ها روی پرده می آید. و این صحنه های گذشته شکوهمند زیبا و رنگین است.

کارگردان برای نشان دادن تضاد گذشته های شیرین و حال تلخ و ناخوشایند، شیوه بی جالب

بقیه صفحه ۱۳

یک کشف جدید

یوهننون انقره از نظر خویش دفاع نمودم تا آنکه در کنفره که از ۱۶-۲۰ سپتامبر سال ۱۹۷۳ در انقره دایر شد راه یافته و بالاخره ازان جا نیز تصدیق بدست آوردم. امینوارم این عمل من از یکطرف خدمتی برای هموطنان و نوع بشر بوده و از جانبی تشویق برای جوانان حاضر و آینده کشور عزیز ما گردد تا باشد که روزی همه مشکلات ما توسط همین جوانان در همین خاک حل شده و برای جهان بشریت مصدر خدمتی گردیده باشیم.

معلم ثانی ابوفارابی

تخمین زده میشد، اما دانشمندان مشهور احمد آتش طی مقاله ای که اینکو نه نظریات را طی تحقیقات سال ۱۹۵۰ بمناسبت هزارمین سال لکرد فارابی در ترکیه انتشار داد، تعداد آثار فارابی را ۱۶۰ معرفی کرد و آنها را یکا یک شمرد در مورد محتوای عمومی آثار فارابی و تصنیف این آثار نیز در منابع شرق و غرب نظریات گوناگون موجود است، اما فارابی شناسان معر و ف م، خیرالله یف که درباره آثار و افکار این دانشمند تحقیقات وسیع و عمیقی انجام داده و کتب در رسالات متعددی درین زمینه به نشر رسانده است، مجموع آثار فارابی را نخست به دو گروه منقسم میسازد: ۱- آثار یکه مشتمل بر شروع و توضیحات بلا واسطه فارابی بر آثار دانشمندان یونان و دیگر دانشمندان معاصر او و متضمنین مناظره هایش با آنان میباشد ۲- آثار اصلی که بخاطر حل مهمترین مسائل علمی و فلسفی وقت تالیف نموده است.

محقق مذکور معتقد است که ضرورت این نوع تقسیم آثار فارابی طور عینی ناشی از خصوصیت و مضمون آثار مذکور میباشد و علاوه برین این نوع تقسیم دارای مزایای خاصی است: نخست اینکه در تصویر تکامل تدریجی فعالیت علمی فارابی بما کمک میکند و ثانیاً در اثبات پایه بودن ادعای برخی از محققین مغرب زمین در مورد ایجاد های علمی فارابی، بحیث یک دلیل موثر خدمت مینماید.

در بسا منابع غربی دایر به تاریخ و فلسفه از اصالت و مستقل بودن افکار اجتماعی، فلسفی قرون وسطی شرق نزدیک و شرق میانه و از نقشیکه این افکار در تکامل مدنیت جهانی داشته اند افکار اجتماعی، فلسفی قرون وسطی افکار بمثابة تصورات کاملاً پندار گرایانه تصور میگرد و از اینکه فارابی دانشمندی دارای استعدادی خلاق و آفریننده و اندیشه های مستقل و اصیل بوده است، انکار بعمل می آید و فقط بحیث شارح آثار ارسطو و بمثابة کسیکه افکار اجتماعی فلسفی یونان را تفسیر کرده و در شرق پخش نموده است معرفی میشود. دانشمندان واقع

بقیه صفحه ۳۵ سرگذشت...

«ایزادو را» گفت: - من همه چیز را خوانده ام نوشت چرا ننویسم؟ دیگر هیچ چیزی که جنبه شخصی داشته باشد، برای من باقی نمانده است. من به مردم تعلق دارم و مردم با من همه چیز را در بساطه من بدانند می خواهم مردم مرا درست بشناسند اگر این کار صورت بگیرد، ذهن مردم در باره من چقدر تغییر خواهد کرد.

هر کس «ایزادو را» را هنگام گفتن این کلمه ها میدید، میفهمید که او درباره گذشته هایش فکر میکند، این حقیقت در چشمهاش او خوانده میشد.

آتشب، در حالی که بصورت مبهمی از گذشته ها سخن می گفت به «گابریل دانزویو» روان نویس معروف اشاره کرد:

- من هرگز او را دوست نداشته بوده ام ولی «دانزویو» از دلدادگان بزرگ جهان ماست. او مردیست زشت و بد سیما، خیلی هم زشت است، ولی این نکته برای يك زن زیاد ارزش ندارد، زیرا سخنهایی که «دانزویو» میگوید، کاملاً بی نقص است. او روزی دستهای مرا در دست گرفت و گفت که به نظرش دستهای من بسیار زیباست. البته این سخن را مردان بیشماري پیش از او بمن گفته بودند. اما او چیزی دیگری نیز گفت. او گفت «ایزادورا دستهای شما مانند دستهای فرشتگان است که میکل آنژ رسم کرده است».

سنحیف کمار پیرامون زندگی

شرعیلا تیگور:

اوکه بمطالعه ذوق سر شازی را شسته، در ادب سیاست و غیره دستی توانا دارد، تا حال در قلمهای (چتر تر هینیونا نندار) رولهای هیرو و هیرو وین را ایفا کرده ایم. اینم.

اوکه در تخیل ستایل خاصی را تعقیب میکند صرف بحرف از واقعانی آگاهی دارد که در سراسر جهان اتفاق می افتد.

شرعیلا که در قلم فهم قابل ملاحظه داشته و در همه چیز تاحدودی وارد است، در اوایل محض نمایش اندام زیباییشناسی دلفریبی میکرد، مگر همینکه بعدها رولهای درستی بدستش رسید، دیگر او هم پیرایه گرایشش در هنرافزوده و تلاش خود را برای بهتر بودن چند برابر ارتقا داد.

اوکه از وجاهش نیز همانند قلمهایش موفق است هرگاه بصحنه قلم حاضر شود طراوت، لطیف و سرور را با خود بجا می آورد.

با همه وجود اظهار اعترا ف میدارم که اگر در آینده باو در قلمی مقابل نشویم منتی بدقسمتی ام میدانم.

ممتاز:

ممتاز اسم يك دختر شوخ بی باک و بی تکلف میباشد من زول يك دیوانه در قلم کپلونا مقابل او بازی میکردم مگر هر وقتیکه میگزاف تمام میشد با قهقهه بلند وی مواجه شده همیشه از شوخی وی بفرمان می رسیدم.

ممتاز هم که از جمله آر تیستان پروازیه میباشد دل پاک داشته و همراهانش را خیلی عزت و احترام مینماید.

ممتاز که در آینده در قلمهایی چون «همان واپکی قسم» با من روی پرده می آید آیداندر با علاقه و طیفه اش را پیش منبرد که هرگز خستگی احساس نگردد و بعضا چنان میشود که دیگر اعضای بونت ولسه میشوند ولی او همچنان خوش شدارد کسار کند.

زینت امان:

زمانیکه در قلم (سجایی) با شعی کپور همبازی بودم او گفته که هر گاه فرصتی قلمساز شود رول هیر ویش را بمن خواهد داد ولی از آنجا بیکه او همیشه بدله گوی بود این حرف او را بصیغه مزاح پذیر فتم ولی همینکه در قلم (منور لجن) رول هیرو را بمن سپرد دیگر بحافظه و تصمیم وی تسلیم شدم.

ممکنه همه توانایی و غیره خود را پس بپسازد.

اگر چه مادر هما میگوید که هرگز بین من و دخترش کدما مسو تفاه می جوید نیست مگر با منم اگر چنان نباشد پس چرا از مقابل شدن با من میپرسد و اگر چنان است که همالیتی مرا هنر مند خو بی نمیشناسد پس چرا رولهای پیش نهاد شده را به مقابل من نمیدارد تازمینهنر نمایشی مقایسوی مان واضح گردد مگر با منم درین مورد محض مادرش مقصود است نه خود وی چه اوست که همالیتی را داشته است تا از گفتنهایش پیروی کند.

اگر چه پشت سر گو بی و عیب جو بی اشخاص عادت نیست مگر صرف همینقدر میگویم که همالیتی بی وز حیات شخصی خود را آن دختر شمشیر باز قلم سبتا و گیشا بکلی متفاوت است با منم و لا بد ینشس میخوانند که راجع پاینده دختر شان تصمیم بگیرند و هم خود هما میتواند زندگی کنونی اش را پیروی کند.

وحیده رحمان:

یک هنر مند سنجیده و مختصر نیست که تنها هیچ همیا زیش را بنظر تحقیرنگریسته و احترام میگذازد بلکه این رویه جا دویی اش را در برابر همه روا میدارد و زوی همین ملحوظ طر فداران بشمار می آید در قلم بدست آورده و از طرف همگان احترام فوق العاده میشود.

ما تا حال در دو قلم (من مندر و صبح و شام) با هم یکجا ایفای نقش نموده ایم مگر نمیدانم که چرا مردم بعد از باره زول مان و عشق مان سخنپاشی تا درستی را ردیف میگردانند.

چون عشق بدون کدام آلودگی خیلی ها پاک و مقدس است و وحیده رحمن این لطفویا محبت بی آلاشش را در بوا بستر همه روا میدارد پس نباید روی این رویه انسانی وی کلمه عشق آلوده و عاشقی را گذاشت و هر گاه هر کسی در مقابل دیگران از همین رویه وحیده رحمن پیروی کند دیگر اندا جنکی برای اهل بشارت مفهوم نداشته و دلیا بمنزله بهشت خواهد شد.

بهیمه حال شنید خبر بیکه وحیده رحمان پس از ازدواج باونای قلموداع میکند - نه تنها برای من خیلی گران تمام میشود بلکه ازادانه میگویم که هنر مندی بنایه او باز پیدا شده نمیتواند او را نهایت احترام داشته و خوا هداشت.

بقیه صفحه ۳۷

سرگذشت دردناک ایزادورا

زینت امان که اضا قتر در قلمهای مانگن نماروی پرده آمده و روی همین عادت همیشه در لباسهایش گو فاگو بی بنظر میخورد، درین قلم رول مقابل من را دارد.

اوکه با پشتکار مداوم در اندک مدت - نصف اکثر سنهای کلاس اول پیوسته است درین قلم رول يك زن هر جایی را بپسوده داشته ولی آنقدر بدرستی و دلش را پیش میبرد که کمتر کسی میتواند با وی همسری کند.

زینت امان از طرف کلیه مشنوی لین دنیای قلم استقبال قیك شده و همیشه آینده در خسانی را برایش پیش بینی مینماید.

ریحانه سلطانه:

اوکه پس از ختم تحصیلات از قلم استیستوت بدنیای قلم آمده است خیلی بخود اعتماد داشته و برای بار اول در قلم (دستك) رول مقابل را ایفا کرد.

قلم دستك را هر دو بزحمت زیادی بازی کردیم ولی سر انجام همین زحمات مازایه بزرگترین جایزه که عبارت از (نشتل اوارده) بجایزه علمی میباشد نایل آورد.

ریحانه استعداد خوبی داشته و هرگاه رول در خود پسندش گیر افتد او را - چنان پر داس میدهد که چنگی بد لبها نزند.

ریحانه سلطانه پسندیده و خوش خلق است.

فیضی:

زما بیکه هنوز کودک بودم با شتیایی تمام از قلمهای نیمی دیدن کرده و از همان آوان هنرش را بی نظیر و باوقار مسمی خواندم.

زمانیکه پس از مرگ گروهت آصف صاحب (محبت اور خدا) مرا در برابر نمی پذیرفت دیگر احساساتم بکلی اوج گرفته و غرور خاصی در خود سراغ می نمودم چه آخر در برابر او قترین چهره زمان خود همیا زی شده بودم.

نیمی رول لیلی را در قلم محبت و خدا ایفا میکرد و اگر خدا می خواست که این قلم تکمیل میشد دیگر برای همگان ثابت میشد که نیمی بواقع همان لیلی پیرا بازی کرده است که در افسانها شنیده ایم چه میتوانم ادعا کنم که خداوند نیمی را صرف برای منظوری خلق کرده بود که رول لیلی را بازی کند.

نیمی در جریان شونتنگ قلم محبت اور خدا برای مان اشعار نقر اردو را با چنان ریایی زمزمه میکرد که سرانجام من هم شعر اردو و علاقه شدید پیدا کرده و اکنون کتب متعددی از اشعار اردو و زیب کتابخانه شخصی ام میباشد.

او را که تا حال بهمان خوبی و عادت باقی است نه تنها عزت مینمایم بلکه احترام فوق العاده بی نسبت باو داشته و دارم.

میکرد، در چشمهایش درخششی عجیبی دیده میشد.

در حالی که از سر میز شام بر میخاستم (ایزادورا) گفت:

- چون پول داده ایم، بو تل براندی را بخود مان میبریم.

بعد، بو تل را خودش برداشت و ما نیز راترک کردیم.

به دستهای فرشتگان میگل آنر تشبیه کرد.

کاملا روشن بود که این تشبیه سخت «ایزادورا» را خوش آمده است و هر وقت ازین موضوع صحبت میکرد، در چشمهایش درخششی عجیبی دیده میشد.

(ایزادورا) را خوش آمده است و هر وقت ازین موضوع صحبت

«ایزادورا» لختی خاموش شد و من فهمیدم که در باره گذشته ها می اندیشد.

سپس از اندیشه برون آمد و گفت:

- متوجه هستید؟ بسیاری از مردان بمن گفته اند «ایزادورا، دستهای شما مانند برگ گل است»

ولی تنها «در اتزیو» این بزرگترین عاشق پیشه جهان، دستهای مرا

دسته دوستان پیشین خود نماید.

اگر چه پیرامون وی سخنان عجیبی در اوایل بگوش میرسید که خودش هم افشانی برای تردید آن همه لفاظی ماروا نمیداشت.

اگر تنها دریک قلم (ساون کا گیت) با وی همبازی بودم مگر وی يك دختر با شخصیتی است.

لینا چند اور کر:

قبل بریکه هنوز هر دو با هم در قلمی از ساخته های راجه توانایی به نام (من چلی) روی پرده بیاییم همه مرا تهدید نموده میگفتند که همبازی بودنت با این دختر «بدقسمت» کار پسندیده بی نیست و نباید همراهش قلمی را تخیل نمایی ولی من در جواب میگفتم (بگد ارید تا خو شقسمتی من او را نیز طالع مند بسازد) و همان بود که راستی همینکه در قلمی (زروی تند ن) بنام (انپولی) جوړه شدیم قلم خوبی از آب برآمده و شپورت خو بی گمایی کرد.

اینک که قلمهای من چلی و ایمان هم آوازه جاننداری کسب نموده است در قلم دیگری نیز بنام (ایمن رنگ هزار) مقابل هم قرار داریم که ممکن است در قلمهای بعدی نیز در کنار هم باشیم.

در طرز کار او بیکه بی متوجه شدم که او هرگز به ناز و نخره متوسل نشده و نمی خواهد با طناز و پهای اضا فی با کسی مقابل شود. او خود را مطابق بهر صحنه آرایش نموده و به آزادی کامل رولش را پیش میبرد.

اگرچه در مورد وی نیز شایعا تی بگوش میرسد ولی چون همه حقیقت نداد او هم با بی اعتنائی همه شنیدش ها را با یاد فراموشی میسپارد.

او را از سببی دوست دارم که هرگز در ایام شونتنگ با اعصاب همیا زیش بازی نمیکند.

همالیتی:

از همه اولترامایان در قلمی بنام «دهوب جهان» با هم یکجا شدیم مگر قلم مذکور از تکمیل شدن شش رول دیگر از تکمیل شدن باز ماند چندی بعد بار دیگر در قلم (سیا اور گیتا) درین آواخر در قلم (شعلی) همکار هم دیگریم ولی باین تفاوت که هرگز بصفت هیرو و هیرو وین مقابل هم قرار نگرفته ایم زیرا همالیتی قرار داد هایی ازین نوع را مسترد میدارد.

شاید مطلع باشید که قلم ساز معروف قلمهای تلگو که اکنون قلم شار دایش را برانهندی نیز میسازد در نظر داشت نام همالیتی را ایفا کر نقشهای نخست قلمش استخدام کند، مگر هنوز شونتنگ آغاز نداشت بود که بعضی از او بهنگان همالیتی بصیغه اعترا ف میبرد و یو سسرو گفتند یا به عوض سنحیف هیروی دیگری را مقابل همالیتی قرار بدهد و یا اینکه از انتخاب همالیتی در برابر وی صرف نظر نمایند.

متن بود که مخلص قبل از آنکه فیصله ببرد و سسر را بشنوم خودم از میان کنار رفته و از منصرف شدنم ابلاغ کردم.

شاید روی صحنات شمع ویا مجسمات دیگر مطالب زیادی پیرامون ارتباط من و همالیتی مطالعه و شنید، یا شاید مگر صرف اینقدر علاوه میکنم که همالیتی هنوز به پیمانه نرسیده است که خوبی و زشتی خود را تحت کنترو ل خود داشته باشد چه وی آنقدر کار میکند که حتی برای استراحت هم موقع نمی یابد پس بزو دی

بدتر از مرگ

راستی اینجا غیر قابل تحمل است .
نمیدانم توازش بهائی که اینجا خالک و دود
میکنیم، چه لذتی می پری ؟
در واقع درام هم چیز جالبی نبود و در سمت
های آخر که انصاف هیچ چیز دلچسپی نداشت،
خنده های روزگی را میشد بغریب تشخیص داد .
پس از ختم درام ساعت حرکت فرا رسیده
بود . طبعاً زن مثل سایر همجنساش در
عزیمت تاخیر نشان داد . این البته بغایت
آن نبود که زن و مرد جوان را با هم تعقیب
کند، برخلاف این توقف او محصول تفکر
ناگهانی اش راجع به مرگ پسرش بود .
ایامارک درویش واقعاً خوشبخت بود ؟
چاک رفته بود مورتی شانرا از پارکینگ
بیاورد و در این لحظات انتظار اجباری با هم
مشغول تماشای آن مرد و زن جوان و زیبا گردید .
ولی در همان لحظه یک حادثه رخداد .
حادثه بی باور تکرر شد . اما او که اینک
رویا به طرف بارمیرفت تا از عمارت کالری
خارج شود ناگهان مرد دیگری در مقابل او
پیداشده دستش را محکم گرفت و گفت :
خواهش میکنم از میان جمعیت بیرون برویم .
لازم است باشما صحبت کنم مادرم !
لیدی سوی ون، در جوانی البته زیبا بود
و بسیار اتفاق افتاده بود که جوانان مزاحمت
میشدند و این تقریباً برایش بی تفاوت شد
بود، اما در این سن و سال فوراً میتوانست
بفهمد که این از آنگونه مزاحمت ها نیست،
و قضیه باید تا حدی جدی باشد . این مرد جوانی
تقریباً ۳۰ ساله بود و کلماتش نیز در قدم اول
چندان مبهم نبود . ولی گفت :
نام من لنتون است، سرمفتش لنتون .
این هم ورقه هویت من . و کارت کوچکی را
که در یک پوش شفاف پلاستیک بیاتر هویتش
بود به لیدی سوی ون نشان داد و قلب زن
به تپش درآمد . جوان گفت : اگر با من
بدفتر مدیر موسسه بیابید خیلی بهتر میشود .
وقتی لیدی سوی ون از فرط شگفتی مثل
اینکه در خواب راه برود، با آن مرد وارد اتاق
مدیر شدند ، در یک نظر در آنجا تابلو های
رقعی، تصاویر آرتیستیک، یکمیز، چند چوکی
و آن زن و مرد جوان را که به ایتالوی صحبت
میکردند، تشخیص داد . یک مرد چاق با
صورتی مرطوب از عرق که لباس تیره شب
در بر داشت ، نیز آنجا دیده که در عین آنکه
برای آن زن زیبا و مرد جوان ویسکی میریزد،
میگوید : نمیتوانم بگویم چقدر متاثر شده ام
از اینکه چنین اتفاق بدی در تیار من رخ داده
است .
ولی چون آن زن و مرد هنوز هم با حرارت
زیادین خود صحبت شانرا ادامه میدادند ،
ملفت اظهارات او نشدند . لیدی سوی ون،
که بزحمت دگر باره برخورد مسلط میگردد،
پرسید :
- چه واقع شده است ؟
لنتون جواب داد :
- این خانم سینیور تیا سونی ، گردن بند
الماس خود را مفقود کرده است . فکر میشود
این گردن بند، فعلاً نزد شما باشد .
لیدی سوی ون، مثل اینکه متفجر شده
باشد فریاد زد :
- چگونه جرات می کنید ؟
در عین حال با خود فکر کرد این جمله اش
چقدر شبیه بایکی از جملات درام ادا شده
است . مفتش لنتون تکرار کرد :
- آیا نزد شما نیست ؟
لیدی سوی ون، غرش گنان جواب داد :
- طبعاً نیست . این تصورات بیسوده بی
است . (لحظه بی سکت شد و بعد گفت :)
لطفاً بگوئید شوهرم نیز اینجا بیاید . او در
بیرون انتظار مرا می کشد .
لنتون ، شانه های خود را بالا افکند .
پسوی دروین شد و در آنجا با یک نفر پولیس

مبارزه با بیسوادی ...

یونسکو به اساس مطالعات وسیعی که در یک تعداد ممالک انجام داد، به
این نتیجه رسید تا سواد آموزی با کسب و کار مردم ربط داده شود .
این روش فعلاً در سیزده کشور روبرو به انکشاف تطبیق میگردد .
ناگفته نماند که سواد حیاتی بیشتر شامل امور تر بیوی بوده و انکشاف
اقتصادی را تا حدی بنیان گذاری میکند .
منبع پس از بررسی وضع بیسوادی در کشور و نواقص آن میگوید :
- به یاری خداوند (ج) و مطابق به آرزوهای قایمعلی ما، برای امحای
بیسوادی، پروگرام های وسیع و سریعی را تحت کار داریم .



یک صنف از کورس مبارزه با بیسوادی

سرگذشت دردناک

وقتی به طبقه پایین رستوران - رفتم ، کسی نی که برای غذا
خوردن نشسته بودند از رسم گذشت ما تعجب کردند . اصلاً
وضع ما خیلی مضحک بود :
برادر (ایزا دورا) لباس عجیبی به تن داشت (ایزادورا) کلاه سوخته
اش را به سر گذاشته بود و بوی تلخ زیر بغل داشت .
من اکنون خودم را به خاطر - قضاوت نا درست آن شب ملامت
میکتم . اساساً آنشب نمیدانستم که افتخار شام خوردن بایک نا بغه
را دارم . ولی اینقدر میفهمیدم که با تجربه ، بی نظیری روبرو شده ام
اگر آنشب کسی سر سر - ایستادم میکرد و میپرسید که این
تجربه را برایش شرح دهم میگفتم که از یک معبد ویران شده یو نا نی
بر میگردد - معبدی که را همه اش یکی از قبر مانا نتر از یدی های سده
مزد هم بود .
این نخستین انتباه من از (ایزادورا) به شمار میتواند رفت .
با قیدارد
دلایل زن حداقل هفت سال زندانی خواهد - حرف اصلی اینست که امروز مغز تو
شد . و حالا بزرگترین کارما سپردن این خبر بکلی از کار افتاده است . طبعاً می برد
به مطبوعات است . که این یک افتراست و فوراً هم بسون لندن
- فکر میکنید این اقدامات سبب خواهد حرکت خواهد کرد .
شد، مارک سوی ون به لندن برگردد ؟ زیرا لازم است مادرش را از حبس نجات
باید برگردانیده شود . زیرا یقین دارم بدهد . خوب بگو به بیم برای مطبوعات
تومیدانی که من نمیخواهم این زن سالخورده چگونه خبری ترتیب داده یی ؟
مدتی دوازده زندانی باشد .
- اگر بادیکن نام پیدار خبر، فوراً بی برد در دست داشت ، شد :
که این یک اختراست چی ؟

حضرت ابوطلحه انصاری (رض)

کافی است که حضرت رسول علیه السلام گفته اند: صورت ابوطلحه در سپاه بهتر از صد تن است.

ابوطلحه (رض) زنی داشت مبارز و مجاهد بنام ام سلیمه بنت ملحان که قبل بران با پدرش بن مالک «رض» ازدواج کرده بود، پیغمبر «ص» در مورد وی گفته اند: من در خواب دیدم که به جنت داخل شدم و در آنجا زن ابوطلحه «رض» را با کسانش دیدم.

آن زن قبیل از شوهرش ابی طلحه به مدین اسلام مشرف گردید، زمانی که از وی خواستگاری کرد برایش گفت: گرچه من یرایت خیلی رغبت دارم و تو نیز بمن همچنان تمایل ندیدی داری ولی تو مرد کافرومن زن مسلمان هستم اگر به دین اسلام مشرف شدی همان میرومن است از تو نه زرد می خواهم و نه سفید بلکه اسلام را از تو دارم پس اگر مسلمان شدی بانو ازدواج می کنم. چون اراده خداوندی به آن بوده ابوطلحه (رض) نزد رسول علیه السلام رفت و خواست اسلام خود را اعلام بیا در پیغمبر «ص» به اصحاب خویش گفت: ابی طلحه در حالی نزد شما می آید که عزت اسلام میان دوستان مشاهده میشود.

ام سلیمه با شوهرش در غزه حنین اشتراک نموده بدست راستش خنجر و بدست چپش جلوشتر شوهرش را گرفته بود و قتی که ابوطلحه خنجر را بدست وی دید آتش پوسید در جواب گفت: خنجر را بقطاری گز قسم اگر بعضی از مشرکین بمن قریب شوند شکم را توسط او پاره کنم، سپس ابی طلحه به پیغمبر علیه السلام گفت: آیا آنچه که ام سلیمه میگوید می شنوید که چنین و چنان میگوید: سپس رسول خدا ص فرمود ای ام سلیمه بدون شک خداوند کافی و نیکوکار است.

انس بن مالک (رض) روایت می کند که وی حضرت عایشه صدیقه وام سلیمه را در روز جنگ احد در حالی دیده است که آن دو تن در میان دشمنان را آستین نموده دیک را به سینه و شکم خود گذاشته بارها به مجاهدین غذا رسانیده اند.

هر چند که از حیات ابوطلحه (رض) سیری می شد همواره پیرو پی جهاد می کرد، در طول زندگانی رسول خدا علیه السلام غزا تا اینکه پیغمبر خدا «ص» از دنیا چشم پوشید، سپس ابوطلحه (رض) در طول خلافت روایت حدیث نموده اند.

در زمینه فرهنگ

دانشمندان در پرتو تشجیع و تشویق خلفا و زمامداران اسلامی، موقع یافتند تا در حدود توان و امکانات فکری شان، دست بکار شوند و نتایج زحمات خویش را در شکل یک معارف علمی بوجود بیاورند و ساحة علوم را پهن تر و گسترده تر سازند.

مساجد اسلامی حیثیت مراکز علمی ای را داشت که مجالس علمی در آنجا انعقاد می پذیرفت و خلفای عباسی خویش را حامی علم دانسته قصر خویش را بحدیث مرکز بخش و اشاعه تفالط و معرفت می شمرند.

چنانچه معتقد بالله (عباسی) در قصر خویش جاهای جداگانه برای بحث علما در رشته های مختلف علوم تخصصی داده بودند و برای این دانشمندان هر گونه وسایل زندگی و عطایا و بخشش ها، در راه گسترش علوم گوناگون میا بود تا مو لقاته به پیش بروند.

و مقام علم جهان شمول سازند.

در عصر خلافت (مامون) پیشرفت و نهفت علمی با اوج خود رسید که میتوان این عصر را عصر نهفت دانش و فرهنگ عمومی در تاریخ تفالط اسلامی نامود کرد.

بزرگترین عامل نهفت علوم درین عصر این بود که خلیفه خود دانشمندی بزرگ و عالمی نامی

آیا بشقاب های پر نده حقیقت دارد؟

مو صوف گفت که ریکارد در این باره بعد از سال ۱۹۶۹ گرفته نشده و از این لحاظ تجزیه و تحلیل شده نمیتواند.

اگر در آینده این بشقاب های پر نده قوای را برای مصنو نیت امریکا تولید کند (پانتگان) در آن صورت یک مقدار پول را مصرف خواهد کرد و موضوع بشقاب های پر نده را مورد مطالعه قرار خواهد داد.

سروی انفرادی:

بعضی از موسسات انفرادی مطالعات این رشته را به اساس مطالعات یو-اف او-اس تعقیب میکنند و برخی از آنها تحقیقات ساینفیک جوی را بدون پیروی از یو اف او اس پیش میبرند کمیته ملی تحقیقات پدیده های فضایی که مخفف آنان، ای، سی، پی می باشد هفده سال قبل با عضویت سه هزار عضو تشکیل گردیده و قدیمترین موسسات انفرادی به شمار میرود.

دفتر کمیته مزبور واقع واشنگتن دی سی و شعبات آن در تمام ایالات متحده میباشد. در رشته تخصص دی سیانیتیک فعالیت دارند.

نیاغلی استورات نکسن رئیس ان ای اس پی طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبر نگار یو اس - اند ودر رپورت راجع به اجسام غیر عادی که اخیرا در آسمان به مشا هده رسیده است چنین اظهار نمود:

بقیه در صفحه ۶۱

دونات

شیر، بوره، تخم مرغ و دار چینی را باهم مخلوط نمائید، سپس مواده را دوطرف رایکجا نموده خمیر نسبتا صاف بسازید، و بعد خمیر را تو سط ماشین آش ویاچوب مخصوص آش پهن نموده ذریعه ماشین مخصوص آن (اگر در منزل داشته باشید) ودر غیر آن تو سط دو سه قطی بزرگ و کوچک قطع نموده آنرا متعاقبا در روغن سرخ کنید، سپس روی آن مر با ویا بوره خوب میده شده بریزید.

دیگر بیرون آمده اند. آنها جمعا دوسال توسط یک تیم برجسته سیانس را آنها تحقیقات علمی نمودند که توسط داکتر ادوارد یو کاندون مکمل شده است. و این تحقیقات علمی مستقل در یونیورسیتی کلو رادو که رابطه مستقیم با نیروی فضایی داشت، جمع آوری شده است. در ایالات متحده امریکا این دسته ها تقریبا به قیمت ۵۳۹۰۰۰ دلار میباشد.

۱۵۰۰ صفحه این موضوع که در سال ۱۹۶۹ مکمل شده بود بطور خلاصه از این قرار است:

هیچ دلیل مستقیم موجود نیست دلالت از یک مفکوره قناعت کننده نماید واثبات شد که هر کدام از یو-اف او-اس ها نمایندگی از سفینه فضائی نماید، پس از مدت کمی بعد از آن قوه هوائی امریکا (پروژه کتاب آبی) خود را بند نمود که در مدت ۲۱ سال از دسامبر ۱۹۴۸ الی دسامبر ۱۹۴۹ آنها مشغول جمع آوری راپورهای بشقاب پر نده بودند ودر حدود ۷۰۰۰ آنرا تجزیه و تحلیل نمودند. خلاصه راپور قوه فضائی در آنوقت چنین بود:

۱- هیچیک از اجسام هوائی نامعلوم نشانی نگذاشته مگر معانده که به خطوط امنیت ملی باشد.

۲- هیچ دلیل موجود نیست که شاهد اجسام دیده شده از یک فضا خارجی باشد.

کدام تصورات زیاد تری موجود نبود که آیا این اجسام غیر عادی چه خواهد بود.

سکر تر نیرو فضائی آنوقت رابرت، سی سیمنز گفت که تنها این پروگرام تصدیق شده نمی تواند در حصر امنیت ملی یا علاقه به سیانس بعد از این بایند هیچ راپوری مورد قبول واقع نشود و برعلاوه باید کارگدی هیچ نگه داشته نشود و هم تحلیل صورت نگیرد.

یکی از نمایندگی های متمدن حکومتی بر حسب فیصله در اواخر اکتوبر به تفتیش آخرین راپور های یو-اف او-اس و طرز عمل منبع اجسام موجوده رسما گماشته شده بودند.

یک سخن گوی قوای هوائی سوال کرد که آیا قوای نظامی امریکا اکنون در باره این معما چه میکنند؟

باری اراده خروج به جهاد کرد فرزندان اش از روی شفقت و عفو فت پیش آمد نموده از کثرت نبرد و ازدیاد جهاد وی یادآور شدند، در جواب باو شان گفت: فرزندانم بدون شک پیرو جوان مارتحت طلب شده اند اسباب جنگ مر امپیا سازید، و قتی که بوی پیشهاد گردید که عوض او فرزندان اش بچنگ برو د ازین پیشهاد تاثر به سیمایش هو یسد ا شده شعار خود را ادا می کنند که انقروا خلفا و تقالا.

بعدا ابوطلحه (رض) در اخیر عمرش جهت غزا و اعلائی گفته الله در حال ایمان قوی بکشتی سوار شده خواست دعوت خدا را در پیرو بحر بسمع مردم برساند همان بود که درین گیرودار چشم از جهان پوشید انالله وانا الیه راجعون.

رفقای مبارز و وطن پرستی خواستند تا او را در یکی از جزایر دهن نمایند و تانه روز بکدام خشکه ای نرسیده بعد ا آنرا دفن کردند. تاریخ روایت می کند که چندی در خلال نه روز کدام تغییر نکرد این صحابه مبارز و قهرمان اسلام میان آب، هوا و آسمان در طول زندگانی خویش به جهاد ادامه داد و نامی از خود بیاد نگذاشت.

وفات این صحابه جلیل القدر در سال ۳۱ و یا ۳۲ هجری اتفاق افتاده بعضی ها سال وفات او را سال ۳۴ دانسته اند که در آنوقت سنش به ۷۷ سال میرسید.

روایتی وفات او را در شام و روایت دیگری در مدینه تایید می کند که حضرت عثمان بن عفان (رض) جنازه او را انداخته است. بهمه حال روایات تاریخی بپر قسمی که باشد همه بهوی اتفاق دارند که این صحابه مبارز در طول حیات خود از جهاد دست نکشیده است. بسیاری اصحاب از وی در طول خلافت روایت حدیث نموده اند.

بود. از نیرو عمال دولت از افراد دانشمند و اهل خبره، برگزید و عصر خود را در شکلی در آورد که دانشمندان در رشته های مختلف از قبیل ادب، شعر، طب، فلسفه، یکی یاده و یا بیست نبودند و دانشمندان از قبایل مختلف، بدور او گرد آمده از قدر دانی و توجهات وی پر خوردار بودند.

هنگامیکه در زمان خلفای عباسی، مراکز علمی بولایات و شهر های دیگر اسلامی مانند مصر و شام و غیره انتقال یافت، مجالس بحث و مناقشات علمی، در قصر حکام آن ولایات، برگزار میگردد و این مباحثات علمی، علاوه از مسایل دینی، علوم دیگری را از قبیل لغت، منطق، طب، دوا سازی و فلکیات، نیز مورد بحث قرار میدادند.

مراکز علمی در مدینه، بصره، کوفه، قاهره، یمن و غیره، بسیار زیاد بود و دامنه دانش را تا آسیا، افریقا و اروپا، رسانیدند و کتب و تالیفات و تدوین گردید که حیثیت دائرة المعارف را بخود گرفته و این کتب بحدیث مصادر غنی علوم و دانش نوین عرش وجود کرد.

بدین ترتیب، تمدن و مدیت اسلامی در اثر تشجیع خلفا از دانشمندان، و فراهم آوری کلیه اسباب و وسایل نشر و تعمیم علوم و معارف بشری در سراسر جهان اسلامی، با طراف جهان ما پهن و پهن تر گردید که بالتبجیه قرن پنجم هجری بطور خاص ازیر از نه ترین عصرهای بحث و مناقشات علمی در اواخر تاریخ اسلامی بحساب می آید.

ماجرای جوانیکه ۶۰...

بیرون نکتم در حالیکه روزهای گذشته درین باره بمن چیـزی نگفتند در همین فکر و خیال بودم که آواز... بلی... آوازی... خدا یا چه بگویم... کم بود در بین کندواز خوشحالی بمیرم که آواز بمن بیشتر و نزدیکتر شد... بلی او از

پدرم بود که بعد از یک ماه و یابیشتر از آن شنیده شد، دانستم پدرم سراغ من در همین مدت بوده از دور آمده... از دور... دور و برای یافتن من... برای گرفتن من در آغوش پر مهر و صفایش خیلی خوشحال

بودم... خوشحال برای آنکه امشب مهمان بودم... آری مهمان بوسه های گرم مادر و پدر و برادرانم و این مهمانی... مهمانی اشک های خواهد بود که همه ی مارا سیراب کند... سیراب دوره هجران...

وامشب من برای آنها قصه می کردم... قصه های گرم... قصه های یک ماه دوری خود را... یک ماه شکنجه و اسارت خود را... بلی از لعلهای انبوه من و از موهای غلوی من برای انجام مقاصد شوم خود آن نامردان جز چند تازی بستم نمائنده وازلکد های که همیشه برای سرعت کار و شغل خرو گاو استفاده میکردند در اعضای بدن من... بلی من که یک انسان بیگناه و معصوم بودم دریغ نمی کردند.

دانستم در کنار پدرم برادر خورد سالم نیز است و آنها خانه هارا تلاشی میکنند... برای یافتن من و شنیدن صدای چند نفر دیگر هم است که آنها نمایندگان قانون بودند که بپدرم جهت تلاشی خانه آمده بودند، چند لحظه صداها دور شد فهمیدم اتاقهای دور تر را می پالند... خواستم فریاد بکشم که من اینجا هستم و این جرأت را بخود دادم که دفعتاً سر گندم باز شد و این بار باز هم آن جوان گارد گاو گشتی را بمن نشان داد و دوباره به خاموشی تهدیدم کرد و این وقتی بود که صدای پدرم را شنیدم که گفت:

دخترم را نیافتم... قوامند آن صاحب شمارا بخدا رحم کنید... فرار دهنده دخترم همین ها هستند و جز اینها کسی دخترم را نبرد است... زیرامن معلومات کامل بدست آورده ام.

صدای بلند تری شنیدم که گفت: دخترت پیدا میشه پریشان مباش همه رفتند و من ماندم و کندو. من ماندم و جانم محمد و من ماندم و کارد گاو گشتی.

بسیست روز دیگر هم سپری شد و در همین مدت من بودم و ولت کوب و من بودم و توقعات نامشروع چند نامردی که همه برادر هابو دند و پدرشان هم از آنها حمایت میکرد.

از گل زرین که آثار غم و اندوه چهره طفلانه اش را مستور ساخته بود می پرسم.

در آنجا هیچ زنی نبود که لااقل جلو آن حیوان صفت هارا بگیرد؟ در حالیکه بطرف پدرش عمیق شد بعد از چند لحظه مکث نگران تراز بیشتر می گوید:

چرا، بودند زنها ولی بمن کمک نکردند خوب باقی جریان... راه کابل خانه دلاک... دلاک چاریکار بود... برادر غلام حضرت کسیکه مرا از کندز اختطاف کرد... چرا از پروان؟

بخاطر آنکه همه روز تحت تعقیب قانون بودند و ناگزیر برای کم کردن رد پایم بکا بل بخانه گل عوض دلاک در دهمزنگ ماندم. اما بفضل خدا و تلاش پو لیس کابل در دهمزنگ بیشتر از چهار روز نماندم چه در یکی از این روزها گل عوض دلاک بخانه خود آمده بر عکس جانم محمد برا در خود که با کارد گاو گشتی تهدیدم میکرد با یک نوت پنجاه افغانیگی از من خواش کرد هرگاه کسی صدا کرد و یا پسران گرد آرام در پس خانه نشسته و جواب نگویم:

حیران شدم باز چه نیرنگ است که بر من تحمیل میکنند چون در کند و تجربه به حاصل کرده بودم گفتم حتماً یا نمایند قانون و یا پدرم باز به سراغ من می آید هنوز دیری نگذشته بود که بعد از بیست روز صدای پدرم را شنیدم که مرا به نام صدا میکنند بنابراین بلا درنگ از زیر دست گل عوض دلاک فرار کرده بطرف حویلی آمدم و بعد از دو ماه دوری از فامیل رنج و غدا ب و ستم یک مشت مردان مجرد خودم را در آغوش پدرم یافتم و بعد از نیم ساعت وقتی پو لیس مرا از آغوش پدرم بیرون کشید که هنوز هم سیل اشک از چشمان پدرم میریزد. از پدر دختر که گل محمد نام داشت می پرسم:

برای یافتن دختر که چه مدت سرگردانی دیدی؟ در حالیکه سرش را لچ کرده نخست به دعای پو لیس و قانون پرداخت گفت:

دوماه بدون داشتن پول مزار شریف ننگرهارالی تورخم لغمان... شبرغان... تالقان... خان آباد... چاریکار و کابل را گشتم اما چون جوینده یابنده است خدا دخترکم رازنده بمن رساند.

می پرسمش: مادرش خبر شد؟ می گوید:

همان روز ذریعه تلفون گل زرین را با مادرش پو لیس کابل و کندز در تماس ساخته که هر دو طرف جز گریه سخن زده نتوانستند رود.

دبستودانکشاف او تقوی آمریت

دگران هیواد ملی افتخاراتو او معنوی هستیو دژوندی سا تلو اود علم او پوهی دلیو الانو دتندی ما تولاوود ذوی د علمی دخیری دذلیا زیاتو لو په مقصد دغه لاندی کتابونه ترچاپ وروسته کتاب پلو رنځیو ته د خرڅلاو دپاره وړ سپارلی دی.

- ۱- د علامه ابوریحان البیرونی په باب یو دروند تحقیقی او غوره اثر د لوی محقق سید حسن برنی تالیف د دنیا غلی عارض ژباړه.
 - ۲- په کابل کبزی د افغانی ستروپوه او نابغه ابوریحان د ذرم تلین د بین المللی سیمینار کامل متن (د داخلی او خارجی پوهانو دمقا لواو د ذوی دیقا مونو او وروستی پر-یکری یوه مجموعه).
 - ۳- ابدالی توره دنیا غلی غوث خیبری اثر (د احمد شاه بابا د فتو-حاتو په باب یو تاریخی ناول).
 - ۴- دملگرو ملتو منشورچه دملگرو ملتو دپولو خانگو او دهغوی د وظایفو او تاریخی گزارشاتو معرفی په کبزی شویده.
- پورتی گټور کتابونه تاسو په مناسبه بیه دابن اسینا کتاب پلورنځی څخه لاس ته راوړلی شئ.

آیا بشقاب‌های پرنده حقیقت دارد؟

در مدت پنج سال اخیر اکنون فعلا لثرتین دوره کار موسسه ما می باشد در شش هفته گذشته به اندازه تمام سالهای گذشته راپور های بما رسیده که نشان می دهد مردم ما اجسام غیرعادی را در آسمان مشاهده کرده اند . تجربه نشان میدهد که موسسه یو اف او اس در صورت مسا عدت در هر پنج الی شش سال به همین اندازه را پور مشاهدات اجسام عادی را خبر بد هند در سال ۱۹۶۶-۶۷ آخرین دفعه ای که راپور اجسام غیر عادی به مقایسه رسیده بود و این مشاهدات آهسته آهسته رو بکاهش گذاشته و به آخرین نقطه خود در سال ۱۹۷۶ رسید . از آن تاریخ به بعد راپور مشاهدات رو به افزایش پیدا کرد .

رئیس ان ای آس ای اظهار نمود که وفور مشاهدات مانند سالهای گذشته بوده و کم و بیش همان سلسله راطی در سالهای اخیر طی نموده است .

اکثر اجسام غیر عادی در شب دیده شده که بعضی از آنها روشن و بعضی تاریک و برخی هم پارتیکل های مختلف ظهور مینمودند اما نه موسسه سی سی پی ونه دیگر موسسات انفرادی قادر خواهند بود تا تجربه های جدی را به عقیده ساینس دانان برای معلومات بیشتری که راجع به «تیوری اجسام الکترونیك» بکار است ، حاصل نمایند .

برای امتحان چنین تجربه بنا بگفته یکی از ساینس دانان غیر حکومتی که همکار یکی اجنسی حکومتی مانند ان آس آ اداره ملی هوانوردی و فضائی و یا شاید تسهیلات مشترک یک گروه پ از یونیورسیتی های آمریکا امکان پذیر است یا نه ؟

مثال های آتی نظریه تئوری الکترونیک را تا اندازه تائید میکند : بتاريخ ۴ اکتوبر در ایالات میسوری حادثه رخداد که یک موتوروان در موتور لاری خود در حال حرکت «توب آتش» را مشاهده نموده که بسوی وی فرود می آمد تصادم آن شیشه های موتور را از هم پاشید و چشم موتوروان تا چند ساعت بعد از برخورد قادر بدیدن

مردی بانقاب بقه

«فیر» را که مرد با استعدادی بود والک نسبت به او اعتماد فراوان داشت ، نزد خود فرا خوانده شروع کرد به بالیدن کلید بکس . بیرون آوردن پندل کلیدروش ثابت او بود . او می خواست این احساس را ایجاد کند که می خواهد لبها سپایش را از تن در آورد ، زیرا کلید را جایی پنهان کرده بود که می بایست تمام سوز اخپا و درز های کرتی و واسکت را بدنبال آن بگردد . سر انجام کلید را از یکی از جیب هاپیدا کرد . پس از طی مراسم ، والک کلید دراز سوراخ قفل دروازه چرخاند و پله آنرا باز نمود .

در الماری آهنی چندان بکسهای متعدد گذاشته بودند که وقتی والک دروازه سیف را باز کرد ، بکس ها بطرف والک سرازیر شد . والک آنها را یکی بدنبال دیگر به فیرداد و فیر آنها را روئی میز نهاد .

والک در حالیکه اشاره به آن بکس بزرگتر می کرد گفت : « ما اولتر بکس پادینگتون را باز می کنیم .

بادر اظهار داشت : « این قیچی کاملاً کند شده ، به اجازه شما می روم و یک قیچی تیز تر می آورم » والک پاسخ داد : « عجله کنید ! » بالدر به سرعت از اتاق خارج شد .

در یک لحظه بعدی فیر با سرعت هر چه تمام تر بطرف دروازه خودش را پرتاب کرد والک از روی او خودش را به بیرون افکند . درست در همین لحظه صدای شکستن شیشه ها بگوش رسید و متعاقباً آواز غرش یک انفلاق و پخش شدن گاز بیوش کننده سراسر اتاق را فراگرفت . والک یگانه کسی بود که روی پا هایش ایستاده ماند . تمام

در لاس انجلس چنین اظهار داشته است . مردم واقعا بعضی چیز های را مشاهده می کنند که تخیلی نیست این هم حقیقت دارد که چیز های را مردم مشاهده میکنند قانع کننده نیست اما اینکه آن اجسام غیر

عادی را در آسمان مشاهده نموده معنی اینرا ندارد که این اجسام عجیب توسط کدام دماغ خارجی کنترل می شود . این طرز تحلیل درین باره صدق نمی کند .

عادی را در آسمان مشاهده نموده معنی اینرا ندارد که این اجسام عجیب توسط کدام دماغ خارجی کنترل می شود . این طرز تحلیل درین باره صدق نمی کند .

دجنوبي قطب له سپينو

په اثر ديخو وړی اولری په یوه ساعت کښی ۹۰۰ کیلو مترو په چټکوالی سره په دغه سپینه دښته کښی هری خواته خغستل . تاوی چه غرونه ویلی کښی او دکنګلو ډانی دوحشتنا کو گولیو په شان اوښتی اودباد په قوه په فضا کښی حرکت کوی دمسک- مورو، داوی راډیو اعلام وکړ چه که هرڅوک له خپلی اوی خخه راووزی، چه لومړنی ساکنیو سره به یی یخ ووهی دیخو ددورو اولرو په وجه چه فضایی نیولی ده دلمر وړانګی په هغو پاندی داسی یوه ویروونکی او په عین حال کښی ښکلی منظره جوړه کړیده چه ستاینه یی نشی کیدای داسی خر گندپری چه گواکي په زرگونو سره اوشنه په فضا کښی دجنوب او شمال خواته حرکت کوی اویا په زرگونو رنگه شغلی خرخی یقینا پوهان له خپلو اډو خخه د مخصوصو وسایلو په ذریعه، ددغی منظری په خپرانه لیکیدای، مکرزه له دغی مکرزه له دغی منظری خخه نه خه پوهیږم اونه یی ستاینه کولای شم . په دغه ترخ کښی دوه تنه پوهان دلیدوله خای خخه ماتر ښاکشوی او وایی چه له مخصوصی عینکی نه پرته ددغی منظری له کتلو خخه خو موده وروسته پوند والی قطعی ده. یوتن یوه راته وایی :

— له کپتان سکات خخه پخواهیڅ موجود دغی سیمی ته پښه نه وایښی له ده نه وروسته دادی اوس خخه د پاسه نیمه پیری کښی چه مونږ دلته یو .

له (مونږ) خخه دده مقصد دپشر افرادو نه پخپله دی .

دهغه تړون له مخی چه په ۱۹۵۸

کال کښی ددغه قطذعلمی خپرونو په باره کښی دلویو هیوادو ترمنځ لاسلیک شو، دغه لاندنی اصول د هیوادونو دټولو اډو له خوا په دغو سیمو کښی رعایت کښی .

— له قطبی امکاناتو خخه سوله ایزه، استفاده دنظامی اډو دجوړیدو نظامی پیاوړیتوب د مانور دسرته رسیدو اود هر ډول زیان رسوونکی

وسلی داستعمال په گډون دهرډول نظامی عملیاتو خخه ډډه کول .
دخپرنی او علمی همکاري آزادی
— له هر ډول مخکنی ادعا خخه
خان رغور ل.

— دهر ډول اتومی چاودنو اوغیر اتومی ازموینو خخه ډډه کول.
— فضایی آزادی اودقطبی ژوندیو موجوداتو ساتنه.

— دمرسته کوونکو سر ورسونو منځ ته راوستل اود گډو روابطو تاسیس.

په قطب کښی زما دریمه هفته پای ته رسیدلی وه چه یوا امریکایی هلی کوپتر

بقیه صفحه ۲۰

روز نه به سویی ..

میشود ، که هم چنان بی حرکت وسط سالون ایستاده ام و به جواد چشم دوخته ام .

سکوت سنگین و خفقان آورانا ق مدت کو تا می ادامه پیدا می کند و ظاهرا هیچکس جرأتی در خود نمی بیند حرکتی کند و یا حر فسی بزند ، اما لحظه بعد ، محسن خان که هنوز شکفت زده مینماید، قدمی جلو تر میگذازد و در حالی که چشم بمن دوخته است ، از جواد می پرسد :

— چه اتفاقی افتاد ؟ این حرکت یعنی چه ؟ به جواد فرصت نمی دهم حرفی بزنم ، میگویم :

— اتفاقی نیفتاده ، فقط جواد خان برای لحظه گمان کردند شخصیت دیگری هستند ، شخصیتی که انسان میتواند به آن افتخار کند و به آن بنازد ...

مکتی میگویم و آنوقت مستقیما چشم در چشم محسن خان میدورم و میگویم :

— اما خیلی زود جواد خان متوجه میشوند که خودشان هستند ، با همان شخصیتی که دارند ، و این شخصیت نه میتواند قابل افتخار باشد و نه میتواند اتکایی بسرای آدمی بوجود آورد .

یوکنگل پیژند و تکی هیات دوجی دری، دپاسه دکنگل شوی سیندد خپرنی دپاره انتقلاوه.

دغه سیمه یوه عجیبه اوهر موزه کنده ده چه خینی برخی یی وچی او کنگل شوی خاوری وی او په منځنی برخه کښی یی وړی ویالې پیداشوی دی چه په ۲۲ درجو کښی نسبتا تودی او په په کښی بهیږی اوله قطبی عجایبو خخه شمیرل کښی خکه چه شاوخوا یی زرکلن یخونه نیولی دی وپه دننه کښی یی دویالی او به دومره توده ده چه لامبو پکښی وهل کیدای شی. داکتر دیوید میلی ددغه هیات رئیس خویارچی تیری راته ښیسی او وایی چه ددغو تپرو په منځ یی عجیبو فوسیلونو نقش لیدلی دی چه ساکنان یی ملیونو پخوا نیو کلو خخه دی اود مخکی په هیڅ یوه بله برخه کښی یی مثال نه دی لیدل شوی زه په ډیر حیرت سره دکنگل شوی

در حالیکه گیلان را روی میز میگذارم ، میگویم :

— من باید بروم . شما ... محسن خان با عجله میگوید : — کجا ؟ هنوز سر شب است . — امید انم . بهمین جهت می خواهم بروم .

محسن خان میخواهد اصرار کند ، اما وقتی می بینید ، من آنچه گفته ام عمل میکنم ، شما نه هایش را بالا می اندازد و میگوید : — بسیار خوب ، من شما را تا منزلتان همراهی میکنم .

میگویم : — فکر نمی کنم لزومی داشته باشد .

— بنظرم دارد . باید موترتان را تا خانه برسانم .

از لحنش صمیمیت و التماس می بارد .

خنده میگویم :

— آه ، بلی ! بخاطر موتر اهدایی باید با من بیایید .

دیگر معطل نمی شوم ، با عجله از اتاق قدم بیرون میگذارم و به طرف در حویلی میروم و صدای قدم های محسن خان هم دنبالم میکند .

ناتمام

قطب زړه ته نژدی کښی خینی فوسیلونه دلرم شکل لری او خینی نوری دښتی وړلیوانو په شکل دی دهغو وښو آثار چه فوسیلونه یی دتپرو دپاسه لیدل کښی دحیرت وړدی داکتر میلیرم دما دپانی یو فوسیل ته اشاره کوی چه په تودو سیمو پوری اړه لری داسی خر گند پری چه دقطب یخښدی دومره ناڅاپی رغلی ده چه دتودو سیمو وایښه پکښی ناڅاپه فوسیل شوی دی داکتر میلیر په دغو ټولو تپرو باندی نمره ووهله اووی ویل چه د هوا د ښه والی په صورت کښی به د هغو دخپرنی دپاره بیادلنه راشی .

له وچی دری خخه وروسته ، زه په هماغه هلیکو پتر کښی مک مورو نومی امریکایی اډی ته لارم دلته تقریقا پوړو وکی ښاردی چه دقطب دکنگل شوو غرو نو په غیر کښی جوړ شوی دی او خه نا خه زرنه

اوسیدونکی لری چه ټول یی پیلوکان علمی پوهان متخصصین، مهندسین او کارگران دی. که خه هم ویل کږی چه په قطب کښی څوک نه تږیږی ، خوباید ویل شی چه کله کله تنده دومره زیاته ده چه دانسان ستونی وچیري. په دغه اډه کښی د یخ ماتوونکو بیړیو دتم خای نه علاوه دکنگل د ویلی کولو یو مرکز هم جوړ شوی دی چه تروی او په په خوړو اوبو تبدیلوی اود اتوم په قوه کار اچوی .

وهم دستگاه دبرښنا اتومی فابریکه په کار اچوی .

د قطبی اډو د بیولوژی او ژوند پیژندنی از موینځی بی له کوم تردید خخه دنری له حیرت نه ډک ازموینځی دی. ددغو از موینځیو دکارونو له جملی خخه دهغو زلزلو استفاده چه دکنگلو تل لړزی او په هغو کښی زوری کندی او ویرو نکی سوری جوړوی .

په دغو وختو کښی چه ترسمندر لاندی قطبی زلزلی معمولا کنگل شوو غرونو او سیندونو په منځ د ویروونکو چاودنو سبب کښی یاد اوړی په رارسیدو سره دکنگلومخ نازک او ماتیري ، د یخونو دپاسه غټ، غټ سوری منځ ته راځی چه پوهان دخپل ویری سره سره دهغو دداخلی برخی داسرارو په تیره پیا دژوندیو موجوداتو د کشفولو دپاره

پاتی په مقابل مخ کی

افغانستان به کنفرانس...

به داعیه اعراب و به باز گردانیدن سر زمین های ایشان واعاده حقوق مردم فلسطین علاقه مندی خاصی داشته و هیات افغانی از هیچگونه مساعی برای کامیابی کنفرانس در احقاق حقوق اعراب خود داری نخواهد کرد.

شاهلی عبدالرحمن پژواک نماینده خاص شاهلی محمد راودر رئیس دولت و صدراعظم در کنفرانس کشورهای اسلامی در لاهور در جواب سوال نماینده پاکستان در مورد این اظهارات مورخ ۲۸ دلویشاهلی خان عبدالقیوم خان وزیر داخله پاکستان که بعد از استقبال از شرکت افغانستان در کنفرانس لاهور گفته بود که پاکستان آمید و ارجحیت نیت متقابل افغانستان بوده آرزومند است

افغانستان باصرف نظر نمودن از ادعای پشتونستان روابط دوستی خود را با پاکستان تقویت کند گفته است که اگر خان عبدالقیوم خان واقعا آرزو مند دوستی افغانستان و پاکستان میبود یکروز قبل از ورود هیات افغانی آنرا با این کلمات پذیرایی نمیکرد:

شاهلی پژواک افزوده است که مردم و حکومت افغانستان احساسات دوستی در مقابل مردم پاکستان دارند، اما متاسفانه شخصیت های مانند خان عبدالقیوم خان هواره سدره استحكام این دوستی میگرد

شاهلی پژواک تصریح کرد که خان عبدالقیوم خان بخوبی میداند که دیگر ممکن نیست مطالبات پشتونها و بلوچ ها را پسواندو پشتونها و بلوچ ها خان عبدالقیوم خان را خوب میشناسند. شاهلی پژواک در جواب گفتار دیگر وزیر داخله پاکستان راجع به

به اینکه حکومت پشتو نستان محکوم مرکزی بدست اجنبی نیست گفت که بودن یک پشتون

یا بلوچ در داس یک حکومت معنی آنرا ندارد که حکومت بدست اجنبی نیست. در زمان حکومت بر تانیه بر نیم قاره یکمده اشخاص نیم قساره در حکومت دست داشتند، اما کسانی که در خدمت قوم بودند در محاسن بر سر می بردند، آیا امروز در پشتو نستان نیز چنین نیست؟

شاهلی پژواک افزودند که ذکر این قضیه در چو کات کنفرانس اسلامی از

طرف خان عبدالقیوم خان نادرست بود، زیرا کنفرانس لاهور تنها برای بحث بر موضوع شرق میانه انعقاد یافته است، ولی ما باین گونه بیانیه ها همیتی نمی دهیم، افغانستان خواهان حل قضیه سر نو شت برادران پشتون و بلوچ خود از راه مذاکره و بصورت مسالمت آمیز بوده و می باشد.

معاون کمیسیون ملی جاپان

روی موضوعات همکاری کلتوری بین مملکتین افغانستان و جاپان تبادل نظر صورت گرفت. قرار یک خبر دیگر شاهی مینورو شام دیروز در دعوتی اشتراک نمود که از طرف شاهی سید شفیق راحل وکیل معین وزارت اطلاعات و کلتور باقتخارش در رستوران باغ بالا ترتیب شده بود. درین دعوت اراکین آن وزارت امران موسسات نشراتی، سفیر کبیر و بعضی اعضای سفارت جاپان اشتراک داشتند. شاهی مینورو که در اوایل هفته جاری وارد کابل شده طی دوروز اخیر آثار تاریخی بامیان و هده نیز دیدن کرده

قابل توجه دانشمندان و هنرمندان کشور

وزارت اطلاعات و کلتور بمقصد مساعد ساختن زمینه ایجاد انکشاف و تقدیر آثار علمی-تربیتی-ادبی-هنری-مطبوعاتی و تعمیم نتایج علوم در میان ملت بلسان پشتو و دری به بهترین آثاریکه در زمینه های فوق بوجود آید جایزه میدهد.

سرایندگان-نوازندگان-شعرا-نویسندگان-ساینستمان-نظاکان نقاشان-هیكل تراشان-کارتونیست ها-روزنامه نگاران و دیگر هنرمندان همه میتوانند خود را و یا آثار خود را تا آخر حمل سال ۱۳۵۳ - شامل جوایز مطبوعاتی و کلتوری نمایند.

اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری وزارت اطلاعات و کلتور همه روزه از ساعت ۹ صبح الی ۶ شام برای اخذ آثار و معلومات شما باز است. تلفون-۲۰۸۵۳

د جنوبی قطب له سپینو

ماپه جنوبی قطب کبندی (کپتان سکات) او (شکستن) له پخوا نیو استو گینخیو خخه هم لیدنه وکړه. دغه کوټه چه په ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ کلو کبندی (سکات) اډه وه، تر اوسه پوری پخپل پخوانی شکل پاتی ده او قطبی دایری ته نژدی په (کیپ - ایونز) کبندی موقعیت لری چه هلیکوپتر نژدی ورته دریدلای شی.

(روبرت فولتون سکات) په ۱۹۱۰ کال کبندی په قطبی دننه کبندی له دوو کلو خطرناکو گرخیډو خخه وروسته دخپلو پنځو تنو ملګرو سره چه ژوندی پاتی و دلته راغی او نسبتا لویه کوټه یی جوړه کړه، خوله هغه خایه هیڅکله راستون نشو. په د دغه کوټه کبندی هرشی د لومړی ورځی په شان و، مړن حتی دده د ګای یو کنگل شوی سپی دبیسکویت اوغذا تر لې ټوټه ولیدله چه دهماغه ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ کلو یو شکل پاتی و.

(سر زشت شکلیتن) آیر لنډی هم په ۱۹۰۸ کال کبندی د قطبی دایری

د خراغونو اوو سایلوسر ه دغو کنگل شوو سوریو ته ځی. په دغه ترڅ کبندی له مخکی او آسمان خخه غبرونه پورته کیږی اود پرله پسې تالندی یازرګونو جنګی الوتکو د تیریدو په شان ویرونکی غره هاړ دانسان غوږونو کونډوی اود قطبی یخونو زړو نه چوی.

نیګو ین ډوله مرغان چه د قطب ښکلی او آرامه او سیدونکی دی چه ته یوازی چاته زیان رسوی بلکه د ننداری وړهم دی. دوی په هغو سیمو کبندی ژوند کوی چه وکولای شی پخپلو ښکلو مېنو کو سره کنگلی مات کړی، ددغو کنگلو لاندی معمولا واپه کبان او خوځندی پیدا کیږی چه ددوی غذا ده، مګر کله چه دغه سیدونه کنگل ونیسی مرغان وږی پاتی کیږی. دنیګوین غوښه غوړمه ده او ته خوړل کیږی او سره ددی چه وزرونه لری خو زیات الوزی او په دوو پښو بانډی گرځی او دغه تګ یی ډیره ښه ننداره لری.

تر ۱۰۷ کیلو متری پوری وړاندی تللی او په دغه سپینه دښته کبندی یی ۷۰۰ کیلومتره وړاندی تګ کړی او په (کیپ رینز) کبندی یوه وړوکی کوټه درلوده. شکستن دخپلو آسونو دله منځه تلو له امله مجبور شو چه خپله ګای په سپیو پوری وتړی او تردغه خایه پوری خان رارسوی خو په دغه خای کبندی داسی وړک شو چه تر نن ورځی پوری یی پته هېڅ ونه لکیده. موږ دده کوټه هم ولیده کتسرو شوی غذا، خراغونه اود شکستن د ژوند وسایل څه دپاسه دنیمی پیری په شکل ساتل کیږی، او څوک لاس وربانډی نشی وهلای ځکه چه په حقیقت کبندی د جنوبی قطب طبیعی موزیم اود سپینی قاری د تسخیر دپاره دبشر د هلو ځلو او بهرمانو لومړنی خاطره ده.

په جنوبی قطب کبندی دخپلی استوګنی دخلوړ می هفتی په شروع کبندی په هاغه الوتکه کبندی بیرته راستون شوم او په دی ډول ددغه په زړه پوری سفر ډیری په زړه پوری خاطری می لا تراوسه په زړه کبندی پاتی دی.

انلیش



مسؤول مدير :

نجيب الله رحيق

معاون روستا باختری

دفتر تلفون : ۲۶۸۴۹

کور تلفون ۳۲۷۹۸

مهمتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

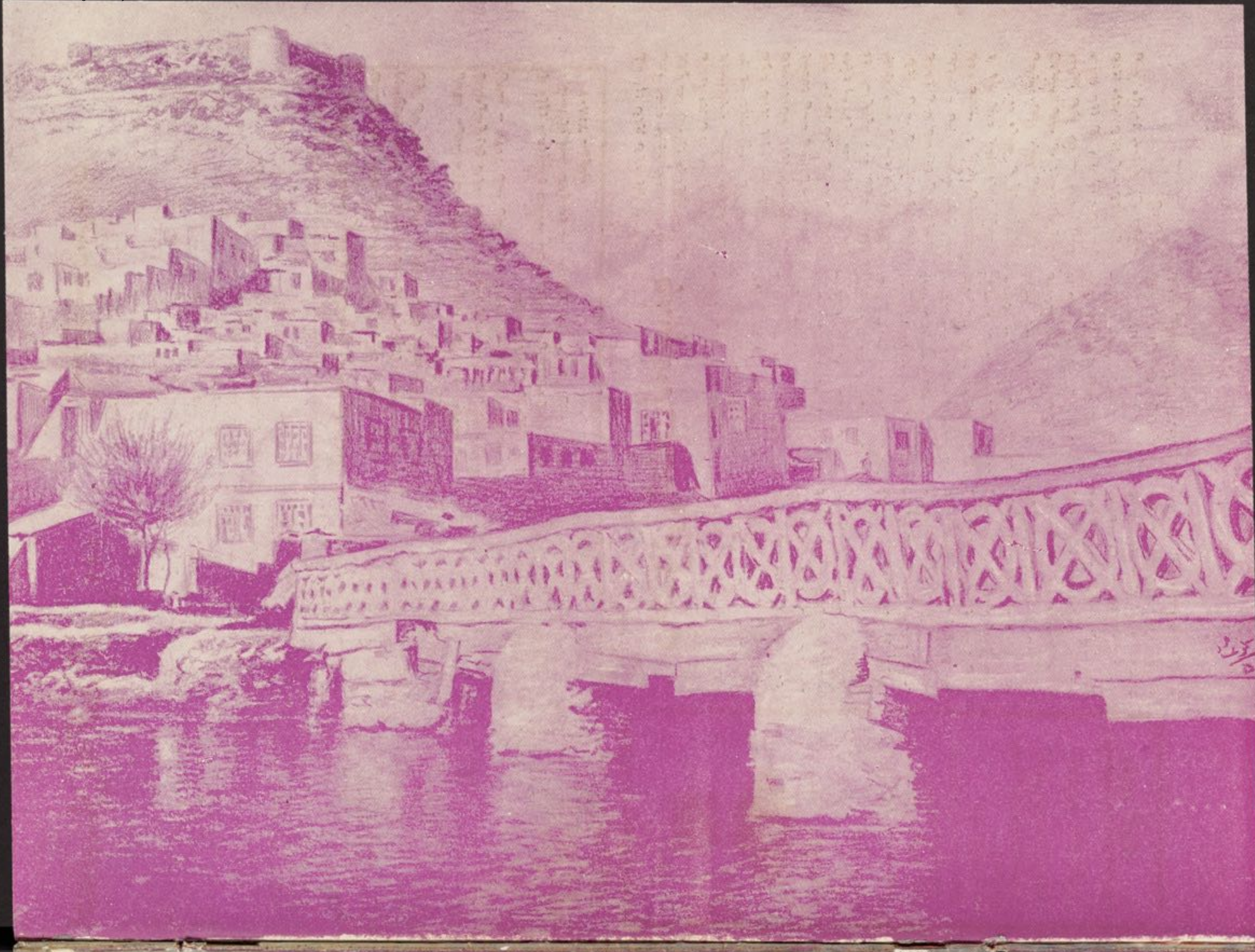
داستراک بیه

په باندنیو هیوادو کبندی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبندی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library